تذکره

جغرافیای تاریخی ایران

تألیف

استاد و. بارتولد

ترجمه

حمزه سردادور (طاب زاده)

چاپ اول

طهران بهمن ۱۳۰۸

چاپخانه اتحادیه طهران

تذکره

جغرافیای تاریخی ایران

تألیف

استاد و. بارتولد

حمزه سردادور [illegible]

چاپ اول

طهران بهمن ۱۳۰۸

مطبعه اتحادیه

بنام ایزد دانا

دیباچه

سرزمین ایران قرنها مهد تمدن عالم بود انوار علم ومعرفت ازملك ایران به تمام دنیا پرتوافکن میشد سیادت سیاسی درشرق و تفوق اقتصادی در دنیا در دست ایرانیان بود .

یك سلسله قضایای سیاسی و تغییرات اقتصادی که در تاریخ ایران روی داد نور معرفت را بتدریج در این مملکت خاموش ساخت تا عاقبت کار بجائی رسید که همین ایران که قرنها پیش آهنك تمدن مادی ومعنوی بود از کاروان علم و هنر عقب ماند ودچار رکود و انحطاطی شد که قرنها طول کشید و در قرن اخیر باخرین مرحله شدت رسید

تغییرات دیگری در چند سال قبل روی داد کـه فصل جدیدی در تاریخ ایران زمین باز کرده وایرانیان را به تجدید عظمت گذشته امیدوار ساخت دیوار جهل وانحطاط کـه بدور این ملك کشیده شده بود رخنه یافت وفکر وابتکار از دائره تحدید خرج شد ولی کی ؛ وقتی که مراحل بیشماری از دنیای متمدن عقب مانده بودیم برای جبران گذشته و رسیدن بکاروان تمدن چارهٔ بنظر نرسید جز استفاده ازتمدن مادی و معنوی غرب که خوشبختانه در این زمان سرلوحه آمال عنصر ملی ایران شده است

در این مدت که شرقیان درگرداب جهالت غوطه ور بودند غربیان نه فقط در فنون و صنایع بل در علوم و معارف هم ازما جلو افتاده وحتی تاریخ و جغرافیای وطن ما را بهتر و کاملتر از ما تحقیق و تدوین نموده اند

امروزه که اولیاء دولت وافراد ملت هر یك بنحوی درجلب انوار تمدن غرب بایران میکوشند روا ندانستم که از فیض این خدمت محروم مانم و اکنون ترجمه کتابی را تقدیم هموطنان میکنم که بقلم یکی از بزرگترین مستشرقین دانشمند روسیه واروپا نگارش یافته و بعقیده این ضعیف جامعترین کتابی است که راجع به جغرافیای تاریخی ایران از زیر خامه عالم اروپائی بیرون آمده است مؤلف این کتاب استاد محترم و فاضل معظم جناب واسیلی ولادیمیرو ویچ بارتولد مستشرق روسی است که راجع بآسیای وسطی و ایران زمین صاحب تصانیف عدیده و مخصوصاً در قسمت آسیای وسطی تا کنون کسی از مستشرقین بپایه تبحر و تسلط حضرتش نرسیده و در تاریخ مغول کسی با وی برابری نتواند کرد

استاد محترم درتاریخ ۱۲ آوریل ۱۸۹۶ اولین خطابه های تألیف خود را تحت عنوان « تشکیل امپراطوری چنگیزخان » در مجالس درس دارالعلوم پطرسبورغ سابق قرائت و از آنزمان تا کنون همواره سمت پروفسوری دارالعلوم شرقیرا عهده‌دار ودرضمن قریب به سیصدفقره‌کتاب ومقاله وتقریظ وغیره تألیف کرده وفعلاً هم باداشتن سمت مزبور ازاعضاء محترم اکادمی علوم روس ودرجامعه مستشرقین دنیا یکی از نگارندگان « دائرةالمعارف اسلام » میباشد

ترکستان در دوره حمله مغول (که بزبان انگلیس‌هم ترجمه شده) تاریخ حیات مدنی ترکستان ، الغ بیك وعهد وی ، تذکره‌جغرافیای تاریخی

ایران ، تذکره مختصر تاریخ ایران، تاجیك ها ، مقام ولایات بحر خزر در تاریخ عالم اسلام ، اسلام ، تمدن اسلام ، سلسله های اسلامی (ترجمه از لن پول) ، تاریخ شرقشناسی در روسیه وغرب وصد ها مقالات وتصانیف دیگر که بقلم استاد محترم نگارش یافته هر یك نمونه کاملی از فضل و دانش این بزرگوار تواند بود

استاد محترم درباب قضایای تاریخی ومسائل جغرافیائی شرق نزدیك و آسیای وسطی تتبعات و کشفیاتی کرده که برای علماء سلف مجهول ویا مشکوك بود دانشمند معظم در طرز نگارش شیوهٔ خاصی دارد و با مهارت کاملی که مخصوص حضرت اوست درطی صفحات معدود معانی بیشماری را جای میدهد

کتاب تذکره جغرافیای تاریخی ایران که از فصل سوم شروع میشود خطابه هائی است که استاد فاضل در مجالس درس دارالعلوم السنه شرقی پطرسبورغ قرائت کرده و بعد بصورت کتاب در آمده چنانکه حضرتش در مقدمه آن مینویسد :

«این کتاب متضمن دروسی است که درسال تحصیلی ۱۹۰۱-۱۹۰۲ به محصلین فاکولته السنه شرقی تدریس کرده ام و اکنون بابعضی اصلاحات وملحقات وتلخیصات واشارات بمنابع اصلی طبع شده است دروس جغرافیای تاریخی برحسب پیشنهاد من درپرگرام دروس فاکولته داخل گردید مادام که وضعیت تاریخ شرق ازلحاظ علمی اجازه نمیدهد که تاریخ خالص شرق بنحویکه تدریس علم تاریخ در دارالعلوم مستلزم آن میباشد به محصلین تدریس بشود من مفید دانستم که باین شکل محصلین را با بعضی اطلاعاتی راجع به گذشته ممالك اسلامی آشنا کنم تا وقتی که قسمت بیشتر منابع

در این مدت که شرقیان در گرداب جهالت غوطه ور بودند غربیان نه فقط در فنون و صنایع بل در علوم و معارف هم ازما جلو افتاده وحتی تاریخ و جغرافیای وطن ما را بهتر و کاملتر از ما تحقیق و تدوین نموده اند

امروزه که اولیاء دولت وافراد ملت هر یك بنحوی درجلب انوار تمدن غرب بایران میکوشند روا ندانستم که از فیض این خدمت محروم مانم و اکنون ترجمه کتابی را تقدیم هموطنان میکنم که بقلم یکی از بزرگترین مستشرقین دانشمند روسیه واروپا نگارش یافته و بعقیده این ضعیف جامعترین کتابی است که راجع به جغرافیای تاریخی ایران از زیر خامه عالم اروپائی بیرون آمده است مؤلف این کتاب استاد محترم و فاضل معظم جناب واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد مستشرق روسی است که راجع بآسیای وسطی و ایران زمین صاحب تصانیف عدیده و مخصوصاً در قسمت آسیای وسطی تاکنون کسی از مستشرقین بپایه تبحر و تسلط حضرتش نرسیده و در تاریخ مغول کسی با وی برابری نتواند کرد

استاد محترم در تاریخ ۱۲ آوریل ۱۸۹۶ اولین خطابه های تألیف خود را تحت عنوان « تشکیل امپراطوری چنگیزخان » در مجالس درس دارالعلوم پطرسبورغ سابق قرائت و از آنزمان تاکنون همواره سمت پروفسوری دارالعلوم شرقیرا عهده‌دار ودرضمن قریب به سیصدفقره کتاب ومقاله وتقریظ وغیره تألیف کرده وفعلاً هم باداشتن سمت مزبور ازاعضاء محترم اکادمی علوم روس ودرجامعه مستشرقین دنیا یکی از نگارندگان « دائرة المعارف اسلام » میباشد

ترکستان در دوره حمله مغول (که بزبان انگلیس هم ترجمه شده) تاریخ حیات مدنی ترکستان ، الغ بیك وعهد وی ، تذکره جغرافیای تاریخی

ایران ، تذکره مختصر تاریخ ایران ، تاجیك ها ، مقام ولایات بحرخزر در تاریخ عالم اسلام ، اسلام ، تمدن اسلام ، سلسله‌های اسلامی (ترجمه از لن پول) ، تاریخ شرقشناسی در روسیه وغرب وصد ها مقالات وتصانیف دیگر که بقلم استاد محترم نگارش یافته هر یك نمونه کاملی از فضل و دانش این بزرگوار تواند بود

استاد محترم درباب قضایای تاریخی ومسائل جغرافیائی شرق نزدیك و آسیای وسطی تتبعات و کشفیاتی کرده که برای علماء سلف مجهول ویا مشکوك بود دانشمند معظم در طرز نگارش شیوهٔ خاصی دارد و با مهارت کاملی که مخصوص حضرت اوست درطی صفحات معدود معانی بیشماری را جای میدهد

کتاب تذکره جغرافیای تاریخی ایران که از فصل سوم شروع میشود خطابه هائی است که استاد فاضل در مجالس درس دارالعلوم السنه شرقی پطرسبورغ قرائت کرده و بعد بصورت کتاب در آمده چنانکه حضرتش در مقدمه آن مینویسد :

«این کتاب متضمن دروسی‌است که درسال تحصیلی ۱۹۰۱-۱۹۰۲ به‌محصلین فاکولته‌السنه شرقی تدریس کرده‌ام و اکنون بابعضی اصلاحات وملحقات وتلخیصات واشارات بمنابع اصلی طبع شده‌است دروس جغرافیای تاریخی برحسب پیشنهاد من دربرگرام دروس فاکولته داخل گردید مادام که‌وضعیت تاریخ شرق ازلحاظ علمی اجازه نمیدهد که‌تاریخ خالص شرق بنحویکه تدریس علم تاریخ در دارالعلوم مستلزم آن میباشد به محصلین تدریس بشود من مفید دانستم که باین‌شکل محصلین‌را با بعضی اطلاعاتی راجع به گذشته ممالك اسلامی آشنا کنم تا وقتی که قسمت بیشتر منابع

اصلی بطبع نرسیده و مورد تتبعات و تحقیقات واقع نشده‌اند مشکل بتوان دورهٔ تدوین نمود که نه تنها شامل شرح قضایای خارجی باشد بلکه علل تکامل تاریخی را در مبنای علمی بیان کند بدین جهت من تصمیم نمودم که به مقصود کوچکتری قناعت ورزم و در این دروس که راجع بایران و آسیای وسطی است سعی میکنم محصلین را با اوضاع جغرافیائی ممالك مزبور آشنا ساخته و تااندازه که ممکن است ارتباط حیات تاریخی رابااوضاع جغرافیائی روشن کرده ادوار رونق وترقی و ایام تنزل و انحطاط مهمترین بلاد را معین واخباری را که درباب گذشته بعضی ولایات دردست است (درضمن شرح آثار مادی که از روزگار گذشته بجا مانده) با اطلاعاتی که راجع بحالت حاضره آنها موجود است مقایسه کنم

اکنون برعهده قارئین صلاحیت دار واگذار میکنم تا خودتشخیص دهند که‌من دراین کتاب که‌اولین تجربه‌همچو دروس است تاچه‌اندازه بانجام‌مقاصد فوق نائل آمده‌ام‌وتقصیر نواقص این دوره دروس تاچه‌درجه متوجه من‌وتاچه پایه ناشی ازوضعیت کنونی علم‌میباشد مادام که‌بسیاری از منابع اصلی مورد تحقیقات واقع نشده نمیتوان بانجام یکی از مهمترین مقاصد جغرافیای تاریخی نائل آمد یعنی از روی تحقیق معین ساخت که اسامی قدیم جغرافیائی در چه تاریخی از بین رفته واسامی جدید در چه روزگاری بمیان آمده است مشکلتر از این رفع نقیصهٔ دیگراست یعنی آن که ادوار مختلفه همه بیك اندازه روشن نشده اند تقریباً تمام تألیفاتی که راجع به‌جغرافیای تاریخی ایران نگارش یافته‌منتهی بآن است که تعریفات و گفته های سیاحان اخیر را با لطلاعات مبسوطی که از جغرافیا نویسان عرب راجع باوضاع مملکت در قرن دهم مانده مقایسه میکنند اطلاعات

ما راجع به‌نیمه دوم قرون وسطی بی نهایت اندك است فقط کتاب حمدالله قزوینی است که تا یك درجه این نقصیه را جبران میکند »

در سال ۱۹۲۶ کتاب نفیس دیگری ـ تذکره تاریخی ایران ـ از تألیفات دانشمند محترم درتاشکند بطبع رسید که باوجود اختصار متضمن مطالب بسیار و معانی بکری میباشد و چون دو فصل اول آن یعنی ۱ ـ مقدمه و ۲ ـ مقام ایرانیان وایران و تمدن ایران درتاریخ دنیا ـ ارتباط مستقیمی با مضمون این کتاب داشت وانگهی معانی آن بقدری دلکش و جامع بود که دریغ آمدم خوانندگان محترم را از قرائت آنها محروم گذارم ازاینرو دو فصل مزبور را زینت افزای صفحات اول کتاب قرار دادم

در اینجا لازم میدانم اعتراف کنم که با وجود نهایت سعی و دقتی که درصحت ترجمه نموده ام یقین دارم که متن فارسی از لغزش و اشتباه عاری نیست چه اصل کتاب بزبان روسی نگارش یافته واغلب اسامی‌خاص و نامهای اماکن با حروف روسی نوشته شده برای پیدا کردن املای آنها آنچه مقدورم بود اصل کتبی را که مورد استشهاد مؤلف محترم واقع شده اند بدست آورده و اسامی خاص را استخراج کردم ولی با اینحال از خوانندگان دانشمند تمنا دارم هرگاه اغلاطی مشاهده کنند بمن منت گذاشته و آگاهم سازند

و نیز زائد نمیدانم متذکر بشوم که از نگارش اصل کتاب تا کنون چند سال گذشته و دراینمدت تغییرات بزرگی دراوضاع سیاسی و اقتصادی ایران روی داده و این تغییرات در بعضی نقاط باندازهٔ مهم است که حتی با اوضاع چند سال قبل قابل مقایسه هم نیست بدیهی‌است که خوانندگان این نکته را هم بخاطر خواهند داشت

درهرحال این کتاب :

مفتاحی است برای کسانیکه در جغرافیا و تاریخ ایران اشتغال به تحقیقات دارند

رهنمائی است برای اشخاصیکه درایران مسافرت و سیاحت کرده و میخواهند در ضمن سفر روزگار گذشته این سرزمین را در نظر خود مجسم کنند

فهرستی است برای عموم هموطنان تا در هرکجای ایران باشند از گذارشات تاریخی واوضاع جغرافیائی محل سکونت خود آگاه بشوند

بالاخره گنجینه ایست از اطلاعات جغرافیائی و تاریخی که دانستن آنها بر هر ایرانی مفید میباشد

حمزه سردادور (طالب زاده)



فهرست کتب و مقالاتیکه مورد استشهاد مؤلف واقع شده انه

ابن اثیر (الکامل فی التاریخ)

Ibn-el-Athiri Chronicon quod perfectissimum inscribitur, ed. C. J. Tornberg, Lugduni Batavorum 1851-1876.

ابن بطوطه (تحفة النظار فی غرائب الامصار و عجائب الاسفار)

Voyages d'Ibn-Ratoutah, texte arabe, accompagné d'une traduction, par C.Defrémery et Sanguinetti, Paris 1853-1858.

ابن حوقل (کتاب المسالك و الممالك)

Bibliotheca Geograph. Arab, ed. M. J. de Goeje, pars II, Lugd. Batav. 1873.

ابن خرداد به (کتاب المسالك و الممالك)

Bibl. Georg. Arab, ed. M. J. de Goeje, pars VI, Lugd. Batav. 1873. استشهاد از ترجمه فرانسه

ابن رسته (کتاب الاعلاق النفیسة)

Bibl. Geogr. Arab., ed. M. J. de Goeje, pars VII, Lugd. Batav. 1892.

ابن عربشاه (عجائب المقدور فی اخبار تیمور)

Ibn-Arabsiadae vitae Timuri historia, ed. Manger, Leovardiae 1772.

ابن فقیه (کتاب البلدان)

Bibl. Geogr. Arab., ed. M. J. de Goeje, pars V, Lugd. Batav. 1885.

ابو الغازی (شجره ترك)

Aboul-Ghâzi Behâdour Khan, Histoire des Mogols et des Tatares, publiée, traduite et annotée par le baron Demaisons, T. I. Texte. St.-P. 1871, T. II. Traduction. St.-P. 1874.

اسفیذاری (روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات)
(نسخه خطی دار العلوم لنین‌گراد نمره ٥٨٨)

اصطخری (کتاب مسالك الممالك)

Bibl. Geogr. Arab. ed. de Goeje, par l, Lugd. Bat. 1849.

آریان

Anabasis (Arriani Anabasis et Indica, ed. Tr. Dübner, Parisiis 1846.

آریستف

Аристов, Н. А., Англо-индийский „Кавказ" Столкновения Англии с авганскими пограничыми племенами, Спб. 1900 (отдельный оттиск из „Живой Старины" 1900 г., вып. I и II.)

اولدنبرگ

H. Oldenberg, Aus Indien und Iran, Berlin 1899.

آمیان مارسلین

Rerum gestarum libri XXXI (Ammiani Marcellini quae supersunt, edit. stereot., Lipsiae 1835).

آوزلی

W. Ouseley, Travels in various contriers of the East, more particularly in Persia, vol. I—III, Lond. 1819-1823.

آندره‌آس

C. F. Andreas, Aginis. (مقاله در) Pauly's Real-Encyclopädie der klassischen altertumsvissenschaft.

آندرسون

W. Anderson, (مقالات در) Journal of the Asiat. Soc. of Bengal, vol. XXI (1852) p. 49-74 & 365-383.

ایت

C. E. Yate, Khurasan and Sistan, Edinburgh and London 1900. Northern Afghanistan or letters from the Afghan Boundary Commission, Edinb. and London 1888.

ایزیدور خاراکسی

Isidori Characeni Stathmos Parthicos recensuit B. Fabricius, Dresdae 1849.

بابر (واقعات بابری یا بابر نامه)

Н. Ильминский, (Baber-Nameh ed. N. Ilminski, Cazani 1857).

بارتولد (ترکستان در دوره حمله مغول)

В. Бартольд. Туркестан в эпоху монгольского нашествия, ч. I, тексты, Спб. 1898; ч. II, изследование, Спб. 1900. Где указаны только цыфры, имеется в виду вторая часть.

براون

Ѳ. А. Браун, Разыскания в области юго-славянских отношений. I, Готы и их следы до V века, Спб. 1899.

براون

E. G. Browne, Account of a rare manuscript history of Isfahan. Hertford 1901 (from the Journ. of the Royal Asiat. Soc. 1901, July and October).

برنس

A. Burnes, Travels into Bokhara, New edition, Lond. 1839.

بلاذری (فتوح البلدان)

Liber expugnationis regionum, ed. M. J de Goeje, Lugduni-Batavorum 1866.

بیدولف

J. Biddulph, Tribes of the Hindoo Koosh, Calcutta 1880.

بیرونی

Alberuni's India, english edition, by Dr. E. C. Sachau, Lond. 1888 (Trübner's Oriental Series).

بیهقی (تاریخ ال سبکتکین یا تاریخ بیهقی طبع مورلی)

(The Tarikh-i Baihaki ed. Morley, Calcutta 1862).

PROCEEDINGS of the Royal Geogr. Society, New Series, vol. VII, London 1885.

پوسلاوسکی

ПОСЛАВСКИЙ, И. Т., Из поездки на реку Атрек и р. Гюрген (Протоколы Турк. кружка любит. археологии, год V, стр. 184-192).

تاورنیه

J. B. Tavernier, Les six voyages de-, La Haye 1718.

توماشك

W. Tomaschek, مقالات Artakoana, Baktra, Baktriane, Baktrianoi (Poly's Real-Encyclopädie der klassischen Altertumswissenschaft).

ایضاً

Kritik der ältesten Nachrichten über den skythischen Norden (Sitzungsberichte der Kais. Akad. der Wiss. in Wien, phil.-hist Classe, Bd. 116 u. 117).

ایضاً

Zur historischen Topographie von Persien (Sitzungsberichte etc., Bd. 102 u. 108). (درهردومورد استشهاد ازصفحات مجلدات مجله است و نه صفحات جزوه های علیحده)

تومانسکی

ТУМАНСКИЙ, А. Г., От Каспийского моря к Хормузскому проливу и обратно (Сборник материалов по Азии, изд. Военно-Ученого Комитета Гл. Штаба, вып. 65, Спб. 1896).

تیزن گاوزن

ТИЗЕНГАУЗЕН, бар, В. Г., О мечети Алишаха в Тебризе (Зап. Вост. Отд. И. Русск. Арх. Общ., т. I, стр. 115-118).

جغرافیا نویس گمنام ایرانی قرن دهم
حدود العالم (نسخه خطی متعلقه به تومانسکی)

حافظ ابرو (کتاب جغرافیائی وتاریخی) (بدون عنوان)
(نسخه خطی کتابخانه امپراطوری سابق) Dorn 290.

حمدالله قزوینی نزهت القلوب از روی نسخه خطی لنین گراد
(نمره ۱۷۱) و نسخه چاپی لیدن باهتمام له سترانج ۱۹۱۳[۱]

خانیکف اف

N. de Khanikoff, Mémoire sur la patrie méridionale de l'Asie Centrale, Paris 1861.

بارون دوسون

Le baron C. d'Ohsson, Histoire de Mongols, La Haye et Amsterdam 1834.

دیوبه

L. Dubeux, La Perse, Paris, 1881 (L'Univers. Histoire et description, de tous les peuples).

دیولافوا

M-me Jane Dieulafoy, La Perse, la Chaldée et la Susiane, Paris 1887.

رادلوف

РАДЛОВ, В. В., К вопросу об уйгурах, Спб. 1893 (прилож. к LXXII т. Зап. Имп Акад. Наук, № 2).

---

(۱) خود مولف از چاپ شفر استشهاد کرده ولی در ترجمه از چاپ لیدن استفاده شد

رشید الدین (جامع التواریخ از روی کاترمر و دوسون)

» (دنبال کننده تاریخ رشید الدین از روی نسخه خطی موزه آسیائی) a 566.

روبرتسون

G. S. Robertson, Kafiristan (The Geograph. Journal, Sept. 1894). (از ترجمه روسی مقالهٔ که تارنوسکی مترجم آن بوده. استفاده شد) (Туркест. Ведом., 1894 г., № 67-71 и Среднеаз. Вестник, Март 1896 г.)

ریتیخ

РИТТИХ, П. А., Политико-статистический очерк Персии, Спб. 1896.

ریختهوفن

Frh. F. v. Richthofen, China, Bd. I, Berlin 1877.

ژوکوسکی

ЖУКОВСКИЙ, В. А. Древности Закаспийского Края. Развалины Старого Мерва. Спб. 1894 (Материалы по археологии России, издаваемые Имп. Археол. Коммиссиею, № 16).

Колыбельные песни и причитания оседлого и кочевого населения Персии (Журн. Мин. Нар. Просв. 1889 г., Январь).

Материалы для изучения персидских наречий, ч. 1. Діалекты полосы города Кашана: Вонишух, Кохруд, Кешэ, Зэфрэ. Спб. 1888.

Могила Фирдоуси (Зап. Вост. Отд. Русск. Арх. Общ. т. VI, стр. 308-314.

Недавние казни бабидов в г. Езде (там-же, стр. 321-327).

سترابون

Strabonis Geographica, graece cum versione reficta, curantibus C. Müllero et F. Dübnero, Parisiis 1853.

سیو آن تسان

Histoire de la vie de Hiouen-Thsang, trad. par Stan. Julien, Paris 1853. شرح زندگانی

Mémoires sur les contrées occidentales, trad. par Stan Julien, Paris 1857-8. یاد داشت ها

شاردن

Voyages du chevalier Chardin en Perse et autres lieux, nouv. édition, Amsterdam 1735.

شاوان

E. Chavannes, La sculptur sur pierre en Chine au temps des deux dynasties Han, Paris 1893.

شپخت

E. Specht, Du déchiffrement de monnaies sindo-ephthalites (Journ. Asiat. 9, XVII, p. 487-523).

شپیگل

F. Spiegel, Eran, das Land zwischen Indus und Tigris, Berlin 1863.

شرف الدین (ظفر نامه چاپ کلکته)

Ed. by Maulawi Muhammad Ilahdad. Calcutta 1887-8.

صنیع الدوله (مطلع الشمس چاپ سنگی طهران ۱۳۰۱–۱۳۰۳ هجری)

طبری

At-Tabari. Annales, cum aliis edidit M. J. de Goeje, Lugd. Batav. 1879-1901.

ظهیرالدین (تاریخ طبرستان و رویان و مازندران)

Sehir-eddin's, Geschichte von Tabaristan, Rujan und Masanderan, persischer Text, herausg. v. B. Dorn, St.-P. 1850; Uebersetzung v. B. Dorn, St.-P. 1885. از روی صفحات متن

عبدالرزاق سمرقندی مطلع السعدین نسخه خطی دار العلوم لنین گراد نمره ۱۵۷

عتبی (تاریخ یمینی چاپ طهران ۱۲۷۲) [1]

فرزر

J. B. Fraser, Narrative of a journey into Khorasan, London 1825.

ایضاً

Travels and adventures in the persian provinces on the southern banks of the Caspian sea, Lond. 1826.

فریه

J. P. Ferrier, Voyages et aventures en Perse, dans l'Afghanistan, le Belouichistan et le Turkestan, Paris 1870

قدامه (کتاب الخراج)

Bibl. Geogr. Arab. ed. M. J. de Goeje, pars VI, Lugd. Batav. 1889. از روی ترجمه فرانسه

---

(۱) مؤلف از نسخه خطی موزه اسیائی لنین گراد نمره ۵۱۰ استفاده کرده است

کاترمر

Histoire des Mongols de la Perse, écrite en persan par Raschid-eddin, publiée, traduite en français, accompagnée de notes et d'une mémoire sur la vie et les ouvrages de l'auteur par M. Quatremère. T. I., Paris 1836.

کرپورتر

R. Ker Porter, Travels in Georgia, Persia, Armenia and ancient Babylonia, Lond. 1821-1822.

کرزن

G. N. Curzon, Persia and the Persian Question, Lond. 1892.

کلاوخیو (ریوئی قونزالس) زندگانی و کارهای تیمور کبیر
روز نامه مسافرت به سمرقند و دربار تیمور در سال
۱۴۰۳–۱۴۰۶ عین متن با ترجمه روسی و تبصره
ای. سرزنوسکی سن پطرسبورغ ۱۸۸۱

(Сб. Отд. русск. яз. и слов. Имп. Акад. Наук. т. XXVIII, № 1).

کوستنکو

КОСТЕНКО, Л. Ѳ., Туркестанский край, Спб. 1880.

کونشین

КОНШИН, А. М., Раз'яснение вопроса о древнем течении Аму-Дарьи, Спб. 1897 (Зап. Имп. Русск. Геогр. Общ. по общей географии, т. XXXIII, № 1).

کونولی

A. Konolly, Journey to the North of India, overland from England, through Russia, Persia and Affghaunistan, Lond. 1838.

کیپرت

H. Kiepert, Lehrbuch der alten Geographie, Berlin 1878.

گابلنتس

H. C. v. der Gabelentz, Ueber die Sprache der Hazaras und Aimaks, Zeitschr. der Deutsch. Morg. Ges., Bd. XX (1866), S. 326-335.

گردیزی (زین الاخبار چاپ برلن) (۱)

گوتشمید

A. v. Gutschmid, Geschichte Irans und seiner Nachabarländer von Alexander dem Grossen bis zum Untergange der Arsaciden, Tübingen 1888.

لن پول (ترجمه روسی بارتولد)

Мусульманские династии, перев. с англ. с примеч. и дополн. В. Бартольд. Спб. 1899.

له سترانج

Le Strange, G., The cities of Kerman (Journ. of the Royal Asiat. Soc, 1901, p. 281-290).

---

(۱) مولف از نسخه خطی کمبریج (King's College Library, № 213) استفاده کرده است

مار

МАРР, Н. Я. Ани, столица древней Армении (в сборнике ,,Братская помощь пострадавшим в Турции армянам,'' 2-ое изд., Москва, 1898.

ماركوارت

J. Marquart, Eraušahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i, Berlin 1901 (Abhandl. der Kön. Ges. der Wiss. zu Göttingen, phil.-hist. Klasse Neue Folge, Bd. III, № 2).

ماركو پولو

И. П. МИНАЕВ, Путешествие Марко Поло, изд. Имп. Русск. Геогр. Общ. под ред. В. В. Бартольда, Спб. 1902).

ماسپرو

C. Maspero, Histoire Ancienne des peuples de l'orient classique, Paris 1895-97.

محمد بن ابراهيم (تاريخ سلاجقه كرمان) (بدون عنوان)

Recueil de textes relatifs à l'histoire de Seldjoucides, par M. Th. Houtsma, vol. I, Lugd. Batav. 1886.

محمد حيدر (تاريخ رشيدى)

Dughlat, english version, ed. by N. Elias, the translation by E. Denison Ross, Lond. 1895.

محمود بن ولى (بحرالاسرار فى مناقب الاخيار)

نسخه خطى كتابخانه ديوان هند نمره ٥٧٥ (در فهرست جديد)

و نمره ١٤٩٦ در فهرست قديم

مقدسی (احسن القاسیم فی معرفة الاقالیم)

Bibl. Geogr. Arab. ed. M. J. de Goeje, par III, Lngd. Batav. 1877.

منان

Ménant, J.. Les Achéménides et les inscriptions de la Perse, Paris 1872.

مورگان

J. de Morgan, Mission Scientifique en Perse, Paris 1894-1896.

میولر

A. Müller, Der Islam im Morgen - und Abendland, Berlin 1887.

نرشخی (تاریخ بخارا چاپ شفر پاریس ۱۸۹۲ و نیز ترجمه روسی بقلم
H. Лыкошин تاشکند ۱۸۹۷)

نیولدکه

Th. Nöldeke, Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden, aus der Arabischen Chronik des Tabari übersetzt, Leyden 1879.

هرودوت

Herodoti Historiarum libri IX (ed H. R. Dietsch, ed. altera, curavit H. Kallenberg, Lipsiae 1885).

هولدیچ

T. H. Holdich, The Indian Borderland, Lond. 1901.

هومل

F. Hommel, Die Namen der Säugethiere bei den südsemitischen Völkern, Lpz. 1879.

هیرت

F. Hirth, Zur Kulturgeschichte der Chinesen, München 1898.

واتاس

E. Legrand, Voyage de Basile Vatace en Europe et en Asie, (Nouveaux mélanges orienteaux, Paris 1866).

از روی نمره های اشعار

وینکلر

H. Winckler, Untersuchungen zur altorientalischen Geschichte, Leipzig 1889.

یاقوت (معجم البلدان)

Jacut's Geographisches Wörterbuch, herausg. von F. Wüstenfeld, Lpz. 1866-70.

یعقوبی (کتاب البلدان)

Bibl. Geogr. Arab., ed. de Goeje, pars VII, Lugd. Bat. 1892.

یوستی

F. Justi, Geschichte der Orientalischen Völker im Altertum, Berlin 1884.

یوستین

Justini Historicarum Philippicarum ex Trogo Pompejo libros (sic) XLIV quos notis et ind. illustraverunt E. Johanneau et F. Dubner, Parisiis 1833 (Nova scriptorum latinorum bibliotheca ed. C. L. F. Panckoucke).

یول مارکو پولو

The book of Ser Marco Polo, the Venetian . . . Newly translated and edited by col. H. Yule. Sec. ed. Lond. 1875.

فهرست فوق راجع به کتب و تصنیفاتی است که در اصل کتاب در (ترجمه فارسی از فصل سوم ببعد) مورد استشهاد مؤلف دانشمند واقع شده اند اسامی کتب وتألیفات متعددی که در فصل اول و دوم متن فارسی استشهاد شده در فهرست فوق داخل نیست و در ذیل صفحات مذکور گردیده است ـ م



تلخیصات راجع بدو فصل اول کتاب

ЖМНП — Журнал Министерства Народного Просвещения.

ЗВО — Записки Восточного Отделения Русского Археологического Общества.

ИАН — Известия Императорской (с 1917 г. Российской) Академии Наук.

Ибн-ал Асир — Ibn el-Athiri Chronicon quod perfectissimum inscribitur ed. C. J. Tornberg, Lugd. Bat. 1851-76.

ИГО — Известия Русского Географического Общества.

Изв. АИМК — Известия Российской Академии Истории Материальной Культуры.

APAW — Abhandlungen der Preussischen Akademie der Wissenchaften.

BGA — Bibliotheca Geographorum Arabicorum.

DL — Deutsche Litteraturzeitung.

EL — Enzyklopaedie des Islam.

Fihrist — Kitab-al-Fihrist, mit Anmerkungen herausgegeben von G. Flügel. Erster Band, den Text enthaltend, von Dr. J. Roediger. Lpz 1871.

GN — Nachrichten der K. Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen Philologisch-historische Klasse.

JA — Journal Asiatique.

Ja'qubi.—Hist. Ibn — Wadhih qui dicitur al-Ja'qubi Historiae, Ed. M. Th. Houtsma Lugd. Batav. 1883.

JRAS — Journal of the Royal Asiatic Societey.

OLZ — Orientalistische Litteratur Zeitung (بعدها Literatturzeitung).

SbW — Sitzungsberichte der phil —hist. Classe der Kais. Academie der Wissenschaften, Wien.

SPAW — Sitzungsberichte der K Preussischen Akademie der Wissençhaften.

Tabari — Annales quos scripsit Abu Djafar Mohammed ibn Djarir at-Tabari, Cumaliis edidit M. J. de Goeje. Lugd. Bat. 1879-1901.

ZA — Zeitschrift für Assyriologie und verwandte Gebiete.

ZDMG — Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft.

م - مترجم

فهرست مندرجات

مقدمه

مقصود از این کتاب تذکره
مختصری است در جغرافیای ایران
ونسبتهٔ شرح مفصلتر نقاطیکه درادوار
مختلفه مرکز حیات تاریخی ایران
واقع شده‌اند وحتی‌الامکان تشخیص
درجه ارتباط حیات تاریخی با اوضاع
جغرافیائی ایران

درموقع تألیف تاریخ ایران باید این حقیقت را در نظر داشت که ایران از لحاظ مفهوم جغرافیائی نه منطبق با سرزمینی است که ایرانیان مثل یك واحد نژادی سکونت داشتند و نه با خطهٔ که نفوذ تمدن ایران بسط داشته و نه با صفحهٔ که زبان فارسی یعنی زبان ادبی ایران رواج یافته بود درزمان قدیم هم درهند وهم درایران یك ملت سکونت اختیار کرده بود که خودرا آریا «آرین» (arya درهندوستان و ariya یا airya در لهجه های قدیم ایران[1]) مینامید

(۱) رجوع شود به مجموعه زبان شناسی
Chr. Bartholomae, Altiranisches Wörterbuch (Air Wb). 1904.

در کتیبه های داریوش کلمه آریا ظاهراً فقط بسکنه ایران اطلاق میشود هند و هندیها نام خود را از اسم رود سرحدی سند (Sindhu) اخذ کرده‌اند که تلفظ ایرانی آن هندو Hindu (س هندی عموماً مطابق ه ایرانی است) و در نقشه های کنونی هند نوشته میشود

این کلمه از ایرانیان بیونانیها رسیده و مثل اغلب اصطلاحات یونانی در علم جغرافی کنونی مصطلح شده است در کتاب مقدس ایران (اوستا) کلمه هندو Hindu مثل اسم رود خانه استعمال و ذکری از « هفت هند » (Hapta Hindu) شده که کاملاً مطابق نام هندی Sapta Sindhavah میباشد هفت آب هند این نام را از اسم رود هند و کابل و پنج رود خانه دیگر موسوم به « پنجاب » یعنی : چیناب و دوشعبه آن جلام و راوی وستلجو با شعبه آن که بیاس باشد اخذ کرده است

در مقابل آرین ها تور ها (tûra که tûirya صفت آن است) و سارم‌ها (sairima) را قرار میدهند اگر مقصود از سارم ها بطوریکه حدس میزنند سارماتها و یا ساوروماتها باشد که نویسندگان یونانی اسم برده اند دراینصورت منظور قومی است از اقوام آسیای وسطی که بعقیده اغلب علما با ایرانیها قرابت ملی دارد احتمال قوی میرود که تور ها نیز از همان نژاد بوده و در آسیای وسطی میزیسته اند بعبارت دیگر سکنه ایران خود را هم از آرینهای هندی و هم از ملل هم نژاد آسیای وسطی بیکدرجه جدا و مشخص ساخته بود کلمه « ایران » که در اول اران (بکسر همزه) بود بعد ها پیدا شده و مضاف‌الیه صیغه جمع کلمه - اریا - airya (airyanam) است که بمعنی (مملکت) آریاها میباشد ما اینکلمه را برای اولین دفعه در کتاب اراتسفن (قرن سوم قبل از میلاد)

بشکل یونانی آن یعنی ariane می یابیم و سترابون این اطلاعات را از وی اقتباس کرده است . سرحد این « آریانا » و یا ایران بقرار ذیل بوده :

در شرق هند در شمال هندوکش و سلسله های جبالی که در غرب آن واقع‌است در جنوب اقیانوس هند . سرحد غربی از دروازه خزر یعنی از معبر کوهستانی واقعه در شمال طهران شروع شده و در خطی که پارت را از مدی وکارامانیا (کرمان) را از پرسید (فارس) جدا میکرده امتداد داشته است ظاهراً مقصود از کلمه « مملکت آریا ها » مسکن یك قوم نبوده بلکه مراد از آن فقط معنای سیاسی کلمه بوده است چه مملکتی باین نام موسوم بوده که در تحت سلطه اشکانیان بعد از شورش اینان برعلیه فاتحین یونانی تشکیل و متحد شده بود صفحاتی که در تحت استیلای یونانیان باقی بود چه در غرب (مملکت سلوکی ها) و چه در شمال شرق (سلطنت یونان ـ باختر) در جزو ایران محسوب نمیشدند[۱] بعد ها در دوره ساسانیان سرزمین بابل که سکنه سامی داشت و پایتخت « شاهنشاه » در آنجا واقع بود نه تنها در جزو ایران بشمار میآمد بلکه « قلب مملکت ایران »[۲] شمرده میشد در اینزمانهم درخود ایران مراد از کلمه ایران همان مملکت شاهنشاه را میدانند اصل کلمه ایران وکلمه آرین‌ها که از مصطلحات نژاد شناسی وکلمه ایران از آن مشتق است درقرون وسطی فراموش شده بود کلمه « ایرانی » را که مشق از ایران‌است برای تشخیص نام سکنه سرزمین ایران وضع کرده اند

---

(۱) J. Marquart در ZDMG, 49 (1895), 628

(۲) متن عربی معجم‌البلدان یاقوت ج ۱ ص ٤١٧

در مقابل ایران غالباً توران را قرار داده اند همانطوریکه کلمه ایران از آریا مشتق است لفظ توران هم مشتق از تور است و فقط در ازمنه بعد توران را همان ترکستان یعنی مملکت ترکها قرار داده اند

کلمه « ایران » و « توران » در علم جغرافیا بکلی یك معنی دیگری پیدا کرده است مراد از ایران فلاتی بوده که عبارت از حوضه داخلی و سرحد آن در شمال حوضه بحر خزر و ارال و در جنوب و غرب و شرق حوضه اقیانوس هند بین دجله و هند بوده است ومقصود از « توران » حوضه دریای ارال. — کلمه توران و تورانیان گاهی در معنای وسیعتری استعمال شده و مراد از این دو کلمه تمام دنیای آسیای وسطی یعنی از دشت های جنوب روسیه تا چین بوده و تورانیان را نه تنها درمقابل ایرانیان بلکه تمام آرین ها قرار میدادند

در قرن هیجدهم اروپائیها دو باره با کلمه آرین آشنا شدند و بدین کلمه نه از طریق زبان معمولی بلکه از مأخذ آثار قدیمه خطوط هند وایران پی بردند بعد از آنکه قرابت السنه هند وایران با زبانهای اروپائی معلوم گردید تمام اقوامی را که قرابت زبانی داشتند از « هند تا ایسلاند » آرین (Arier, Ariens Ariyans) نامیدند[1] بعد اصطلاحات دیگری بجای این کلمه پیشنهاد شد از قبیل هند و اروپائی و هند و ژرمن (مخصوصاً در تألیفات علمای آلمانی) آرین و اروپائی با حفظ نام آرین ها فقط درحق هند و اروپائیهای آسیائی که اجداد آنها حقیقتاً خودرا بدین نام میخواندند باوصف اینحال

(۱) در سال ۱۹۲۰ هنوز این عنوان باقی بود رجوع شود به
N. Söderblom, Einführung in die Religionsgeschichte, 7.

کلمه « آریاها » تابامروز در بین علما حتی علمای آلمان گاهی در معنای سابق خود استعمال میشود [۱] آرین ها را در معنای « هند و اروپائیهای آسیائی » بدو شاخهٔ منقسم کرده اند : هندیها و ایرانیها از لحاظ زبان مللی را صرف نظر از سرحدات سیاسی آنها ایرانی نامیده اند که از روی علائم زبانی یك واحدی را تشکیل میدهند در اواخر قرن نوزدهم که فکر تدوین مجموعه از آثار علمی در رشته السنه و ادبیات و تاریخ ایرانیان تولید شد [۲] همانوقت در شعبه السنه مجموعه مزبور از لهجه ساریکل که شرقی ترین لهجه های پامیر است گرفته تا لهجه های کردی غربی در قسمت شرقی شبه جزیره آسیای صغیر همگی داخل شدند یعنی تقریباً از ۷۵ تا ۳۸ درجه طول شرقی نصف‌النهار گرینویچ . ـ علاوه براینها لهجه آست ها است که خود را ایرن مینامند و از سایر ایرانیها سوا و در صفحه قفقاز در غرب راه نظامی سابق گرجستان سکونت دارند

---

(۱) علاوه بر مثالیکه فوقا ذکر شد رجوع شود به Th. Poesche Dier Arier, 1878

اینکه آیا اصطلاح هند و ژرمنها در چه زمان مصطلح شده معلوم نیست بر طبق مقاله "Aryans„ در .Encycl. Brit اول کسی که این کلمه را استعمال کرده فریدریخ شله‌گل بوده نویسنده مقاله از :

(۱۸۰۸) "Ueber die Sprache undWeisheit der Inder„ تألیف شله‌گل استشهاد کرده ولی درآنجا کلمه "Indogermanen„ نیست همینقدر میتوان گفت که اصطلاح « هند و ژرمن » در زمان ظهور "Asia Polyglotta„ تألیف کلاپورت (۱۸۲۳) استعمال میشده و ضمناً از نگارشات مشارالیه معلوم نیست که وی خود این کلمه را پیدا کرده است رجوع شود به تاریخ علم السنه ج ۱ ص ۲ تألیف س بولیچ

(۲) Grundriss der Iranischen Philologie که در سال ۱۸۹۵ شروع و در سال ۱۹۰٤ اتمام پذیرفت

سرزمینی که درقدیم لهجه های ایرانی رواج داشته بمراتب وسیعتر بوده هرچندکه در اغلب موارد این مسئله مختلف فیه است که آیا کدام ملل بزبان ایرانی سخن میراندند

بالاخره وسیعتر از اینها سر زمینی بوده که زبان ادبی عمده ایران که بزبان « فارسی جدید » موسوم و در دوره اسلام تشکیل شده انتشار یافته بود **در صفحات و ولایاتی که ازحدود ایران (از لحاظ زبان) بس دور افتاده بود بفارسی نگارش میکردند یعنی از اسلامبول گرفته (سلطان سلیم ثانی پادشاه عثمانی ۲۵۶۶-۷۴=۲ در زمره شعرای فارسی زبان بود) تا کلکته و بلاد ترکستان چین نگارش فارسی رواج داشت**

نویسنده تاریخ تمدن ایران باید نکته فوق و از آن بیشتر ترجمه های متعددی را که از فارسی شده و تقلیدهائی را که از روی نمونه های فارسی کرده اند در نظر داشته باشد



مقام ایرانیان و ایران

و تمدن ایران در تاریخ دنیا

تاریخ مقدرات ایرانیان خارج از حدود ایران ارتباط نزدیك بامسائلی دارد که باستعانت قرائن و مدارك مخصوص علم السنه تا یك درجه هم بوسیله آثار قدیمه زیر خاکی روشن ومسلم میشود مثل : موضوع وطن اصلی [1] و مهاجرت های هند و اروپائیها و آرین ها و ایرانیها و اینکه آیا کدام یك از مللی که ما آنان را باسم می شناسیم باید در جزو ایرانیان محسوب شوند درباب هریك از این مسائل تألیفات مفصل ومبسوطی موجود میباشد نظر بقرابت مسلمی که از حیث زبان و تمدن بین ایرانیان و سلاو های شرقی موجود است از اینرو هر محققی که به تحقیقات در دوره اولیه تاریخ و زبان ملت روس پرداخته مجبور بوده با مسئله ایرانیان تماسی داشته باشد ازجمله این محققین مرحوم آ. شاخماتف است [2] که در این رشته صاحب آخرین تألیف کلاسیك میباشد با وصف این حال علم کنونی هنوز به هیچیك از مسائل مطروحه جوابی نداده

---

(١) رجوع شود مثلا بمقاله "Urheimat der Indogermanen" در Reallexicon der Indogermanischen Altertumskunde ـ تألیف شرادر (١٩٠١) این موضوع دراواخر قرن هیجدهم مطرح شده بود رجوع شود به Works of Sir W. Jones, III . ١٨٥ ـ ٢٠٤ (نطق جونس در تاریخ ٢٣ فوریه ١٧٩١) که از سه شاخه اصلی ملل هند و عرب و تاتار و از وطن مشترك آنان که تصور میکردند ایران بوده است سخن رانده

(٢) Введенне в курс историн русского языка. ч., I, 1916.

و بسیاری از آنچه مدلل بر دلائل محکمه بنظر می‌آمد دو باره در عرض سنوات اخیره بعضی در تحت نفوذ نظریات جدیده و برخی در تحت تأثیرات آثار مکشوفه و قرائن جدیده مورد شك و تردید واقع شده است نظریات مندرجه درکتاب شاخماتف نتیجه تحقیقات چندین نسل ازعلما بود ومیتوانست مبتنی بردلائل قویه محسوب بشود

مطابق این نظریه گذشته از مهاجرتهائی که قبلاً آرینها (اجداد مشترك هندیها و ایرانیها) از اروپا باسیا [۱] کرده بودند بعد ها چند قوم از اقوام ایرانی مهاجرت جدا گانه از آسیا باروپا و از راه اروپا از شرق بغرب [۲] نموده و در این مهاجرت اخیر از سکیث های (سك ها) هردوت گرفته (اطلاعات اولیه راجع به سکیث ها ظاهراً به قرن هفتم قبل از میلاد منتهی میشود) تا آلانها [۳] که قسمتی از آنان در قرن پنجم قبل از میلاد باتفاق اقوام دیگری

(۱) استناد شاخماتف (ص ۲۰) به لاتام Latham مربوط بطبع «ژرمانیای» تاسیت (۱۸۵۱) میباشد راجع باسلاف (لهستانی) لاتام رجوع شود به Th. Poesche, Die Arier, 62.

(۲) رجوع شود به کتاب شاخماتف ص ۳۵ و بعدی و سابقاً Ed. Meyer در Zeitschr. für vgl. Sprachf. 42 (1909), 26, 27 که در آنجا ایرانیان را از حیث وسعت ناحیه مهاجرتها باترکها طرف مقایسه قرار داده ازجمله تألیفاتیکه سابقاً راجع به ایرانی بودن‌سکیث ها شده استمثلا Kritik der ältesten Nachrichten über der skythichen Norden (SbW,116,117) نگارش W. Tomaschek وایضاً В. Ф. Миллер در ЖМНП, окт. 1886 و Ф. Браун در Разыскания в области гото-славянских отношений, 1899. 73 и сл.

(۳) راجع به آلانها رجوع شود به تحقیقات پروفسور Ю. Кулаковский که بزبان روسی نوشته شده Аланы по сведениям классических и византийских писателей", Киев, 1899.

تا اسپانی و افریقا پیش رفته بودند شرکت داشته اند قسمت دیگر آلانها
تا قبل از حمله مغول و بعد از آن هم در جنوب روسیه باقی بودند
است ها که صحیحتر آن اس ها است بقایای آلانها شناخته شده اند
(استی یا مرکب است از کلمه اس و حرف اخری که در زبان
گرجی بمعنی مملکت استعمال میشود مثل کاختی یا و ایمه ره تی یا)
از روی آثار قدیمهٔ زیر خاکی که کشف شده است در تاریخ تمدن
روس و حتی اروپای غربی یك مقام عمده در حق عنصر ایرانی قائل
شده‌اند بعقیده م. روستوتسف ظهور سارماتها موجب ظهور طرزجدیدی
در معماری ولایات روم شده و در طرز معماری معروف به کوتیك
نفوذ بخشیده و در تاریخ صنایع اروپای غربی سهمی داشته است[1]
بعقیده آ. سپی تسین سررشته تمدن را آلانها بدست خزر ها میدادند
این استنباطات مربوط به تعیین تاریخ آثار قدیمهٔ زیرخاکی است
که فوق العاده مشکل و تا کنون حتی در بین محققین مبرز[2] موضوع
مباحثات است[3] علاوه برآن در این اواخر ن. مار[4] درصدد برآمده‌است
که بلکه « مسئله سکیث ها (سگ ها) را » بشکل دیگری حل کنند
و بین سکیث ها (سگ ها) « و یافثی های » قفقاز یعنی طبقه قبل از
آریائی ملل ارمنی و گرجی و آبخاز و غیره رابطه قومی برقرار کنند
و نیز ب. فارماکوفسکی[5] بر له اصل یافثی بودن سکیث ها (سگ ها)

(۱) М.И. Растовцев, Эллинство и Иранство на югеРоссии,1918,139
(۲) ЖМНП, 1909, янв. 71.
(۳) رجوع شود به تقریظی که ب. فارماکوسکی راجع بتألیف م. روستووتسف
Рус. истор. журнал, кн. 7 (1921). 203-208, конец. نوشته است
(٤) Яфетический сборник, I (1922). 67-132.
(٥) در همان تقریظ فوق الذکر ص ۲۰٦

اظهار عقیده کرده‌است با اینحال دادن یك جواب صریح باین سئوال که آیا ایرانیها درتاریخ اروپای شرقی چه بخشی داشته‌اند بس مشکل است و بهمین اندازه چندان معلوم نشده که آیا در آداب و رسوم و تمدن ترکها که بعد ها ساکن همان دشت های سابق ایرانیها بودند میتوان آثاری از نفوذ کوچ نشینان ایرانی یافت یا نه ؟

کشفیات زیرخاکی عشر اول قرن بیستم چندین مسئله دیگرهم راجع بمهاجرت ایرانیان اقامه کرده‌است ولی نتائج تحقیقاتیکه در باب اینمسائل شده کمتر از سائرین ممکن است قطعی شناخته شود در سال ۱۹۰۶ از طرف مرحوم هوگو وینکلر (وفات بسال ۱۹۱۳) در قریه بغازکی واقعه در آسیای صغیر در محل پایتخت قدیم هاتها (هتیت ها) که ترقی و رونق آنجا را بدوره بین قرن ۱۵ الی ۱۲ قبل از میلاد نسبت میدهند[۱] حفریاتی شروع شد .

ازجمله چیزهائیکه درآرشیو این قوم محفوظ مانده اسنادی است که راجع به قوم میتانی میباشد که در قسمت شمالی بین النهرین میزیسته از اسامی خدایان قوم مزبور همچو استنباط شده که در رأس قوم آرینهائی قرار گرفته بودند که در آنزمان هنوز به هندی و ایرانی منقسم نشده بودند « ادوارد می یر » اولین ظهور آرینها را در تاریخ از همینجا میداند[۲] بعد ها معلوم شد که زبان ملت میتانی زبان آریائی نبوده بلکه ازجمله زبانهای یافثی[۳] میباشد کلمه Charri یا Harri هم

(۱) Ed. Meyer در Zeitschr. für vgl. Sprachf, VLII, 24

(۲) مقاله مومی الیه تحت این عنوان Ueber das erste Auftreten der Arier (SPAW, 1908) نقل از (История древн. Востока. 1, 76) تألیف Б. А. Тураев

(۳) F. Born. Die Mitanni-Sprache, 1909

که وینکلر آنرا نام آریائی میدانست معلوم شد که نام یك قوم یافثی‌است
در سال ۱۹۱۹ تشبثاتی برای اثبات این مدعا بعمل آمد[۱] که در
کتیبه های بغازکی جمعاً هشت زبان پیدا شده و نه عشر کتیبه ها
بزبانی‌است که هرچند اساس آن هند و ژرمن بوده معهذا یك زبان
مخلوطی شناخته شده در این زمان بر خلاف زعم ادوارد می یر
صاحب این عقیده اند که تقسیم شدن آرین ها به هندی و ایرانی
در اروپا وقوع یافته و قدیمترین هندیها[۲] (Urindier) تقریباً در
۲۵۰۰ سال قبل از میلاد از راه قفقاز از شمال بجنوب عبور کرده
و در امتداد ساحل یمین کور محلی را از گنجه کنونی تا دریای
خزر اشغال کرده اند مطابق یك نظریه دیگر[۳] هندیها تقریباً ۱۷۰۰
سال قبل از میلاد از قفقاز گذشته اند ایرانیان که از پشت سر
آنان میرفتند بتدریج از هزار سال قبل از میلاد ببعد هندیها را
بسمت مشرق رانده اند سك ها (این کلمه مثل نام قومی در کتیبه
های میخی ایران دیده میشود هردوت هم در ص ٦٤ جلد هفتم
این کلمه را مثل نام ایرانی سکیث ها ذکر میکنند) که شاخه
سوم آرینها هستند هم با ایرانیها و هم با هندیها فرق دارند اینها
از اروپا بآسیا از راه قفقاز مهاجرت نکرده‌اند بلکه از راههای شمال
بحر خزر عبور نموده و بعد ها در ترکستان و افغانستان فاصل و

---

(۱) E. Forrer, Die acht Sprachen der Boghazköi- Inschriften SPAW, 1919, 1029-1041

(۲) راجع به قدیمترین هندیها P. Jensen, Indisch Zahlwörter in Keilschriftlichen Texten : ibid., 367-368

(۳) J. Strzygowski, Altai-Iran Völkerwanderung, 1917, 187, 188 رجوع شود به Изв. АИМК, II, 304

حائل بین هندیها و ایرانیان واقع شده اند تمام نظریاتی که فوقاً بیان شد نظریاتی هستند که نمیتوان آنها را جزو حقایق ثابته علمی شناخت بلکه مقصود از این نظریات ذکر مسائلی است که درآتیه باید مورد تحقیقات واقع بشوند تقریباً در همان اوان هیئت های اعزامی مخصوصاً هیئت های آلمانی که برای تحقیقات در آثار تمدن بودائی ترکستان چین عازم گردیدند از زمان[۱] هیئت کریون وه دل در سال ۱۹۰۲ ـ ۱۹۰۳ و هیئت های انکلیسی شتین در سال ۱۹۰۱ و ۱۹۰۶ ـ ۱۹۰۷ همه این حقیقت را مدلل داشتند که در آسیای وسطی از قرن اول و شاید تا قرن دهم بعد از میلاد چند زبان ادبی هند و اروپائی وجود داشته که سابقاً مجهول بودند

بدو زبان از السنه فوق الذکر[۲] فقط ترجمه هائی از ادبیات بودائی قرن هفتم بعد از میلاد و بعد از آن موجود است درابتدا زبانهای مذکور را باسم (۱) و (۲) و هریك از آنها را بدو لهجه A و B منقسم کردند زبان (۱) در ناحیه .قوچی و زبان (۲) در ناحیه ختن استعمال میشد. زبان (۱) زبان هند و اروپائی ولی نه یك زبان اروپائی شناخته شد. و از بسیاری جهات بزبان اروپائی

(۱) قبل از وی بعضی قطعاتی بتوسط خدین (سیاحت ۱۸۹۳ـ۹۷) ومخصوصاً بتوسط هیئت های روبوروسکی و کوزلف (۱۸۹۳ـ۵) کشف شده بود

(۲) راجع بایندو زبان رجوع شود به نگارشات E. Leumann در ZDMG 61 (1907), 648-658 بزبان روسی : Н. Д. Миронов در-ZBO, XIX, cmp. XXII-XXIII, XXI, 0107-0114 و بعد؛ Сталь-Гольстейн در ZBO,XX, 016-020 که در همانجا بتألیفات دیگری نیز اشاره شده است مخالف عقیده Сталь-Гомстейн Jarl Charpentier در ZDMG, 71 (1917). 347-8 در این اواخر چند مقاله هم در SPAW 1919 و در Fetschrift für Fr. Hirth, Berl. 1920 (Ostas. Zfschr. VIII) و سابقاً هم ZDMG 71 (1917) درج شده است

نزدیکتر بوده تا بالسنه آسیائی دسته هند و اروپائی . زبان (۲) از لحاظ صرف بیشتر ایرانی ولی ازحیث فرهنك بیشتر هندی شناخته شد و بهمین جهة حتی پیشنهاد شد که زبان مزبور سومین زبان («شمالی»)[1] شاخه آریائی شناخته شود درجواب این ادعا ازطرف جمعی که حق هم با آنها بود اظهار شد که زبان (۲) با وجود اقتباسات لغوی از زبان اجنبی زبان ایرانی میباشد چنانکه انگلیسی آلمانی‌است ازسال ١٩٨٠ این مبحث مطرح گردید که آیا کدام ملل باین دو زبان سخن میراندند از طرف بعضی علماء آلمان و فرانسه (و قبل از همه ف. و. ك. میوللر در سال ١٩٠٧) پیشنهاد شد که زبان (۱) زبان تخاری نامیده شود یعنی باسم قوم تخار که در منابع یونانی نام آنرا در زمره فاتحین سلطنت یونان ـ باختر در قرن دوم قبل ازمیلاد ذکر کرده اند و سابقاً در بولونسزیر واقعه در سرحدات خود چین میزیسته در دوره اسلام هم قسمتی از باختر بنام قوم تخار «تخارستان» نامیده میشد از یك فقره اثری از آثار باقیمانده بودائی ترکی معلوم میشود که بزبان تخار ادبیات بودائی وجود داشته چه از ترجمه کتابی صحبت میشود که در بین آثار زبان (۱) پیدا شده و آنرا از تخاری بترکی ترجمه کرده بودند جمعی دیگر (قبل از همه ستال گلستین در سال ١٩٠٨) این دلیل را کافی ندانسته و ثابت کرده‌اند که راجع به تخار های نزدیك قوچی هیچگونه اطلاعاتی در دست نیست وحال اینکه از تخار های نزدیك چین درکمال صراحت سخن

(۱) اصطلاح "nordarisch„ ازطرف Leumann در(Zur nordarischen Sprache und Literatur, 1919) پیشنهاد شد در باب توصیف زبان مزبور مثل یك زبان ایرانی مثلا نگارشات (Lüders, Die sakische Mura (SPAW, 1919, 734-35)

رانده‌اند و از اینرو زبان (۲) که معمولا زبان «سکی» و «ختن قدیم» یا « ایران شرقی »[1] نامیده میشود بیش از سائر السنه ذیحق است که « تخاری » خوانده شود

زبان سوم که مسلماً یك زبان ایرانی است در تاریخ دنیا آثار . بیشتری از خود باقی گذاشته و در آسیای وسطی اسناد (قرن اول بعد از میلاد) و آثار ادبی (قرن هفتم الی نهم) بزبان مزبور پیدا شده است از سال ۱۹۱٤ زبان مزبور را باسم « سغدی » خواندند و این تسمیه در تحت نفوذ تألیفات بیرونی مؤلف قرن یازدهم بود که در ضمن نگارشاتش از دو زبان ترکستان قبل از اسلام یعنی زبان سغدی و خوارزمی سخن رانده است زبانی که آثار مکشوفه بدان نگارش یافته شبیه همان زبان سغدی شناخته شده که بیرونی اسم برده هرچند که آثار مزبوره در نقاطی پیدا شده که مسافت بعیدی شرقی تر از سغد قرار گرفته (دره زر افشان) و میرسند بخرابه های واقعه در راهی که از لوب نور بقلعه سرحدی چین دون ـ خوان میرود بهمین جهت محقق فرانسوی زبان سغدی R. Gauthiot همچو اظهار عقیده نموده که زبان سغدی از سمرقند تا چین[2] انتشار داشته شاید که این زبان حقیقتاً زبان سغدی و بسط و انتشار آن در سمت شرقی مملکت چین بواسطه تشکیل جماعت های متعددی از سغدیها بوده که راجع بآنان از منابع چینی و هم از منابع اسلامی

---

(۱) هر سه اصلاح در مقاله سابق الذکر Lüders ذکرشده است S. Feist در : Festschrift für Fr. Hirth, 74-84

„Der gegenwärtige Stand des Tocharerproblems"

خواسته است وضعیت کنونی (۱۹۲۰) قضیه را توصیف و تشریح کند

(۲) Comptes rendus des séances de l'Académie des Inscr. etc 1913, 671.

اطلاعاتی در دست ما موجود است در دوره اسلام زبان ایرانی زبان سغدی را از عرصهٔ رواج خارج ساخت و در این زمان زبان سغدی بشکل دو لهجه در دره رود یغنوت که یکی از شعبات زرافشان است محفوظ مانده ولی شکی نیست که قبل از تسلط زبان فارسی و اسلام نفوذ تمدن ایرانیان آسیای وسطی در ملل شرقی و مخصوصاً در ترکها و بعد توسط ترکها در مغولها و تا درجهٔ هم در چین شروع شده بود در اینکه الفبای ترکهای اویقور اصلاً سغدی بوده مشکل بتوان تردیدی داشت[۱] ترکهای اویقور بنوبت خود خط را به مغولها دادند چنانکه از مغولها هم به منچور ها رسیده است آثار ادبی مذاهب سه‌گانه یعنی بودائی و مانی و عیسوی بسه زبان : سغدی و ترکی و چینی[۲] بما رسیده است و ضمناً میتوان کاملاً مدلل دانست که سغدیها در انتشار هرسه مذهب نفوذی داشته‌اند در زبان ترکی و مغولی تا بامروز بعضی لغات مدنی سغدی‌الاصل و منجمله برخی اصطلاحات بودائی محفوظ مانده است راجع به نفوذ تمدن ایرانیان آسیای وسطی درچین تألیفات مخصوص موجود میباشد[۳]

(۱) R. Gauhiot, De l'alphabet sogdien (JA 10, XVII, 81-95).

(۲) راجع بزبان قطعات باقیمانده مانی و عیسوی :
F. C. Andreas, SPAW 1910, 307-314.
راجع به قطعات بودائی مخصوصاً R. Cauthiot در یك سلسله مقالات (مثلا
JA. 10, XVII, 81-95: XVIII, 49-67; XIX, 163-193, 429-510.
Mém. de la soc. Ling. de Paris, XVII, 137-161, 357, 367)

(۳) مخصوصاً E. Chavannes et P. Pelliot.
Un traité manichéen retrouvé en Chine, JA, 10, XVIII, 199-617: 11, 99-199,261-394. و نیز P. Pelliot, Les influences iraniennes en Asie Centrale et en Extrême Orient, 1911 (Revue d'hist. et de litt. religieuses); A. Steine, Ruins of Desert Catay, 1912, II, 186. B. Laufer, Sino-Iranica, 1919 (Chicago's Field Museum of Natural history. Anthrop Series, vol. XV, № 3

نکته جالب توجه اینجا است که در بین آثار قدیمه که درآسیای وسطی پیدا شده یك قطعه هم وجود ندارد که منسوب بمذهب ملی ایران یعنی دینی باشد که معمولاً زردشتی (بمناسبت نام مؤسس این دین که شکل یونانی آن زرآستر در ایران قدیم زرتشترا و یا بعقیده آندره‌آس[1] زراتشترو بوده) یا مزدیسنی (بمناسبت نام اهورامزدا خدای بزرگ و یا بطوریکه در متن های خیلی قدیم دیده میشود مزدا ـ آهورا که ترجمه تحت الفظی آن خدای بزرك است) نامیده میشود مذهب فوق الذکر که معمولا منشأ آنرا بایران شرقی نسبت میدهند و اکثر سغدیها پیرو آن بوده اند بیشتر در سمت غربی انتشار داشته (در مملکت چین برای نمایندگان سلسله ساسانی که بدانجا فرار میکردند معابد زردشتی بنا نموده بودند ولی برای ترویج دین زردشت تبلیغاتی درکار نبود)

در باب اهمیت دین زردشت در تاریخ دنیا و زندگانی خود ایرانیان عقائد فوق العاده مختلفی اظهار شده است بعقیده بعضی ازعلما ایران قدیم در رشته مذهب هم مثل تمدن مادی چندان انشا و ابداعی از خود نداشته[2] حتی برخی همچو اطهار کرده اند که اهتمام علمای اروپا درتجلیل مقام اوستا (کتاب مقدس زردشتیها) علی‌رغم تورات ناشی از عداوت آنان نسبت باقوام سامی و افتخار آنها بنژاد

---

(۱) GN 1911, 9.

(۲) Б. А. Фармаковскiй در Русск. Истор. Журн. VII, 204

با استناد به گفته های هرتسیرك (باید خواند Herzfeld) در Iraniche Felsreliefs

هر چند در هیچ جای کتاب مزبور باین صراحت گفته نشده که ایرانیان غیر از ارثی که از اسلافشان بآنان رسیده بود دارای چیزی نبودند .

آریائی خود بوده است[۱] از طرف دیگر ادوارد می یر[۲] درآخرین کتاب بزرگ خود در مدح دین زردشت داد فصاحت داده و بعقیده وی زردشت اول کسی است که در تاریخ مذهب آثار بدیعه از خود باقی گذاشته[۳] و دین زردشت در بین ادیان بزرگ در مقام اول قرار گرفته‌است[٤] از کتیبه های داریوش هم مثل آثار عیسویان دوره اولیه همچو تراوش میکند که مردم بمعرفت خود مباهات کرده و میدانند که صاحب حقیقت بوده و با دروغ میجنگند پادشاه و طبقه ذیشأن این دولت عالمگیر پیرو شیفته دین حقیقی بوده و به جنون اقوامی که خداوندانی برای خود تصور کرده و آنها را ساکن جوف صور ومعابد تنگی میدانند که بدست خود ساخته‌اند بنظر حقارت مینگرند[٥]

مشکلتر ازهمه موافقت با عقیده فوق است زیرا فقط در صورت تفسیر فوق العاده مصنوعی کتیبه های داریوش میتوان در میان آنها علائمی پیدا کرد که دال بر تعصب دینی و همت در ترویج آن باشد اهورامزدا قبل از هر چیزی بدین سبب خدای بزرگ است که داریوش را پادشاه کرد یگانه پادشاهی از بسیاری شاهان[٦] دینداری

---

(۱) کلمات Halevy که E. G. Browne, A. Lit. history of Persia, I,29 نقل کرده است.

(۲) Ed. Meyer, Ursprung und Anfänge des Cristentums, Stuttg. u Berlin 1921, II, 58-94.

(۳) Die erste Persönlichkeit, die schöpferisch gestaltend in die Religionsgeschichte eingreift (58).

(٤) Die erst der grossen Weltreligionen.

(٥) Voll Geringschätzung schauten sie auf die Torheit der Völker herab, welche die Götter in Bildern von Menschenhand oder in engen Fempelberizken hausend dachten.

(٦) Б. Тураев, История древн. Востока; 2, II, 203.

و تقدس که انسان را بسوی آن میخوانند با انجام وظیفه دولتخواهی ارتباط نزدیکی دارد دروغگویان عمده همانا مدعیان کاذب سلطنت و فتنه جویان یاغی هستند در کتیبه های داریوش هیچ ذکری از آن نشده است که دین ایرانی به نقطهٔ وارد شده باشد که سابقاً در آنجا معروف نبوده پادشاه همینقدر مباهات میکند که نیزه سپاهی ایرانی خیلی دور رفته وسپاهی ایرانی دور از ملك ایران فتوحاتی کرده‌است[۱]

اگر بطوریکه ادوارد می یر تصور میکند خدا اهورا مزدا قبل‌از زردشت وجود نداشته پس بنابراین داریوش پیرو دین زردشت بوده ولی این دین آن دین زردشتی نبوده که در دوره اشکانیان و ساسانیان کسب سیادت نمود ادوارد می یر این نکته را که ایران در زمان داریوش فاقد وحدت مذهبی بوده. مسکوت عنه گذاشته است دولت ایران مغها را که نماینده طبقه روحانی مدی بودند دشمن خود میشمرده[۲] غلبه داریوش به گئومات مغ نه تنها جنبه سیاسی بلکه جنبهٔ مذهبی را هم دارا بوده چنانکه این معنی از گفته های داریوش مستفاد میشود که گوید: معابدی را که مغ خراب کرده بود من تجدید کردم[۳]

دینی که با نام زردشت توام است در تاریخ اصول عقاید مذهبی دنیا مقام برجسته احراز نموده اساس دین زردشت عقیده به ثنویت است که هرچند از لحاظ علمی اساسی ندارد ولی

(۱) ترجمه F. H. Weissbach,
Die Keilinschriften am Grabe des Darius Hystaspis (Abh. der phil. — hist. Klasse der Kön. Sächs. Ges. der, Wiss. XXIX, I, 1911, 26.)

(۲) این معنی از گفته های هردوت هم مستفاد میشود (ج ۱۱۱ ص ۷۹).

(۳) Тураев, цит. соч., II, 179.

از حیث تأثیر اخلاقی بسی گرانبها است یعنی عقیده بمبارزه خیر و شر در تمام دنیا و اینکه هر فردی را واجب است در این مبارزه شرکت کند همین عقیده بعد ها در چند مذهب نفوذ اساسی بخشید مثل دین یهود در زمان اخیر ، ستایش میترا ، مسیحیت ، مانی ، اسلام . — ولی عقیده فوق در خود دین زردشت در زیر پرده رسوم و تشریفات خشك مستور ماند بطوریکه خود ادوارد می یر[۱] هم تصدیق میکند رسوم و تشریفات خشك فوق الذکر منتهی بخود زردشت میشود که مسلماً مقام وی از این لحاظ پست تر از مقام پیغمبران بزرك اروپا میباشد بعد ها دین زررشت رو به بت پرستی رفت و در دوره ساسانیان که دوره کمال عظمت و اقتدار دولت ایران بود هیچگونه قیمت اخلاقی نداشت دین زردشت فقط بعد از اسلام در حوزه عده قلیلی از پیروان صادق « منزه شده و بدرجه توحید خالص رسید »[۲]

اهمیتی که دولت ایران در تاریخ دنیای قدیم داشت بمراتب بیش از اهمیت مذهب ایران بود سلسله هخامنشی اولین امپراطوری جهانی را در تاریخ تشکیل داده و چندین ملت و مملکت را درتحت لواء خود متحد ساخت در باب اهمیتی که دولت هخامنشی برای ملل مطیعه داشته عقائد بسیار مختلفی بیان شده است متخصصین در تاریخ شرق قدیم[۳] و یونان گاهی ایرانیان را فاتحین وحشی خوانده اند که دیگران را بقید رقیت درآورده و دشمن تمدن و

(۱) نقل از ج ۲ ص ۷۳ (Starrer Ritualismus und Formalismus)

(۲) Тураев, цит. соч. II, 207.

(۳) از کلمات ذیل وینکلر معلوم میشود که اینها تا چه اندازه اکراه داشته اند

آزادی بودند و دولت آنانرا مخلوط از استبداد و آنارشی دانسته‌اند در اینجا هم صاحب عقیده مخالف. همان ادوارد می یر[1] است که با فصاحت بیـان خلاف نظریه فوق را اظهار کرده و معتقد است که دولت ایران در تاریخ دنیا اولین دولتی بوده که توانست Parcere subjectis[2] (مسخر شدگان را عفو کند) و در ممالك مسخره حکومتی منظم تر از حکومت های سابق برقرار سازد بعضیها علت نوعپروری سلاطین ایران و خاصه کوروش را که نسبت بفاتحین سابق بیشتر حس نوع پروری داشته تأثیر نفوذ مذهب دانسته اند[3] ولی این نظریه از زیر تنقید سالـم بیرون نمی‌آید چه سلاطین مدی هم که نینوا را بکلی خراب و ویران ساختند زردشتی بودند عقیدهٔ نیز اظهار شده مبنی براینکه ایرانیان برای شرق همان مقام و اهمیت را داشتند که بعد ها رومیان برای دنیای قدیم احراز نمودند[4] ولی این عقیده محتاج به بعضی ایرادات است چه برخلاف اهمیتی که روم در تاریـخ ایطالیا و اروپای غربی دارد بر عکس سلطنت ۲۰۰ ساله سلسله هخامنشی نه منتهی باتحاد ایرانیان گردید

از اینکه درباره تشکیلات دولتی ایران تفوقی نسبت بتشکیلات دولتی آشور و بابل قائل بشوند (Helmolts Weltgeschichte, III, 151: „Wir wissen, dass es weder die erste noch die dauerhafteste und mächtigste, wenn vielleicht auch (sic) ausgedehnteste Erscheinung seiner Art ist“.

(۱) کلمات ویرا غالباً تکرار کرده اند مثلا

I. V. Prasek, Geschichte der Meder und Perser, II, 233.

و نیز رجوع شود به Geschichte des Alterthums, III, Th. I, 24.

(۲) شعر معروف ورژیل (Энеида. VI. 853)

(۳) Тураев цит. соч. II, 168, Grundriss, II, 423.

(٤) Th. Lindner, Weltgeschichte, I, 161.

و نه بترویج ایرانیت در بین اقوام دیگر منجرشد بطوریکه از حکایت مندرجه در آخر کتاب هردوت مستفاد میشود اکثریت هنگفت ساکنین ایران در معنای محدود این کلمه یعنی فارس کنونی در وطن سابق خود مانده بودند و بولایات دیگر فقط دستجات سپاهی ایران و رؤسای آنان اعزام میشدند بدین جهت سیادت ایرانیان نه در درجه تمدن ایرانیان شرقی نسبت بایرانیان غربی و نه در اختلافات نژادی بین ایرانیان و همسایگان غربی آنها تقریباً تأثیراتی نداشت باختریها و سغدیها در زمان اسکندر هم از حیث تمدن بمراتب پست تر از مدیها و ایرانیها بودند سرحد نژادی ایران در غرب در زمان اسکندر هم همان سرحد دوره کوروش بود

بهمین سبب اگر آثار دوره هخامنشی بتمام ملت ایران نسبت داده شود و این آثار مظهر ایده‌آل ملی ایران شناخته شود چنانکه اغلب اینطور تصور کرده اند[۱] عاری از اشتباه نخواهد بود اینمسئله هنوز معلوم نشده که آیا در دوره قبل از هخامنشی ایرانیان شرقی که نفوذ ملل متمدنه قدیمه بآنان سرایت نکرده بود دولتی داشته اند یا نه در گفته های هرودوت (ج ۳ ص ۱۱۷) میتوان اشاره بوجود دولتی در خوارزم یافت در هرحال در سرزمین مدی و ایران دولت و حکومت در تحت نفوذ آداب و رسوم آشور و بابل که برای ایران یك نفوذ بیگانه بود بوجود آمده بعد ولایات ایرانی الاصل را عنفاً مطیع خویش گردانید همین است علت جدائی کاملی که در دوره سلطنت هخامنشی بین دولت و ملت وجود داشت

(۱) ملا رجوع شود به صفحات فصیح کتاب ب . فارماکوسکی Художествен-ный идеал демократических Афин. 1918. 51, 52.

و این معنی را تقریباً تمام محققین [۱] و من جمله ادوارد می یر [۲] تصدیق کرده اند سلاطین هخامنشی بامساعدت کارکنان اجنبی خط درباری و صنایع درباری را ایجاد کردند و عمر ایندو باسپری شدن عمر سلسله بسر رسید و هیچگونه آثاری از آن نه در حیات و نه در خواطره ملت باقی نماند آثار عظیمی که آنها را مظهر ایده آل ملی یعنی قدرت کامل سلطان (بر خلاف ایده آل یونانیان که آزادی ملی بود) میدانستند نه بدست نقاشان ایرانی [۳] بلکه بدست نقاشان اجنبی و من جمله صنعتگران یونانی که در خدمت شاه ایران بودند بوجود آمده بود یکی از همین نقاشان در اشعار خود اظهار مسرت میکند از اینکه موفق شده رضایت خاطر داریوش را فراهم ساخته و بدین وسیله نام خود و بلکه نام وطنش جزیره ساموس [٤] را معروف کند بنا هائی که سلاطین هخامنشی در وطن ملت ایران

---

(۱) رجوع شود به Тураев, цит. соч., II, 215.

(۲) Ed. Meyer, Geschichte des Alterthums, III, Th. I. 121.

(۳) ایضاً ۱۲۲ : «Schwerlich sind die Baumeister und Bildhauer der Paläste und Gräber Perser gewesen» یعنی مشکل بتوان تصور کرد که استادان و مجسمه سازان این قصور از ایرانیان بودند.

(٤) هردوت ج ٤ ص ۸۸. در باب این مسئله که آیا خود آثار پرس پلیس تا چه درجه به شرکت اساتید یونان گواهی میدهند عقائد متخصصین اختلاف فاحشی دارد مثلا F. Justi, Geschichte der Orient, Völker im Altertum 405, („Wie die ganze Terrasse den Eindruck hellenischer Kunstwerke in percischem Gewande erweckt» یعنی تمام این صفحه مثل آثار صنایع یونان جلوه‌گر میشود. E. Herzfeld, Ir. Felsr., 14: („Weder die Prinzipien der komposition, noch die Stoffe der Darstellungen, noch die Vortragsweise lassen auch nur einen Hauch griechischen Geistes verspüren“) یعنی نه اصول ساختمان ونه مصالحی که اینها را با آن ساخته‌اند جای هیچگونه اثری از روح یونانی ندارد.

یعنی پازرگاد و پرس پلیس ساخته اند فقط دارای اهمیت زینتی میباشند پایتخت حقیقی پادشاه ایران سوز بود یعنی شهریکه از لحاظ نژاد شناسی خارج از حدود ایران و در ولایت متمدن قدیم واقع شده بود در آن دوره ایران حیات سابق خود را که اساس آن بر روی سیادت اشراف ملاك استوار بود مداومت داده وچندان مطیع نفوذ تمدن شهری بابل نبود مقارن اینحال بود که در ولایات شرقی ایران[1] حماسهٔ ملی ایران تصنیف شده و تأثیراتی در صنایع تصویری بخشیده و بعدها از آن تمام ملت شد یعنی بمراتب بیش از هرآنچه خاندان سلطنت بوجود آورده بود جاودانی یافت

امپراطوری هخامنشیان مثل تمام دول عظیمه که بدست تمام ملل کم تمدن بنا گردیده اند درجه اهمیتش برای ملتی که موجد آن بود کمتر از اهمیتی بود که همین دولت برای معاصرین متمدن آن دارا بود توسعه دائره معلومات جغرافیائی وکلیتاً افق دانش نمایندگان تمدن یونانی که هرودوت[2] و اسلاف وی در تألیفات خود از آن سخن میرانند فقط در زیر سایه فتوحات ایران حاصل آمده بود بعد از آنکه یونان در تحت اقتدار سلطان مقدونیه متحد گردید یونانیها موفق شدند که سیادت سیاسی را نیز از ایران منتزع کنند سلاطین یونان « شاه بزرك » و « شاه شاهان » شدند ولی با این فرق اساسی که از زمان اسکندر ببعد سلطان عالم و یا شاهی که خودرا بدین نام میخواند مثل شاهان ایران فقط برگزیده خدا نبوده بلکه خویشتن را خدای مینامید اسکندر این عقیده را از مصر اتخاذ کرده بایران

(۱) ЗВО, XXII, 258-9.

(۲) رجوع شود به کلمات هردوت ج ٤ ص ٤٤ .

آورد[۱] ودر ملك ایران بعد ازانقراض سلطنت یونانی و تأسیس سلسله های جدید ایرانی تا زمان فتح اسلام عقیده فوق برقرار بود

دولتی که در ملك ایران بعد از اسکندر تشکیل یافت از جهات دیگرهم با دولت هخامنشی فرق اساسی داشت نفوذ عناصر ایرانی شمال و شرق قوت گرفته بود سلسله جدید ایرانی‌الاصل در همان زمان حیات اسکندر در مملکت مدی بوجود آمده بود اولین دولت ایرانی که توانست با یونانیها داخل درمبارزه شده در قرن سوم قبل از میلاد در ولایات پارت که از ولایات شرقی بود تاسیس یافت در ضمن باید دانست که دوات مزبور بدست سکنه بومی تشکیل نشد بلکه کسانی که از دشت های مجاور آمده بودند بتأسیس آن همت گماشتند مؤسس این سلسله را که آرشاك بود باختری[۲] نیز خوانده اند سگها هم که از آسیای وسطی آمده بودند در زمره ساکنین ایران درآمدند سگها که ولایت سیستان بنام آنها خوانده شده (سیستان اصلاً سگستان است) در ترکیب حماسه ملی ایران تاثیر نفوذ نموده و معروفترین قطعه این داستان که قصه رستم پهلوان است تعلق به سگها دارد

جنبه ملی دولت اشکانیان بیش از دولت هخامنشی بود شاهد این مدعا حقیقت فوق الذکر است یعنی اینکه در اواخر قرن سوم قبل از میلاد ایرانرا همان مملکت اشکانیان دانسته و این نام را شامل ولایاتی که در غرب و شمال شرق نحت سلطه یونانیها واقع بود قرار نمیدادند درسکه های اشکانیان کلمه ایران دیده نمیشود و تقریبا

---

(۱) Тураев, изч соч., II. 262. ЗВО. XXIV. 265

(۲) ЗВО. XXII. 266. пр. I. و نیز استشهاد از سرابون 515 § و همچنین A. v. Gutschmid, Geschichte Irans und seiner Nachbarländer, 30.

تا اواخر قرن اول قبل از میلاد سکه های مزبور را فقط با خطوط یونانی ضرب میکردند دولت اشکانیان با اینکه تا ایندرجه تحت نفوذ تمدن یونان درآمده بود معهذا از حیث آداب و رسوم موروثی بیش از دولت هخامنشی با آئین و آداب ایرانی مطابقت داشت[۱]

اشکانیان بعد از الحاق مملکت مدی تحت نفوذ دین زردشتی مدی درآمدند درهمین زمان بود که شرح وقایعی از زندگانی زردشت در مدی شمالی که آذربایجان کنونی باشد منتشرگردید مغها درشورای دولتی شعبه مخصوص تشکیل میدادند اولین انشاء آوستا که هرچند تا زمان ما باقی نمانده ولی معروف است منسوب بدوره اشکانیان میباشد و اینکار در زمان سلطنت ولاکزس (بلاش) انجام گرفته بلاش اسمی‌است که بین اسامی سلاطین اشکانی مکرر دیده میشود بعضی از علماء اروپا این خبررا بزمان بلاش اول[۲] (۵۱ ـ ۷۸) و برخی دیگر بزمان بلاش سوم[۳] (۱٤۸ ـ ۱۹۱) نسبت داده اند در روایات قدیم همینقدر اشعار میشود که نسخ آوستا در زمان اسکندر از بین رفت ولی بنا بقول دیگر یونانیها یك نسخه از آوستا را برده و بزبان یونانی ترجمه کرده بودند[٤]

هر اندازه که اشکانیان در مبارزه با سلوکید ها که در آسیا

---

(۱) A. Christensen, L'empire de Sassanides, 1907, ۲.

(۲) رجوع شود به 3BO, XXII, 264. در باب عقیده مارکوارث و همچنین حدسیات کوتشمید 137

(۳) (K.-F. Geldner) Grundrisse, II, 34, و (F. Justi) 510 ادوارد می یر (Ursprungund Anfänge des Christentums, II, 74) از عقیده اخیرالذکر جداً طرفداری میکند ولی سبب آنرا بیان نمیکند.

(٤) دنیکارد (قرن نهم) فصل آخر کتاب هشتم Grundriss, II, 3۰.

جانشین اسکندر بودند پیشرفت میکردند پایتخت دولت اشکانی هم بسمت غرب منتقل میشد انتخاب محل فقط بملاحظه وضعیاتی بود که بعد از اسکندر پدید آمده بود و الا رسوم و آئین هخامنشی تأثیری در این امر نداشت در نیمه دوم قرن اول قبل از میلاد[1] مقر زمستانی اشکانیان قریه طیسفون بود که در مقابل شهر عمده یونانی (سلوکیه) واقعه در کنار دجله قرار گرفته بود طیسفون در اوائل فقط یك اردوگاه قشونی بود و بعد با سلوکیه و بعضی آبادیهای دیگر بهم پیوسته شهر بزرگی تشکیل شد بعد از انقراض دولت اسکندر دیگر دنیای متمدن غرب (اگر بتوان آسیای پیشین را با اروپا باین اسم خواند) در زیر لواء یك دولت عالمگیر متحد نشد ایرانیان که در دعوی سلطنت عالم اسلاف یونانیان بودند دیگر نتوانستند اهمیت سابق خود را دوباره بدست آورند ولی موفق شدند که در مقابل دولت معظم یونان و بعد هم دولت روم دولت معظمی از ملت آسیائی تشکیل بدهند موجد این وضعیت که بعد ها تازمان سقوط بیزانس خللی در ارکان آن وارد نیامد اشکانیان بودند که سلوکید هارا تا فرات رانده و تقریباً درهمان خط هم از پیشرفتهای روم جلوگیری کرده بودند

تفوق دولت شرقی بدولت غربی از لحاظ سیادت در راههای تجارتی دنیا که از نکات خاصه تمام دوره قرون وسطی است در همان زمان اشکانیان محرز گردید سبب این تفوق اولا رونقی بود که بعد از اسکندر در روابط با هندوستان

---

۱) تقریباً تمام اطلاعات سترابون در باب طیسفون راجع باینزدوره است هرچند که وی کتاب خودرا بعدها درقرن ۱ بعد ازمیلاد تالیف کرده است درباب طیسفون .743 §

حاصل آمده بود و ثانیاً آغاز روابط تجارتی بین آسیای پیشین و چین که در قرن دوم قبل از میلاد شروع شد

سلسله ساسانیان (قرن ۳ ـ ۷) که مثل هخامنشیان از ملك فارس بیرون آمده و جانشین اشکانیان شد بمراتب بیش از اشکانیان از تفوق فوق الذکر استفاده نمود دوره دویست ساله اخیر سلطنت اشکانیان برای مملکت ایران دوره انحطاط سیاسی بود[۱] (هرچندکه در این دوره هم دولت روم موفق نشد که حتی بین النهرین را مطیع خود ساخته و در آنجا استوار گردد) تصور این معنی بوسیله یك روایت معنعن و ملی ایران در تمام دوره سلطنت اشکانیان منتشر شده بود استقرار و تجدید دولت ایرانرا که بدست اسکندر خراب شده بود بساسانیان نسبت داده اند و همچنین برقراری سیادت دین زردشت را مربوط به تشکیل سلطنت سلسله ساسانی دانسته‌اند ولی درحقیقت امر سقوط اشکانیان در حیات ایران با یك دوره تحویلی مثل زمان سقوط هخامنشیان توام نبود طیسفون که پایتخت اشکانیان و در ولایت غیر ایرانی از لحاظ نژاد شناسی واقع شده بود در زمان ساسانیان هم پایتخت بود در آثار دورهٔ که ساسانیان فقط شاهزادگان فارس[۲] بودند میتوان علائمی از نفوذ رسوم و آئین هخامنشی ملاحظه

(۱) اگر اشتباه نکنم تا بامروز عقیده گوتشمید را (۱٦٤) رد نکرده اند که گوید: ,,Aller Wahrscheinlichkeit nach hat von dem Jahre 58 an Komisene die östlichste Satrapie des Arsacidenreichs gebildet". یعنی ظن قوی میرود که قومیسینی از سنه ۵۸ بصورت ساتراپ (ایالت) شرقی مملکت اشکانیان در آمده بوده .

(۲) راجع باثار مزبور رجوع شود مثلا به Grundriss, II, 486-7. از قرار معلوم Herzfeld در ‹ Iranische Felsreliefs ,, درجائیکه از ارتباط بین آثار ساسانی وهخامنشی سخن میراند مخصوصاً در ص ۲٤۲ و بعد تا یك درجه طریق مبالغه پیموده است .

نمود ولی در بناهائی که ساسانیان در زمان سلطنت خود برپا کرده‌اند حتی بنا های واقعه در حدود فارس هیچگونه آثاری از نفوذ مزبور دیده نمیشود[۱] صورت سوارهائیکه در زمان اشکانیان معمول شده بود در آثار صنایع ساسانیان هم مقام برجسته احراز کرده است ساسانیان در قسمت حمایت از مذهب و روحانیت و همچنین در امر جمع آوری کتب مقدسه سیاست آخرین سلاطین اشکانی را پیروی میکردند معبد واقعه در شهر کنزك (معرب آن جنزه است) مدی (این معبد در سال ۶۲۳ بدست هراکلیوس امپراطور خراب شد) در زمان ساسانیان هم معبد عمده دولتی بود زبانی را که موسوم به زبان فرس وسطی و تفسیر کتب مقدسه وهمچنین تألیفات دیگری که اغلب دارای مضامین مذهبی بودند بآن زبان نوشته میشد در دوره اسلام هم زبان « پهلوی » یعنی پارتی میخواندند بهمین جهت است که عقیده آندره آس را که زبان فرس وسطی را یکی از لهجه های جنوب غربی ایران خوانده مشکل بتوان مبنی بر دلیل شمرد[۲]

جنبه ایرانی دولت ساسانی مثل دولت اشکانی بیش از هخامنشی بود پادشاهان ساسانی خودرا « شاه شاهان ایران » و بعد « شاه‌شاهان ایران و غیر ایران » مینامیدند در ضمن کلمات اخیر فکر ملی با فکرجهانگیری بطرز خوشی بهم پیوسته است **همانطور که امپراطورهای روم را سلطان عالم می‌نامیدند بعدها هم در شرق سلاطین ساسانی را**

(۱) ادوارد می‌یر (Geschichte des Alterthums. III, Th. I. 122) گوید :
„Von einer Anlehnung der sassanidischen Kunst an die achaemenidische ist nirgends etwas zu spüren.“ یعنی در هیچ جا ابداً ارتباطی بین صنایع هخامنشی و ساسانی محسوس نیشود .

(۲) GN 1911. 2: „ein sündwestiranischer Dialekt“.

شاید از روی استحقاق بیشتری باین عنوان میخواندند در محاربات و مصادمات فتح و غلبه با ساسانیان بود ، دامنه نفوذ دولت ساسانیان اگر نفوذ سیاسی نباشد در هر حال نفوذ اقتصادی آنان بمراتب وسیعتر از روم بود تجارت با هندوستان و چین چه در خشکی و چه در دریا بالتمام در دست ساسانیان بود
ساسانیان تشکیلات دولتی نیرومندی ایجاد کرده بودند که شاید در تاریخ آسیای پیشین منظم تر از همه بود[۱] دولت ساسانیان حتی در مواقع بزرگترین تزلزلات داخلی میتوانست جنگهای فاتحانه بکند مراحل ترقی و انحطاط تدریجی که در تاریخ دوره هخامنشی و مخصوصاً اشکانی مشهود میگردد در تاریخ ساسانیان دیده نمیشود دولت ساسانیان «گوئی که بیك ضربت[۲]» تاسیس یافته بود متعاقب نهایت شکوه وجلال دولت ساسانی که ظاهراً بوسیله بذل قوای فوق‌العاده حاصل آمده بود بلافاصله سقوط آن بوقوع پیوست

نکته فوق الذکر میرساند که عظمت ایران در زمان ساسانیان تا یکدرجه دارای جنبه مصنوعی بود و شاید این عقیده را رد میکند که دوره ساسانیان در تاریخ ایران از هر حیث و من جمله در تاریخ حیات مدنی ایران بهترین ادوار بود در حقیقت امر دوره ساسانیان فقط برای تقدم مدنی ایران در آتیه مقدماتی فراهم ساخت در دوره ساسانیان ایران از حیث درجه نسبی تمدن اعم از مادی و معنوی بمراتب پست تر از بیزانس بود مثلاً تجارت دنیا در دست ایرانیان

---

(۱) عقیده نیولدکه است در (Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sassaniden, aus Tabari, 1879, 453) گوید : „Für den Orient fast das Muster eines wohlgeordneten Staats".

(۲) عین عبارت نیولدکه است (ZDMG XXXIX, 347) : «mit einem Schlage gegründet.

تمرکز داشت ولی وسیله و آلت این تجارت سکه طلای بیزانس بود ایران دارای مسکوك نقره بود و حال آنکه در زمان هخامنشیان پادشاهان ایران پول طلا سکه میزدند و یونانیها فقط مسکوك نقره داشتند ایران درکارهای ساختمانی و آبیاری و ایجاد رشته های صنعتی جدید از خدمات اسرای بیزانس استفاده میکرد در قسمت تمدن مادی هم مقام برجسته را ترجمه هائی احراز کرده بودند که از یونانی و هندی و همچنین تصنیفات مؤلفین سامی (ارامی) میشد ولایت سامی بابل در بین ممالك پادشاه ایران بیش از همه اهمیت اقتصادی داشت و ثلث عائدات پادشاه را بابل میداد بعد از بابل دومین کانون تمدن را ولایات شرقی ایران تشکیل داده بودند که قسمتی از آنها در انتهای مملکت (مرو) و قسمت دیگر خارج از حدود آن (باختر)[۱] واقع شده بودند در ولایات داخلی ایران فقط شهرهای غیر مهمی قرار گرفته بودند طرز قدیمی طبقه بندی سکنه از برکت مذهب حاصل شده بود حق احترام را فقط در باره طبقات سه‌گانه ذیل قائل بودند: روحانیون ، اشراف ، سپاهی و فلاحین . ـ طبقه چهارم یعنی تجار و صنعتگران با سائر طبقات متساوی‌الحقوق محسوب نمیشدند عدم تناسبی که بین این رژیم و حوائج زندگانی درکار بود یکی ازعلل طغیانهای مکرر بر ضد اقتدارات دولت و باعث چندین فقره انفکاك از مذهب مملکتی واقع شده بود

مذهب مانی که مرکب از اختلاط زردشتی با بودائی وعیسوی بود و فرقه مزدکیان که از بین پیروان مانی بیرون آمده بود درمقابل

(۱) Изв. АИМК. II, 378.

رژیم طبقاتی فوق‌الذکر اولی فکر زهد و تقوی و دومی فکر اشتراك (کمونیزم) را قرار دادند در اواخر قرن پنجم و اوائل قرن ششم قباد پادشاه طرفدار اشتراکیون شد و ظاهراً امیدوار بود که با مساعدت اشتراکیون قوه روحانیون و اشراف را در هم خواهد شکست بعد از رفع بحران اشتراکی[۱] وضع طبقات تجدید شد ولی فرق اساسی که ایندفعه داشت این بود که طبقه مستخدمین کشوری در ردیف طبقه روحانیون و اشراف سپاهی سومین طبقه زمامدار را تشکیل دادند فلاحین با طبقه وضیع شهری بهم مخلوط و یك طبقه تشکیل دادند تغییرات فوق‌الذکر که در وضع طبقات سکنه بعمل آمد ظاهراً دال برقوت گرفتن طبقه شهرنشین میباشد ولی ترقی عمده زندگانی شهری فقط در دوره اسلام روی داد

عناصر اجتماعی که نسبت به پیروان مزدك و مانی بیشتر گرد اعتدال می‌گشتند مجذوب مسیحیت می‌شدند تشکیل کلیسیای مخصوص و مستقل مسیحی در ایران (بسال ۴۱۰) که در قید بستگی به کلیسیای روم نبود یکی ازمهمترین وقایع تاریخ مسیحیت بود بطوریکه در «عالم اسلام[۲]» اظهار شده است بنا بر این فکر عیسویت بیش از فکر امپراطوری روم عمومیت یافته بود از روی آثار قدیمه زیرخاکی که در آسیای وسطی کشف شده بثبوت رسیده‌است که ایرانیان عیسوی در مملکت ساسانیان بزبان مادری عبادت میکردند و از این نکته همچو استنباط شده که عده جامعه های مسیحی بمراتب بیش از آن بوده

---

(۱) در این باب مخصوصاً Th. Nöldeke, 415-467.

(۲) В. Бартольд. Мусульманскій миръ, 11.

که تا کنون تصور میکردند[1] سابق براین اشاره شد که مسیحیت درولایات غربی مملکت ساسانیان یعنی از مصب فرات و دجله تا ارمنستان و قفقاز موقعیت خاصی کسب کرده بود ولایات مزبوره باستثنای بعضی جامعه های یهودی بالتمام عیسوی خالص شده بودند زردشتیها مثل این بود «که از روی زمین محو شده اند[2]» لیکن در حین تفسیر اینواقعه باید همواره بخاطر داشت که اطراف غربی مملکت ساسانیان با وجود اینکه پایتخت در آنجا بود معهذا نه از لحاظ ترکیب سکنه ایرانی بود و نه از حیث مذهب زردشتی . ـ مطلب مهمتر این است که برای ترویج دین مسیح از سیادت دولت ساسانی در راههای تجارتی بری و بحری استفاده می کردند و علت ظهور جامعه های مسیحی درهندوستان و آسیای وسطی وچین همین قضیه میباشد ولی دراینجا هم هنوز معلوم نشده که آیا عناصر ایرانی الاصل در ترویج دین مسیح تا چه اندازه در ردیف ارامی‌ها شرکت داشتند در هرحال با وجود نظر خصومتی که سلاطین ساسانی نسبت به مسیحیت داشتند وگاهی هم نه بنام مذهب خود بلکه مثل حافظین مدنیت بت پرستی برعلیه مسیحیت قیام میکردند معهذا عدهٔ از زردشتی ها و حتی مغها درجزو پیروان جدید مسیحیت بودند غلبه مسیحیت در بیزانس و امتناع ساسانیان از قبول دین مسیح برای اولین دفعه در تاریخ برقابت بین دو دولت بزرك دنیا و یا دو دولت بزرك «غرب» و «شرق» رنك مبارزه مذهبی داد که سابقاً در بین نبود و این جنبهٔ مذهبی بعد ها هم

(۱) F. C. Andreas, SPAW 1910, 871.

(۲) کلمات E. Sachau است در Mitt. des Seminars für Orient. Sprachen, X, (1907), Westas. Stud., 72: „Wie von der Erde weggefegt“.

که بجای سیادت دین زردشت سیادت دین اسلام برقرار شد باقی بود.

موضوعی که تا کنون چندان محقق نشده این است که آیا دوره اسلام درحیات ایران چه اهمیتی داشته وهمچنین اهمیت ایران اسلامی در بین ممالك آسیائی و اروپائی که معاصر آن بودند تا چه اندازه بوده ؟

متخصصین درتاریخ ایران قبل از اسلام اغلب حیات ایران را در دوره سیادت اسلام فقط انحطاط تدریجی تمدن قدیم میدانند یوستی Justi کلماتی را که کنت ده وگه M. de Vogué محقق شام راجع باسلام گفته‌است شامل ایران دانسته محقق مزبور گوید « درتحت نفوذ اسلام مثل نفوذ یك بلیه طبیعی سرچشمه های حیات عقلی و معنوی در همه جا خشك شده و جامعه بشریت از جاده طبیعی خود بخارج پرتاب میشود » Justi گوید که فاتحین عرب متصرفات خود را دستخوش انحطاط ساخته و مردمرا « با آن تعصب مذهبی که مخصوص نژاد عرب است[1] » تعقیب و منهدم می‌ساختند نظر A. Christensen این است که قوای اخلاقی و سیاسی ملت ایران با انقراض دولت ساسانی درهم شکست بعقیده عالم مذکور دموکراسی که اسلام آورده بود مخصوصاً برای ایران مهلك بود « مروجین متعصب قرآن موفق بامری شدند که مزدکیها نتوانستند از پیش ببرند چه‌طبقات اشراف بتدریج در بین سایر طبقات گمشده و صفات خاصه آنان معدوم می‌گشت[2] »

عقیده دیگر اینکه مقام ایرانیان درتاریخ دنیا نه با دوره

(١) Grundriss, II, 549.

(٢) A. Cristensen, L'empire des Sassanides, 110.

سلطنت داریوش بپایان آمد و نه با انقراض سلسله ساسانیان بسر رسید لیندنر در « تاریخ عالم » خود این عقیده را صریحتر از همه بیان کرده و گوید :

« ایرانیان همواره بعد از دوره های فشار وتضییقات قد علم کرده ذات ملی خود را نجات داده و قسمت معتنابهی از روح خودرا درفاتحین خود یعنی یونانیها واعراب وترکها ومغولها دمیده و برای خود بعد از دوره های خرابی موجبات مدنیت جدیدی را فراهم ساخته‌اند حتی استقلال سیاسی‌خودرا بعد از فواصل متمادی دوباره بدست آورده اند راست است پس از آنکه قومیت اصلی بدرجه تغییر یافت که تقریبا شناخته نمیشد بالاخره قوه پافشاری و ایستادگی به تحلیل رفت با اینحال هرقدر هم که دلیل همچوانتظاری ضعیف باشد باز شاید همچو مقدراست که ایرانیان بار دیگر ذات اصلی خود را ازپرده امتزاج و زوائدی که برروی آن کشیده شده مستخلص خواهند ساخت [۱] »

بنا براین عقیده مثبت لیندلر و هکذا عقاید مخالف آن مقید بدین امرقرار داده شده که آیا پاکی نژاد خالص ایرانی تا چه اندازه محفوظ مانده است در این باب از قدیم یك فرق اساسی بین فتح یونان و فتح عرب ذکر کرده اند نیولده که Th. Nöldeke گوید که نفوذ یونان درایران یك نفوذ سطحی بود وحال آنکه نفوذ مذهب و عادات عرب در تمام حیات ایران تأثیر داشت [۲] همانطوریکه مسئله نتایج اختلاط نژادی اقوام مختلف فیه است موضوع نتایج اختلاط مدنی هم مایه بحث و اختلاف میباشد مثلاً راجع بزبان فارسی جدید

---

(۱) Th. Lindner, Weltgeschichte, I, 161.

(۲) Th. Nöldeke, Aufzätze zur persichen Geschichte, 1887, 134.

همچو اظهار عقیده شده که این زبان « دلیل همان اختلاط مسعود ذات هند و اروپائی و ذات سامی است که در دوره عباسیان[۱] در مشرق زمین واقع شد » عالم نامبرده « ملاحت و روانی روح سامی » را مزیت عمده ادبیات عرب بل ادبیات فارسی جدید دانسته و ادبیات پهلوی را بکلی فاقد آن میشمارد[۲] مزایای ادبیات فارسی جدید از حقایق مسلمه و این عقیده را که دوره اسلام در تاریخ ایران بلا شك دوره انحطاط ایران بوده رد میکند شکل آثار ادبی که از ایران قبل از اسلام باقی مانده دلیل روشنی است براینکه « ایرانیان دور از عوالم شاعرانه[۳] بودند » ولی ایرانیان دوره اسلام ادبیاتی ایجاد کردند که نه تنها در ادبیات سائر ملل شرقی و خاصه ترکها نفوذ بخشید بلکه در اساتید و شعرای کلاسیك اروپا هم تأثیر نفوذ نمود[٤] نه وطن پرستان ایرانی که سعی کرده‌اند ثابت کنند که فتح عرب فقط انحطاط تمدن را همراه خود آورده و نه علمای اروپا هیچیك نتوانسته اند منکر این قضیه باشند که از ایران قبل از اسلام آثار ادبی برجستهٔ نمانده‌است بلکه هر دودسته همینقدر توانسته‌اند اظهار کنند که آثاری بوده ولی بواسطه بربریت فاتحین از بین رفته است ولی درحقیقت بهر اندازه که تاریخ قرون اولیه دوره اسلام روشنتر میشود افسانهٔ

---

(۱) Fr. Veit, Studien zur vergleich. Literaturgeschichte, herausg. v. Prof. Dr. M. Koch, VII, 393.

(۲) ایضاً 394.

(۳) Тураев, цит. соч., II, 212.

(٤) کافی است که „West-östlicher Divan" تألیف گوته (۱۸۱٤ _ ۱۹) نام برده شود راجع به نفوذ هند و ایران در ادبیات آلمان A. F. J. Remey, The influence of India and Persia on the poetry of Germany, New-York, 1901.

که غالباً راجع بانهدام عمدی آثار ادبی قبل از اسلام بدست اعراب تکرار میشود بیش از پیش مورد تردید واقع میگردد[1]

آنچه راجع بنظم و شعر گفته شد ممکن است سائر رشته های تمدن معنوی را هم شامل بشود زبان عربی در ادبیات منثوره بیش از ادبیات منظومه رواج داشت ولی بعد از حمله مغول استعمال زبان عربی مثلاً در تألیفات تاریخی بکلی متروك شد[2] ایران در دوره اسلام برای اولین دفعه تاریخ نویسی موثقی یافت وحال آنکه حتی دولت ساسانی هم‌بجای تاریخ رسمی فقط بداستان رسمی اکتفا میورزید در علوم ثابته مثل ریاضی و نجوم و غیره پیشرفتهای عمده حاصل شد در ابتدا تألیفات علمی را غالباً بزبان عربی مینوشتند و بعد بفارسی بنای نگارش را گذاشتند در قرن چهاردهم تألیفات نجومی فارسی را در بیزانس بزبان یونانی ترجمه میکردند[3]

مراتب مسطوره فوق صنایع و مخصوصاً معماری را هم شامل میباشد در سنوات اخیره تشبثاتی که مشکل میتوان آنها را قرین موفقیت دانست بعمل آمده تا بین ظهور زبان فارسی جدید و ادبیات فارسی از یکطرف و ظهور صنایع ایرانی ـ اسلامی از طرف دیگر ارتباط نزدیکی از حیث مکان و زمان برقرار سازند[4] در اینجا قانع کننده تر از همه کلمات عالم فوق‌الذکر است[5] که راجع باشکال خشك

(۱) مثلا ZA, XXVI, 264.

(۲) C. Brockelmann, Geschichte der Arab. Litt, II, 192.

(۳) K. Krumbacher, Gesch. der Bysant. Litt. 2 622-3.

(٤) E. Hezfeld, Der Islam, XI, (1921), 107-174,

و اعتراضات بارتولد در Изв. АИМК. II, 371-2,

(٥) هرتسفلد Der Islam, XI, 156.

و «رکود چهار صد ساله» معماری دوره ساسانیان نسبت به ترقیات سریعه طرز های معماری اسلامی از اوائل قرن یازدهم تا دوره اوج ترقی آن در قرن پانزدهم بیان کرده است اگر بطوریکه بعضی از محققین تصور میکنند[1] دوره ترقی معماری ایران در قرن پانزدهم بپایان رسید در اینصورت تاریخ مزبور تقریباً مصادف با آغاز دوره رکودی است که در ادبیات هم پدید آمد بعضیها مایل بدانند که در بارهٔ معماری دوره صفویه یعنی بنا های قرن هفدهم یك اهمیت مستقلی قائل بشوند

مشکل‌تر از همه تحقیق مسئله تمدن مادی ایران است مؤلفین مسلمان در باب عائداتیکه از بعضی ولایات ایران در دوره دولت ساسانیان و در زمان دولت های مختلفه اسلامی میرسیده ارقامی ذکر کرده‌اند[2] از ارقام مزبور میتوان همچو استنباط کرد که عمران مملکت در دوره اسلام باستثنای فواصلی که شاید چندان طولانی نبوده اتصالاً روبتنزل میرفته عین این عقیده را در مبنای همین قبیل مدارك ارقامی راجع بسائر ممالك اسلامی مثلاً مملکت مصر[3] حاصل کرده‌اند لیکن اگر ترقی تمدن مادی بدون ترقی تمدن معنوی امکان پذیر باشد پذیرفتن این مدعا مشکل تر است که تمدن معنوی ممکن است با وجود انحطاط تمدن مادی ترقی کند وانگهی یك سلسله اطلاعاتی

---

(۱) مثلا E. Diez, Churasanische Baudenkmäler (1918).

(۲) مثلا و. بارتولد- Персидская надпись на стене анийской мечети Мануче, 1911, 20-21. مطلب جالب توجه کتیبه مسجد عانه این است که مؤلف ایرانی در قرن چهاردهم برای اثبات این مدعا که دوره سلاجقه هم نسبت بزمان ساسانیان دوره انحطاط ایران بوده درحین شمردن عائدات پادشاه ایران بجای پول نقره پول طلا مینویسد بدون اینکه تغییری در ارقام بدهد.

بما رسیده دائر بر اینکه در دوره اسلام شهرهای بزرگی در ایران ایجادشده و طرز جدید ابنیه شهری با میدان بازار آن در وسط شهر[۱] در همان دوره اسلام معمول شده و حال آنکه در زمان هخامنشیان اینقسم میدان از مختصات شهرهای یونان و در نزد ایرانیان معروف نبود[۲] از جمله مطالبی که در تألیفات راجعه بتاریخ عالم[۳] هم مورد تصدیق واقع شده این حقیقت است که فتح اعراب در آسیا برخلاف فتح ژرمن‌ها و سلاوها در اروپا باعث تکثیر عده بلاد گردید ولی این نکته ازمختصات دوره سلطنت اعراب است و شامل ادوار سلطنت ترکها و مخصوصاً مغولها نمی‌باشد عقیده نیز اظهار شده دائر براینکه بسیاری از بلادی که بدست مغولها تارومار شد یا ابداً ترمیمی نیافت و یا بقراء مفلوکی مبدل گشتند عده نفوس و ثروت و اهمیت تجارتی و صنعتی تمام بلاد بدرجه تنزل یافت که نسبت بعظمت سابق آنها ابداً قابل مقایسه نبود[٤] و حال آنکه در حقیقت امر عواقب خرابیهای مغول مثل هر خرابی که از جنك وارد میشود تا این اندازه طولانی نبود[٥] و مانع از آن نشد که چندین شهر مهم جدیدی ایجاد گردد

درحین بیان علل ترقی ایران در دوره اسلام باید از داخل کردن عوامل غیروزینی مثل نفوذ مذهب و اختلاط نژاد خودداری کرد واضحترین و ساده ترین علت این ترقی اولاً میدان وسیعی بود

---

(۱) Enz. des Islam, II, 12 (unaufhaltsamer, Rückgang u 42, (mehr als 1000 jähriger Niedergang).

(۲) ZA, XXVI, 254-5.

(۳) هرودوت (ج ا ص ۱۵۳).

(٤) Th. Lindner, Weltgeschichte, 1, 223.

(٥) ایضاً II, 98.

که مسلمین مسخر ساخته بودند و بعد زمینهٔ که در پرتو این ظفر برای ارتباطات وسیعه در دنیا از لحاظ تمدن و تاریخ فراهم شده بود[۱] چه بعد از اسکندر اولین مرتبه بود که ولایات شمال شرقی مملکت سابق هخامنشیان با سائر قسمت ایران یك واحد سیاسی کاملی تشکیل داده بود مملکت سغدیها (بایران علیا[۳]) موسوم گردیده و بین ایران علیا و ایران غربی بیش از هرزمانی ارتباط مدنی برقرار شده بود تجارت شام و مصر در غرب بطرف شرق متوجه شده بود تجار ایرانی از این پیش آمد استفاده کرده و در سواحل مدیترانه و بحر احمر[٤] جامعه های تجارتی تشکیل داده بودند هرچند مهاجرین مزبور بزودی ملیت و زبان خودرا از دست دادند. — وحدت مدنی عالم اسلام نه تنها از انقراض سیاسی که درقرن یازدهم شروع شد آسیبی نیافت بلکه علائق تمدن بیش از پیش محکمتر گشت در خود ایران موانعی برطرف شد که سابقاً دائره ترقی را تنك کرده بودند مثل سیادت مذهب قدیم و طرز طبقه بندی که در پرتو مذهب معمول شده بود

اشکال علمای اروپا در فهمیدن این جریانات از آن سبب است که کیفیت جریانات تاریخی ایران بکلی یك شکل دیگری غیر از کیفیت قضایای تاریخی اروپا داشته است برای یك نفر مورخ وحتی مستشرق[٥] اروپائی تصور این امر بسی مشکل است که چگونه تمدن

(۱) در این زمان (۱۹۲۲) E. Herzfeld باین قضیه اشاره می‌کند Oriental Studies presented to E. G. Browne, 198.

(۲) کلمات ن. مار (ЗВО, XVIII, прил. 14.

(۳) Fihrist, 18.,2.

(٤) راجع به طرابلس (شام) BGA, VII, 327, راجع به عدن و جده BGA, III, 96.

(٥) رجوع به مقال کرده. Мусульманский мир, 76.

و مخصوصاً تمدن مادی میتواند پیشرفتهائی کند بدون اینکه درقسمت تشکیلات دولتی موفقیت هائی حاصل شده باشد وحال آنکه تشکیلات دولتی ایران در دوره اسلام اصلاً شباهتی هم به دولت های عظیم هخامنشی وساسانی ندارد اعراب در بسیاری از امور تقلید بایران قبل از اسلام نموده و از خدمات مستخدمین ایرانی‌الاصل استفاده میکردند **کلماتی که بسلیمان خلیفه نسبت میدهند معروف است که گفته : مرا شگفت آید از ایرانیان که هزار سال سلطنت کردند وساعتی محتاج ما نشدند وحال آنکه ما صدسال سلطنت کردیم و یك ساعت نتوانستیم بی آنها بسر بریم** [۱] در جائی دیگر کلماتی بیکی از بزرگان ایران نسبت میدهند که بامیر خراسان که عرب بوده خطاب کرده و میگوید : ما ایرانیان در پرتو حزم و خرد و رفتار شایسته چهارصد سال [۲] از دنیا خراج گرفتیم و حال آنکه نه کتاب فصیح و مقدس داشتیم و نه رسولی (که فرستاده خدا باشد) [۳] البته تشکیلات دولتی خلفا عین تشکیلات ساسانیان نبود ولی دنباله تکامل آن بود هنگامی که انحطاط خلافت شروع شد سلسله‌های ایرانی‌الاصلی ظهور کردند ولی در بین این سلسله ها فقط بمؤسس خاندان آل‌زیار [٤] که در قرن دهم ظهور کرده همچو نسبت میدهند که وی مصمم بود بغداد را مسخر ساخته طیسفون [٥] را دوباره پایتخت قرار داده خودرا

---

(۱) Recueil de textes relatifs à l'histoire des Seldjoucides, II, 57.
(ترجمه) ایضاً préface, VII.
(۲) مقصود دوره سلطنت ساسانیان است .
(۳) طبری ج ۲ ص ۱٦۳٦ .
(٤) Ср. Лэн-Пуль, Мусульм. дин.; 112.
(٥) Th. Eclipse of the Abbasid Caliphate, I, 317. (متن)
(ترجمه) IV, 358. Ibn-el-Athir, VIII, 226.

« شاهنشاه » بنامد عمر دولت و اقتدار آل بویه[1] که در همان قرن ظهور کرده بود بیشتر بود عضد الدوله دیلمی (۹۴۹ – ۹۸۳) که مقتدر ترین پادشاه این سلسله بود مثل برخی دیگر از سلاطین آل بویه لقب خودرا بر روی سکه شاهنشاه نقش کرده بود عضدالدوله دیلمی یگانه پادشاه مسلمان ایرانی‌الاصل است که خیال سلطنت دنیارا در سر داشت کلماتی را که باسکندر و بعد به تیمور[2] نسبت داده اند به عضدالدوله هم نسبت میدهند که تمام روی زمین برای دو پادشاه بسیار تنگ است[3]

در قرن یازدهم ایران ازسمت شرق بدست سلسله ترکان سلجوقی مسخر شد از آنزمان ببعد ایران تقریباً همیشه تحت سلطه سلسله های ترك و یا مغول واقع بود سلسله‌های ایرانی‌الاصل فقط دربعضی ازولایات سلطنت داشتند خاندان آل مظفر که در قرن چهاردهم[4] در فارس و کرمان سلطنت داشتند شاید قویترین سلسله ایرانی الاصل باشند کریمخان (۱۷۵۱–۱۷۷۹) که اصلاً از طایفه اکراد زند و تمام ایرانرا بغیر از خراسان در حیطه تصرف داشت شاید مقتدر ترین پادشاه سلاطین ایرانی الاصل بود

سلسله هائی که از نژاد ترك و مغول بودند تا سلسله قاجاریه غالباً بقوه جنگی ایل خود اتکا داشتند ولی در اداره امور مملکت بیشتر از کاردانی ایرانیان استفاده میکردند بسیاری از آنان حامی ادبیات و علوم فارسی بودند بعضی از این سلسله ها مثل سلجوقیان

---

(۱) Ст. Лэн-Пуль, 115-6.

(۲) راجع به تیمور .B. Бартольд, Улугбек и его время, 33-34

(۳) Eclipse etc. III, 39. (متن) : VI, 36 (ترجمه)

(٤) Ст. Лэн-Пуль. 209.

در قرن یازدهم در رأس امپراطوریهای وسیعی قرار گرفته بودند که ایران فقط قسمتی از آن را تشکیل میداد در این قبیل موارد هم تعیین ارتباطی که معمول تاریخ اروپا است یعنی ارتباط بین اقتدار سلاطین و بسط معاملات تجارتی رعایای آنها خالی از اشکال نیست بطوریکه ابو شجاع مورخ که در بهترین ادوار سلسله سلجوقیان میزیسته اشاره میکند تجار حوالجاتی بمبالغ زیاد مینوشتند که بمراتب زودتر از حوالجاتیکه بابت عائدات مملکتی صادر میشد بمصرف فروش میرسید[۱] از این کلمات میتوان استنباط نمود که برای تجارت بین‌المللی تشکیلاتی وجود داشت که بدست خود تجار ایجاد شده و مقید به تغییرات سیاسی نبود تجار مسلمان بممالکی داخل میشدند که بکلی خارج از منطقه نفوذ دول اسلامی بود تجارت عمده ظاهراً تجارت مبادله بود البته بی نظمی های سیاسی ممکن نبود که در فساد مسکوکات تأثیراتی نداشته باشد از اول فتح اسلام تا قرن یازدهم میتوان خرابی دائمی پول نقره را مشهود ساخت بهمین جهت در اوائل قرن یازدهم ورود مسکوکات نقرهٔ (درهم) ممالك اسلامی باروپای شرقی موقوف شد این بحران نقره بتدریج از شرق بغرب سرایت کرده ولی درمغرب‌زمین زودتر از شرق خاتمه یافت[۲] در ضرب مسکوکات طلا (دینار) بیشتر دقت میشد در قرن یازدهم هنوز درمتصرفات سابق بیزانس پول طلا و درممالك سابق ساسانیان پول نقره باقی بود ایران دراوائل قرن یازدهم شاید در تحت تأثیر بحران نقره پول طلا را اختیار نمود ظاهراً اهمیت بین‌المللی پول طلای بیزانس بدینار اسلامی بارث رسید عقبده

(۱) (ترجمه) Eclipse etc., III, 138-139. (متن) ; VI, 143

(۲) В. Бартольд, Культура Мусульманства, 80.

اظهار شده که «بزانت» مارکوپولو درحقیقت همان دینار است[۱] ولی دردوره مغول ضرب سکه طلا دوباره موقوف گشت و فقط در قرن هیجدهم تجدید شد پول نقره در دوره مغول مجدداً رواج یافت و در قرن چهاردهم در ممالك دول سه گانه مغول یعنی ایران و اروپای شرقی و ترکستان تدریجاً یك سیستم پولی بر قرار شد کلمه دینار را نام مسکوك نقرهٔ قرار دادند که در ابتدا وزن آن سه مثقال و بعد دو مثقال[۲] بود هنوز معلوم نشده که آیا این اندازه توحید پول تا چه درجه موجب توسعه روابط تجارتی واقع گردید کلیتاً تاریخ اقتصادی عالم اسلام و خاصه ایران از جمله مسائلی است که مورد تحقیقات ومطالعاتی واقع نشده‌است اما راجع باینکه اروپا در قسمت معاملات پولی نه تنها در تحت نفوذ عالم اسلام بلکه در تحت نفوذ دنیای ایران واقع شده بود شاهد این مدعا مثلاً این مطلب است که السنهٔ اروپائی کلمه چك را از زبان فارسی اتخاذ کرده‌اند[۳]

در دوره اسلام ملك ایران فقط یك مرتبه یعنی در حمله مغول بدست ملت غیر مسلم مسخر گردید ولی سی سال بعد از مرگ مؤسس سلطنت مغول فاتحین ایران بالقطع دین اسلام اختیار کردند در این زمان مملکت ایران در عالم اسلام از این حیث مقام خاصی دارد که مذهب رسمی آن تشیع است که بر طبق آن اولاد فاطمه بنت پیغمبر (ص) و علی ع زوج فاطمه ع را جانشین قانونی پیغمبر (ص

---

(۱) رجوع شود به Iутешесвтвие Марко Поло, перевод И. П. Мк-аева, стр. 75; Yule, The book of Ser Marke Polo³, II. 592.

(۲) Бартольд, Персидск. надпись на стене анийской мечети, 18-19.

(۳) В. Бартольд. Мусульманский мир 25

و پیشوای جامعه مسلمین میدانند[۱] محققین اروپائی غالباً ارتباط بین تشیع و ایرانیت را بزمانهای قبل نسبت داده و جمعی هم گفته اند که تشیع از همان ابتدا شکل ایرانی[۲] اسلام بود ولی این عقیده نه تنها با تاریخ بلکه با اوضاع و ترتیبات معاصر هم مطابقت نمیکند چه در این زمان هم تعصب اعراب بین‌النهرین در تشیع بمراتب بیش از ایرانیان[۳] است وانگهی از تاریخ قرون وسطی نمونهٔ مثل سلسله آل مزید[٤] (قرن ۱۱ ـ ۱۲) داریم که در عهد وی تشیع و ملیت عرب بهم پیوسته بود[٥] ولی با اینحال تشیع و ایرانیت در همان قرون اولیه اسلام بهم نزدیك شدند روایت معروف راجع بوصلت امام حسین ع فرزند علی ع وفاطمه ع با دختر آخرین پادشاه ساسانی در قرن یازدهم مشهور شده بود[٦] علاوه برموضوع سلسله اصلا تشیع از زمان قدیم در بعضی نقاط ایران مذهب توده های ملت شده بود در تحت لوای تشیع نهضت های ملی متعددی بوقوع میپیوست از اوائل قرن شانزدهم ببعد باستثنای انقطاع قلیل مدتی که در قرن هیجدهم روی داد مذهب تشیع مذهب رسمی ایران میباشد

(۱) مثلا B. Бартольд, Ислам, 45.

(۲) مثلا Gobinau, Les religions et les philosophies dans l'Asie Centrale, 57-58.

(۳) مثلا Th. Lyell, The Ins and Outs of Mosopatamia, 1923, 39-40.

(٤) Ст. Лэн-Буль, 97.

(٥) راجع به لقب «بادشاه اعراب» مثلا : Recueil etc. Seldjoucides, II, 102,10; 122,2
راجع به جنبه ملی جنگ سال ۱۱۲۳ : St. Lan-Poole, Saladin. 37.
راجع به تشیع : G. Weil, Geschichte der Chalifen, III, 242 از روی ابن اثیر ج ۱۰ ص ۴۳۹ راجع به تعصب تشیع در حله که پایتخت آل مزید بود ترجمه جغرافیای تاریخی ایران تألیف استاد بارتولد در فصل کردستان و بین‌النهرین

(٦) Jaqubi. Hist. II, 293. u 363.

از جمله سائر طریقه های مذهبی که در ایران ایجاد نشده لی شیوع عمده در این مملکت یافته طریقه تصوف است[۱] **بنا بقول یکی از محققین معاصر[۲] این نکته را میتوان یك قاعده عمومی دانست که در غزلسرائی ایرانیان روح تصوف درحماسه آنان روح ملیت و در مراثی آنان احساسات مذهبی (روح تشیع) رسوخ یافته است** ارتباط بین تشیع و تصوف بعد ها برقرار گردید مخصوصاً درقرن شانزدهم که درایران دولت شیعه تشکیل یافت آشکار شد[۳] در اوائل همچو ارتباطی در بین نبود مبرزین شعرای صوفی سنی[٤] بودند نهضت مذهبی اخیر ایران که باسم نهضت بابیه و بهائیه[٥] معروف میباشد از ظهوراتی است که علل آنرا فقط در زمینه تصوف میتوان درك نمود

ظهور دولت معظم در اوائل قرن شانزدهم در ایران یك واقعه محلی نبود چه تقریباً در همان اوان دول معظم دیگری در عالم اسلام ظهور کردند کلیتاً قدرت و استحکام دولت یك فرق اساسی است که تاریخ دوره اخیر عالم اسلام با تاریخ دوره قرون وسطی دارد یکی از علمای معاصر[٦] که متذکر این فرق شده اشعار میدارد که تنها علتی که ممکن است در اینجا بیان نمود همان انتشار اسلحه ناریه است که در تحت نفوذ اروپا در ممالك اسلامی انتشار یافته بود

(۱) در اینباب مثلا B. Бартольд, Ислам, 55-56.

(۲) F. Rosen, ZDMG, 76 (1922) 105.

(۳) B. Бартольд, Мир Ислама, 55-56.

(٤) E. G. Browne در Lit. hit. of Persia, I, 437 متوجه نکته‌فوق شده است

(٥) Мир Ислама, I, 423-424.

(٦) E. Zachau, SPAW, 1922, 270. 274.

چه از این حیث و چه از سائر جهات عالم اسلام نتوانست در پیشرفت فنون اروپا همقدم شود قطع نظر از اینکه کلیتاً ترقیاتی در تمدن حاصل شده بود. ـ احیای سیاسی اسلام از رکود و انحطاط تمدن جلوگیری نکرد ایران در دورهٔ که یکدولت معظم وشیعه بود هیچ چیز گرانبهائی نه بعالم اسلام و نه بتمدن بشریت تقدیم نکرد **وحال آنکه بهراندازه علم پیشرفت میکند بهمان درجه هم مقام خدماتیکه ایران درقرون وسطی باوجود ضعف سیاسی واختلافات مذهبی باسلام و تمدن بشر کرده است رفیعتر میشود** و شرکت مردمان ایرانی الاصل در تألیف کتب علمی بزبان عربی[۱] و نفوذ تمدن «بغداد ـ ایران»[۲] در تمدن اسلام غربی و افریقائی بیش از پیش قیمت پیدا میکند

زمانیکه ادبیات ایران بوجود آمد تنها ایرانیان از آن بهره مند نشدند بلکه چه بسا مللی که از این ادبیات برخوردار گشتند «اگر زبان عربی برای عالم اسلام همان اهمیت را داشت که زبان لاتینی در اروپا دارا بود پس اهمیت زبان فارسی را میتوان با اهمیت زبان فرانسه[۳] و یا بعقیده یکی از محققین با اهمیت فرانسه و ایطالیائی[٤] بروی هم رفته مقایسه نمود» درعهد ممالیك مصر که در آندوره مصر هیچگونه بستگی سیاسی بایران نداشت در اداره امور مملکت بتدریج بجای اصطلاحات عربی اصطلاحات فارسی[٥] معمول میشد دردوره ممالیك

(۱) Ср. Мир Ислама, I, 240

(۲) کلمات. C. H. Becker (ZA, XIX, 428).

(۳) В. Бартольд, Мусульманский мир, 48.

(٤) F. Veit, Stud. zur vergl. Literaturgeschichte, VII, 391.

(٥) C. H. Becker, EI, II, 16.

مثل ادوار گذشته نفوذ صنایع ایران در صنایع مصر[۱] دیده میشود ایران بیش از سائر ممالك اسلامی مثل یك مملکتی در نظر اروپائیها جلوه مینمود که دارای تمدن عالی ومیتوانست تا یکدرجه با اروپا طرف مقایسه واقع بشود[۲] **عقیده علمای اینعصر درطی بیانات ك. بکر[۳] اظهار شده که شرق اسلامی بهترین آثار تمدن خود را رهین منت یونانیان وایرانیان است** معارف دوره اسلام با معارف یونان یك فرق متمایزی دارد که معارف دوره اسلام را بمعارف معاصر اروپا نزدیك میسازد و آن اینست که علمای اسلام نسبت بسابق علوم ثابته‌را بیش از علوم ادبی و اخلاقی[٤] مورد توجه قرار دادند و علت این فرق را فقط ممکن است اثر نفوذ هند و ایران دانست

---

(۱) M. Van Berchem, Mélanges H. Derenbourg, (1909), 378.

(۲) Мир Ислама, I, 9; В. Бартольд, Культ. Мусульм., 105.

(۳) Der Islam, III, 294.

(٤) В. Бартольд, Мусульманский мир. 22.

باختر و بلخ و تخارستان

قدیمترین مرکز تمدن ایران و شاید مرکز تشکیلات دولتی ایران که ما از آن آگاهیم باختر و یا بلخ کنونی بوده که در جنوب آمو دریا (جیحون) واقع میباشد این مدنیت اولیه مسلماً بمراتب پست‌تر از تمدن مللی بوده که در آن زمان در اطراف دریای مدیترانه و حوضه فرات و دجله زندگانی میکردند حتی چندی بعد که قسمت شرقی ایران در جزو امپراطوری هخامنشیان که ایرانیان تشکیل داده بودند در آمد رسوم و آئین باختریها و سغدیها فرق فاحشی باآئین و عادات ساکنین نصفه غربی مملکت داشت بنا بگفته سترابون سغدیها و باختریها در زمان قدیم یعنی بطوریکه از متن کتاب معلوم میشود قبل از اسکندر مقدونی از حیث طرز زندگانی و عادات و اخلاق چندان فرقی با کوچ نشینان نداشتند[۱]

نظر بفقدان دلائل موثقه ما نمیتوانیم قضاوت کنیم که آیا روابط با آسیای پیشین یعنی آشور و بابل و با با آرینهای هند نفوذی در تمدن سغدیها و باختریها بخشیده یا نه کتیبه های آشور افسانه‌های راجعه به سفرهای جنگی آشوریها را بآسیای وسطی تائید نکرده و کلیتاً از این قبیل سفرهای دور و دراز سخن نمیرانند احتمال قوی میرود که روابط تجارتی در بین بوده ولی در اینباب ما فقط میتوانیم حدسیاتی بزنیم و مبنای حدسیات ما هم عبارت است از زمان ظهور مواد معدنی آسیای وسطی درغرب بخصوص در خرابه های بلاد قدیمه

(۱) Strabo, lib XI, cap II

و همچنین انتشار نباتات و حیوانات آسیای وسطی از قبیل شتر باختری و یا دو کوهانه که تصویر آن در ستون مخروطی که بسال ۸۴۲ در زمان سلماناسار دوم پادشاه آشور نصب گردیده دیده میشود دراینجا شترهای دو کوهانه را در جزو خراجی ذکر میکنند که یکی ازپادشاهان ارمنستان کنونی تقدیم کرده بود حتی بعضی از محققین (هومل)[۱] اظهار میدارند که کلاه ساربانان شتر های مزبور شبیه به کلاه قرقیزها بوده است وطن اصلی اسب را هم آسیای وسطی میدانند صورت اسب در آثار دوره چهارده سلسله اول مصر دیده نمیشود بلکه از زمان هجوم هیکسوسها که یحتمل سه هزار سال قبل از میلاد بوده مشهود میگردد (تعیین تاریخ صحیحتر سلسله های مصر هنوز مورد بحث است) از جمله مواد معدنی میتوان لاجورد را نامید که بلا شك در آسیای وسطی استخراج میشده بنا بقول ماسپرو[۲] لاجورد در جزو اشیائی بود که فراعنه سلسله دوازدهم از آسیا دریافت میکردند از لاجورد رنك آبی ساخته و آنرا برای تزئیناتی بکار میبردند که ما در دیوارهای قصر آسورناسیرهابال پادشاه آشور که در نیمه اول قرن نهم سلطنت میکرده مشاهده میکنیم (یوستی ۲۶۴)[۳]

این مسئله نیز مورد بحث است که آیا در شریعت زردشت که مذهب ملی ایرانیان گردید میتوان آثار و علائم مللی را یافت که دارای تمدن عالیتری بودند یا نه هویت زردشت مانند هویت مؤسسین سائر مذاهب بعدها موضوع روایات موهومی واقع گردیده ولی با اینحال قدیمترین نکات اوستا که اصلیت آنها از روی علائم

---

(۱) F. Hommel. (۲) C. Maspero, I, 470. (۳) F. Justi.

زبانشناسی مدلل میگردد بعقیده اولدنبرك[۱] وسائلی بدست میدهد که میتوان هویت و مذهب این پیغمبر را تصور نمود

الدنبرك معتقد است که نه تنها زردشت بلکه ویشتاسب پادشاه باختر که پیغمبر بوی خطاب میکند از اشخاص تاریخی بودند درردیف نام ویشتاسب از حوتاوس ملکه و دونفر از اعوان پادشاه ذکر میشود این پادشاه ابداً در اطراف خود شکوه و جلالی را که بعدها هخامنشیان داشتند ندارد و ویشتاسب رئیس یك مملکت جنگجوی نیرو مند نبوده بلکه پیشوای ملت زارع و مالدار میباشد زردشت پادشاه و مقربان او را مثل دوستان خود و حامیان و مدافعین دین وی خطاب میکند بطوریکه میدانیم اساس دین زردشت وجود دو مبدأ نیکی و بدی است در مبارزه بین این دو مردم و حیوانات عملاً شرکت دارند بدیهی است که همچو دینی میبایستی در سرزمینی ظاهر شود که فرق فاحشی بین دو نقطه متضاد یعنی صحرای بی آب و علف و واحه های پرطراوت شدیداً نمایان بوده و انسان باید سعی کند تا هر قطره آب را برای شرب اراضی خود بکار برد و موفقیتهائی که از مدنیت حاصل میگردد مستلزم آن باشد که آنها را دائماً از ریگهای صحرا و هم از « سواران دشت نشین که مردها را مقتول وحیوانات را بغارت و زنها و اطفال را باسارت میبرند (چنانکه در یکی از سرودها مذکور است) محافظت نمایند در عوض کار و زحمت اجر بزرگی دارد و درجائیکه زارع زحمت کش از غارتگری کوچ نشینان در امان است تقریباً هیچ موجبی ندارد که از پیش‌آمد های نا مساعد جوی بیمناك

H. Oldenberg (۱)

که رسیدن روز را بشارت داده از مردمان دعوت میکند که بر خیزند و ثنای نیکی گفته با بدی مبارزه کنند و همینطور سایر حیوانات مار و مورچه و موش و گرگ و غیره اینها نماینده بدی و از مخلوقات اهریمن هستند انهدام حیوانات مضره یکی از وظایف هر شخص دینداری است برای مبارزه با بدی و تصفیه نفس خویش از بدی توصیه میشود که انسان علاوه برکارهائیکه درجریان زندگانی میکند به یکسلسله آداب و موهومات هم عمل کند خوبی و بدی مظهر خدایان بزرگ هستند خدای نورانی آسمان هرمز (اصلاً آهورامزدا) است و اهریمن (آنکره مینیوش) عفریت ظلمت و مرگ و خالق و حافظ هر چیز مضر و هرگونه بلایا و مصائب و معایب است ستایش اولیه طبیعت هم قائل بوجود فرشته های نور و نیکی و ارواح ظلمت و بدی میباشد چنانکه میدانیم در ایلیاد سلطان سلطنت تحت الارضی را در یکجا (IX ۴۵۷) دزه ئوس کاتاختونیوس مینامند مخصوصاً این ثنویت در داستان قربانی که قبل از جنگ تن به تن منه لای با پاریس درموقع عقد قسم نامه بین یونانیها و اهل تروا کردند شدیداً ظاهر و آشکار میباشد چه یك گوسفند سفید بافتخار خورشید و یك گوسفند سیاه بافتخار زمین قربانی نمودند (ج ۳ ص ۱۰۴-۱۳۰) لیکن در مذهب اولیه آرین ها چه در هندوستان و چه در یونان نور را با نیکی و ظلمت را با بدی یك صفت قرار نمیدادند حتی به خدایان روشنائی و نور بعضی آرزوها و تمایلات خود پرستی و گاهی تمایلات پستی را نسبت میدهند همان « حسادت خدایان » میرساند که انسان با وجود پاکی وجدان باز هم میبایستی در مقابل خدایان قبل از هر چیزی

احساس ترس و وحشت کنند تکامل افکار و اخلاق میبایستی که نسبت باین خدایان نظر منفی تولید نماید همانطوریکه بعقیده یکنفر بودائی کسیکه بمنزلت قدسیت نائل گردد مقام وی از خدایان مجمع الارباب هند بالا تر است همینطور هم در اوستا کلمه daêva (دیو بفارسی جدید) که همان devah سانسکریت و بمعنی خدایان است فقط در معنی ارواح خبیثه استعمال میشود در بین خدایان روشن هرمز خالق زمین و آسمان فقط یکی از هفت « مقدسین بیمرك » (هفت امشاسپند amesha spenta) است هرچند در قدیمترین سرود ها امشاسپندان بیشتر مظهر بعضی صفات الهی هستند تا خدایان مستقل از جمله اینها یکی آشه است که مطابق rita بزبان سانسکریت ومظهر آن نظم و انتظام دنیوی میباشد که استحکام و توسعه آن مقصود مبارزه بین نیکی و بدی است علاوه بر آن مذهب زردشت ستایش بعضی خدایان ایران قدیم را مثل میترا (مهر) خدای آفتاب و تشتری خدای باران که با عفریت خشکسالی جنگ میکند از بین نبرد

راجع باینکه آیا آرین ها کی و از کجا به باختر آمده وشهر باختر را (که بعد ها بلخ شد) بنا کردند ما را آگهی نیست علت انتخاب این محل همان حاصلخیزی فوق العاده واحه ایست که در مخرج رود باکتروس (بلخ آب امروز) در جائیکه از کوهها خارج میشود تشکیل شده و از این حیث بر سائر واحه های سر زمین مزبور برتری داشت باختر و همینطور بعدها بلخ که شهر عمده این صفحه واقع شده بودند مرکز تجارت با هندوستان بودند هر چند بعضی از قطعات آباد بوسیله طرق مناسبتر و سهلتری با حوضه رود هند

متصل بودند بطوریکه بعدها ملاحظه خواهیم کرد ارتباط بلخ با هندوستان غالباً از جلگه خلم بود و نه از جلگه بلخ آب . رود هائی که از دامنه های شمالی هندوکش جاری میشوند همهٔ آنها متوجه آمودریا ولی فقط عده معدودی از آنها به آمودریا میرسند بلخ آب هم که در زمان جغرافیا نویسان عرب در ریك ها ناپدید میشد به آمو دریا نمیرسد ولی اگر بقول نویسندگان کلاسیك اعتماد کنیم در آنزمان رود بلخ آب (باکتروس) برود آمو دریا میریخت و حتی برای حمل و نقل مال‌التجاره هند مورد استفاده بود ولی این خبر مثل سائر اخباریکه نویسندگان کلاسیك در باب رود های محلی دارند سخت مشکوك است بنا بگفته آمیان مارسلین[1] حتی کشتی‌ها میتوانستند از هرات تا بحر خزر بیایند مشکل میتوان قبول کرد که در ظرف هزار سال که بین جغرافیا نویسان یونان و عرب فاصله بود وضع آبها درایران باین درجه کلی تغییر یافته باشد در صورتیکه در عرض هزارسال بعد یعنی از زمان جغرافیون عرب تا بامروز در این قسمت تغییرات بس ناچیز و غیر مهمی روی داده است اقوی احتمال بر این است که مال التجاره را همیشه با کاروان به باختر حمل میکردند و نه از راههای آبی . موقعیت بلخ که در مرکز دنیای ایران شرقی قرار گرفته بود میتوانست که یکی از موجبات ترقی اهمیت سیاسی و تجارتی بلخ واقع گردد یعقوبی جغرافیا نویس قرن نهم (۲۸۸-۲۸۷) که هرچند این قسمت از نگارشاتش کاملا مبتنی براساس نیست مینویسد که بلخ به یك فاصله و مسافت از فرغانه و ری و سجستان و کابل

---

(۱) Ammiani Marcellini, XXIII, 6, 69.

و قندهار وکشمیر وخوارزم و مولتان واقع شده بود ماشرح و تعریف مفصل شهر باختر را در دست نداریم همینقدر میدانیم که شهر در جلگه که رود خانه از جبال جاری میشود بفاصله سه روز راه تا جنوب آمو دریا واقع و ارك شهر در محل بلندی قرار گرفته بود (توماشك)[۱]

جغرافیانویسان عرب اطلاعات مفصلتری میدهند و بنا بقول آنها مسافت بین بلخ و ساحل آمو دریا را دو روزه طی میکردند این مسافت را دوازده فرسخ معین کرده اند فرسخ از قدیم‌الایام درایران معمول بوده لیکن اندازه آن دقیقاً معین نبود مقایسه فاصله هائیکه جغرافیانویسان عرب ذکرکرده اند بافواصل امروزه وادار میکند همچو حدس بزنیم که در دوره آنها فرسخ تقریباً برابر شش ورست بوده شهر در وسط جلگه و بفاصله چهار فرسخ در نزدیکترین جبال واقع شده بود از قلعه **قهندز** این شهر در آن دوره هیچ ذکری نمیشود تمام واحه بلخ مثل حوالی سائرشهرهای بزرك مانند سمرقند و بخارا برای محافظت از تاخت و تاز کوچ نشینان به باروی طویلی محاط بود طول این بارو را در تمام موارد و من جمله درتعریف‌شهر بلخ دوازده فرسخ معین کرده اند (یعقوبی ۲۸۸) در دوره استیلای عرب باروی مذکور نبود و خود شهر مثل شهر های بزرك به شهر و یا مدینه (که بفارسی شهرستان میگفتند) و به محله خارج شهر **ربض** منقسم میشد در تألیفات جغرافیا نویسان عرب اصطلاح فارسی (**بیرون**) دیده نمیشود[۲] در تمام شهرهای بزرك قسمت داخلی شهر

---

(۱) W. Tomaschek, Baktra.

(۲) В. Бартольд, Туркестан в эпоху монгольского нашествия, 80.

و یا شهرستان در میان باروی مخصوصی قرار گرفته بود

محوطه بین این بارو و باروی خارجی شهر را ربض میگفتند ظاهراً در اوائل معنی کلمه ربض همین باروی خارجی بود و غالباً در این معنی استعمال میشود مدارك قلیلی که راجع به تاریخ بعضی شهر ها در دست ماست و مخصوصاً اطلاعات نسبتاً مفصلتر نرشخی نویسنده قرن دهم راجع به نقشه بخارا میرسانند که شهرستان قدیمترین قسمت شهر بوده که در دوره سیادت انحصاری اشراف ملاك بناشده بود و ربض محل سکونت تجار و صنعتگران و مرکز بازار ها بوده هر اندازه که طبقه اشراف ملاك رو بانحطاط رفته و طبقه تجار و صنعتگران ترقی میکرد همان درجه هم زندگانی از شهرستان به ربض منتقل میشد

جغرافیانویسان عرب با آن تفصیل و دقتی که بخارا و سمرقند را توصیف کرده اند بلخ را تعریف نمیکنند خود امتداد شهر بحساب فرسخ وهمچنین تعداد دروازه‌ها باختلاف معین شده یعقوبی دروازه‌های ربض را چهار و جغرافیانویسان قرن دهم هفت ذکر کرده اند شباهت بلخ به سایر شهرهای بزرك وادار میکند همچو حدس بزنیم کهبرخلاف قول یعقوبی چهار دروازه باید مربوط به شهرستان باشد و نه ربض جغرافیا نوبسان اسامی دروازه های شهر را نام برده و من جمله باب هندوان و باب یهودان را ذکر می کنند این اسامی حاکی از وجود محله هائی است که تجار هندی و یهودی سکونت داشتند حتی امروزه هم که اهمیت تجارتی بلخ بکلی از بین رفته معهذا در شهر عده زیادی سکنه یهودی سکونت دارد که در محله مخصوصی

زندگی میکنند و همچنین عده کسبه هندی اقامت دارند[۱] خانهای بلخ مثل خانه های تمام بلاد ایران وآسیای وسطی از گل ساخته شده بود بنا بقول جغرافیا نویسان عرب قسمت عمده بازار ها در شهرستان و اطراف مسجد جامع بود که در مرکز شهرستان قرار گرفته بود از طرف دیگر در قرن دهم یکنفر جغرافیانویس گمنام ایرانی که نسخه تألیفش را در بخارا کشف کرده اند و اطلاعات مفصلی راجع بآسیای وسطی میدهد مینویسد که بسیاری از بازار ها در ربض بود

از جمله عمارات شهر غیر از مسجد جامع عمارت نوبهار را ذکر میکنند که از ابنیه قبل از اسلام بود

در قرن دهم عمارت نوبهار خراب شده بود جغرافیانویس ایرانی این عمارت را از ابنیه سلاطین قدیم ایران میشمارد ولی تشخیص جغرافیانویسان عرب صحیحتر است و اینها بر آنند که نوبهار معبد پیروان مذهبی بود که سلاطین چین و شاه کابل پیرو آن بودند یعنی معبد بودائیها بود (نوبهار nava vihara) ابن‌الفقیه (۳۲۲ـ۳۲٤) راجع باین معبد شرح مفصلتری مینویسد که از قرار معلوم تا یکدرجه بافسانه شبیه تر است مطابق تعریف ابن الفقیه این بنا مرکب بود از گنبد بزرگی که ۱۰۰ عرش طول شعاع آن بود و ایوانهای مدوری در اطراف داشت در گردا گرد عمارت ۳٦۰ حجره برای خدمه معبد ساخته بودند که هر یك از آنها فقط سالی یك روز بعبادت میپرداختند معبد در قرن هفتم پا بر جا بود و سوآن ـ تسان زوار بودائی وصف آن را شرح داده است سیاح مزبور در یادداشتهای خود (ج ۱ ص ۳۰)

(۱) C. F. Yate, Northern Afganistan, 256.

معبد را در جنوب شرقی شهر نشان داده ولی در ترجمه حال همین سیاح (٦٤) در جنوب عربی آن مذکور شده است جغرافیا نویسان عرب همینقدر مینویسند که معبد در ربض واقع بود و رود بلخ آب از جنب دروازه نوبهار میگذشت و قویا محتمل است که وارد شهر میشد گفته های محمود این امر ولی مورخ بخارائی در قرن هفدهم این حدس را تائیدمیکند [1] بنا بقول محمود دروازه نوبهار در سمت جنوبی شهر واقع بود و در زمان وی بدروازه خواجه سلطان احمد موسوم بود از یك شرح چینی معلوم میشود که در این معبد چند تن از مقدسین بودائی مدفون بودند در شمال معبد مدفنی برای حفظ استخوانها ساخته بودند که دویست فوت ارتفاع آن بود و در جنوب آن معبد دیگری بودکه خیلی قدیمی میداستند کلیتا در زمان سوآن تسان در بلخ تا یکصد دیر بودائی و قریب سه هزار راهب وجود داشت

بنا براین شهری که در آنجا برای اولین دفعه قائل بمذهب زرتشت شدند یکی از کانونهای عمده مذهب بودائی واقع گردید علت اینواقعه قضایای تاریخی بود که بعد از انقراض سلطنت هخامنشی بدست اسکندر مقدونی باختر را از بقیه ایران جدا نموده و ارتباط نزدیکی بین باختر و هند برقرار ساخته بودند

مملکت یونان — باختر در عرب تا هر برود بسط یافته بود که تا بامروز در امتداد معینا بهی سرحد بین ایران و افغانستان و درجریان سفلای خود سرحد بین ایران و روسیه میباشد سلاطین یونان — باختر در سمت جنوب شرقی صفحه ماوراء هندکش را

---

(١) 317, a

که در آنزمان در جزو هندوستان بود مطیع خود ساخته بودند

ولایتی را که در حدود جریان علیای هیرمند واقع شده و امروزه شهر عمده آن قندهار است و نزد نویسندگان کلاسیك به آراخزیا (در اوستا Harak-hushti) معروف بوده گاهی درجزو هندوستان محسوب میکردند ایسدور خاراکسی[۱] در تعریف ولایات پارتی مملکت آراخزیا را « هندوستان سفید » نامیده

دوره سنها قدرت سلطنت یونان ــ باختر ربع اول قرن دوم قبل از میلاد بود یوفیدم و پسرش دیمیتری تمام ولایات هند را تا دریا تحت اطاعت خود درآورده و در سمت شمال شرق تمام ولایات کوهستانی را تا ملك سرها یعنی چینی و فونها که کوتشمید[۲] آنها را یکی از اقوام تبت میداند بتصرف درآورده بودند توماشك[۳] ظاهراً از روی دلائل بیشتری آنها را هون میداند که در تواریخ چینی هم هون ــ نو نوشته شده است کوتشمید (٤٤) تصور میکند که مقصود از این اسفار و جنگها ایجاد روابط تجارتی منظم با چین بوده ولی مشکل این حدس مبتنی بر اساسی باشد زیرا چینی ها تا عهد سفارت چژان تزیان هیچگونه اطلاعاتی راجع به « ملك غرب » نداشتند برای قضاوت دراهمیت تمدن مملکت یونان ــ باختر لازم است که در علم آثار قدیمه زیرخاکی و علم السنه تحقیقات اساسی بعمل آید و در صورت نیل بدین مقصود میتوان تشخیص داد که در السنه شرقی کدام اصطلاحات مدنی را از زبان یونانی اتخاذ کردهاند که از نفوذ یونان حکایت میکنند شدید تر از همه مدیابستی که نفوذ

---

(۱) Isidori Characeni. (۲) Gutschmid, 45.

(۳) W. Tomaschek, Persien, 205.

صنایع یونانی ظاهر شود و در واقع هم سرهای یونانی زینت بخش قبرهای گلی هستند که پیروان زردشت استخوانهای اموات خود را بعد از جدا شدن استخوان از گوشت در آن مینهادند مجسمه هائی که از گل پخته غالباً در حوالی سمرقند میباشند با همان صراحت حاکی از نفوذ صنعت یونانی میباشد علمائیکه صنایع هند ومخصوصاً در مجسمه سازی تحقیقات کرده اند آثار نفوذ یونان را خاطر نشان میکنند پروفسور هیرت[۱] چین شناس معروف در قدیمترین آثار صنایع چین که منسوب بدو قرن قبل از میلاد است علائم و آثار نفوذ صنایع باختری را مشاهده میکند ولی شاوان[۲] چینی شناس دیگر این ارتباطرا رد میکند اما راجع بدلائل ومدارك مربوطه بزبانشناسی یعنی عقیدهٔ که برطبق آن کلمه چینی پو ـ تااو بمعنی انگور همان کلمه یونانی بوتروس است (هیرت) در اینصورت شرابسازی را یونانیها به آسیای وسطی آورده و در آنجا چینی ها با این صنعت آشنا شده اند از طرف دیگر میبایستی که یونانیها هم در تحت تأثیر و نفوذ تمدن شرقی ومخصوصاً مذاهب شرقی واقع شده باشند علی‌الخصوص مذهب بودائی که تبلیغ آن از قرن سوم قبل از میلاد یعنی از زمان سلطان اسوکی شروع میشود در نیمه اول قرن دوم ما تصویر بقعه بودائیرا در سکه اکافوکل پادشاه یونانی اراخزیا مشاهده میکنیم و در اواخر قرن دوم مناندر که قسمت معتنابه هند را در تصرف داشت بودائی بود و بعد از فوتش ویرا یکی از مقدسین بودائی نامیدند (گوتشمیه ۱۰۵)

بعد از سال ۱۷۵ قبل از میلاد که دولت یونان ـ باختر بواسطه

---

(۱) F. Hirth. (۲) E. Chavannes.

اغتشاشات داخلی منقرض گردید میبایستی که این واقعه موجب هجوم خانه بدوشهای آسیای وسطی واقع بشود که یحتمل با ایرانیان ساکن قرابت نژادی داشتند

در سال ۲۰٦ یوفیدم در محاربه با انیتوخوس کبیر شامی تهدید کرده بود که عشایر صحرا نشین را به مملکت دعوت خواهد کرد و در نتیجه همین تهدید بود که انیتوخوس حاضر بعقد صلح گردید دیمتیری پسر یوفیدم تحت فشار یوکراتید ازملك باختر رانده شد وفقط هندوستان یعنی مملکت ماوراء هندوکش را مالك بود یوکراتید مجبور بود که با اخلاف یوفیدم درهندوستان و پادشاهان یونانی حوضه رود هیرمند و علاوه برآن بطوریکه یوستین[1] مینویسد با ملل آریا و سغدیانا محاربه کند بهمین جهت پارتها که در آن دوره در تحت سلطنت مهرداد اول قوت گرفته بودند موفق گردیدند که ایالت آسپیونا و توریوی یا را ازتصرف باختریها خارج کنند بنا بقول کوتشمید(٤٩) قطعات مذکوره در جزو آریا بودند روایت دیگری هست که مهرداد ملك خود را تا هندوستان بسط داد ولی بطوریکه کوتشمید ثابت میکند پارتها بهندوستان هجوم نکرده بودند بلکه این تهاجم از طرف سگها که در تواریخ چین باسم ملت سه مسطور است و در آنزمان از هفت آب رانده شده بودند بعمل آمده است بطوریکه معلوم شد این حرکت مربوط بیکی از مهاجرت های مهمی در تاریخ آسیای وسط بوده تقریباً مقارن همین هجوم سگها مملکت سغدیانا هم بتصرف یواچژی ها درآمد و بنا بقول کوتشمید علت اظهارات یوستین

---

(۱) Justini.

که سغدیها را در جزو دشمنان یوگراتید قرار داده همین فقره میباشد یواچژیها از مملکت سغدیان جلوتر رفته و ملك باختر را تصرف کردند سترابون[1] بجای یواچژیها اقوام آسی‌ها و پاسیانها و تخارها و ساکارا اوکها را فاتح باختر مینامد و تروك پمپی (که یوستین از آن استفاده کرده) سارا اوکها و آسیان ها ذکر کرده است یکی از فصول کتاب تروك پمپی که مفقود گردیده عنوان ذیل را داشته : چگونه آسیانها نزد تخارها پادشاه شدند

پطولومی در ردیف تخارها (بفتح تا) و یا تخارها (بضم تا) از قوم یات در سیر دریا سخن میراند کوتشمید (۷۱) چنین نتیجه میگیرد که فاتح باختر تخارها بودند «آسیان ها و آسی ها و یات ها و یواچژی ها» کلماتی هستند که خواسته‌اند کم وبیش اردوی عمده تخار را که شاید تلفظ آن سخت و مشکل بوده ادا کنند» کوتشمید علت بروز اختلاف قولرا بین چینیها که فقط از یکدولت فاتحین باختر اسم میبرند و نویسندگان کلاسیك که اسم سارا اوك ها و یا ساکارا اوك ها را هم ذکر میکنند بدین نحو بیان میکند که ساکارا اوکها صفحه مرگیانا را که سابقاً قسمتی از مملکت باختر بود مسخر ساخته بودند و بعد ها این صفحه را پارتها از آنان گرفتند فرهاد دوم جانشین مهرداد اول ساکارا اوکها را مغلوب ساخت ولی در اواخر سلطنت فرهاد همین سکیث ها (سك ها) شکستی به پارتها دادند خود فرهاد در جنگ کشته شد سکیث ها ملك پارتها را غارت کرده و بعد مملکتی را که بنام آنان باسم سکاستن و یا سجستان و سیستان کنونی نامیده شد متصرف

---

(۱) Strambo.

گردیدند خاطره که از تخارها مانده‌اسم صفحه تخارستان است که دردوره
جغرافیانویسان عرب بدو معنی استعمال میشده در آنزمان مراد از کلمه
تخارستان در معنای محدود این کلمه مملکتی را در نظر داشتند
که در جنوب آموردریا و سمت شرقی بلخ واقع و شهر عمده آن طالقان
(طالغان کنونی) بود که در شرق تا بدخشان و در جنوب تا هندوکش
بسط داشت ولی تخارستان در معنای وسیعتر این کلمه در مورد مملکتی
استعمال میشد که در دوکنار آمور دریا تا نزدیکترین جبال واقع بود
و غالباً صفحه واقعه در شرق بلخ را هم باین اسم مینامیدند هرچند
که ابن خردابه جغرافیانویس قرن نهم در یك جا (۲٦) صفحات واقعه
در ساحل جنوبی آمور دریا و پائین بلخ را الی حوضهٔ رود مرغاب
و شهر زم که امروز به کرکی موسوم است در جزو تخارستان ذکر
میکند ظاهراً تخارها در مملکت واقعه در غرب بلخ نفوذ کمی داشتند

ما دیدیم که در قرن دوم پارتها قسمت غربی باختریان را متصرف
گردیدند بعدها در جنوب حوضهٔ رود هیرمند دولت جداگانه ازپارتها
تشکیل گردید که قلمرو آن تا مصب هند بسط مییافت از بین یواچژی ها
و یا تخارها بعد از یکصد سال سکونت در باختر قومی باسم قوشان ترقی
کرده و بتدریج قسمت عمده هندوستان را مطیع خود ساخت سلاطین
این طایفه خودرا « ثابت در قانون » یعنی حامی آئین بودا مینامند
فقط از قرن سوم بعد از میلاد تخار ها را و یا بطوریکه منابع هندی
میامند سکها را از هندوستان بیرون میکنند و سلاطین آنها به بلخ
مراجعت کرده و تحت نفوذ سیاسی و مدنی سلسله ساسانیان که درآن
زمان تشکیل شده بود در میآیند نفوذ ساسانیان هم در القاب مثل لقب

شاهنشاه وهم در شکل سکه که از روی سکه ساسانیان تقلید شده بود محسوس ونمایان است (شپخت)[1] از قرن پنجم سلطنت وسیادت قومی باسم هونهای سفید و یا یفاتله شروع میشود اینطایفه بعقیده اکثر علما شاخهٔ از یواچژی ها و یا تخارها بودند پریسك نویسنده قرن پنجم این هونها را کیداریتا مینامد این کلمه بطوریکه کوتشمید (۱۷۰) بیان میکند از کلمه Kidara مشتق است و Kidara (که درزبان چینی تسزی دولو میخوانند) مؤسس سلسله جدیدی بود که در بلخ تشکیل سلطنت داده وصفحات واقعه در جنوب هندوکش را مسخر ساخته بود دولت یفاتله تا نیمه قرن ششم برقرار بود و در نیمه قرن ششم بدست ساسانیان که با خوانین ترك متحد شده بودند منقرض گردید اعراب یفاتله را باسم هیطل (وهیاطله درجمع) میشناسند و در معجم البلدان یاقوت نیز تلفظ آن بهمین شکل ذکر شده‌است املای این کلمه که بزبان یونانی هفتالیتای وآبده‌لای وبشامی Abdel وبارمنی Heptal است ظاهراً دلالت بدان دارند چنانکه توماشك[2] نیز ملتفت شده‌است که بجای کلمه هیطل وهیاطله (با یا) باید هبطل وهباطله (با با) خواند وهمین کلمه‌است که بشکل یفتل درآمده است (یفتل نام قریه بود در کوهستان تخارستان) و اکنون در بدخشان قریه‌را بدین اسم مینامند از قرار معلوم مسکن عمده یفاتله شمال آمو دریا و لا اقل محل واقعه در غرب بلخ بوده جغرافیا نویسان عرب مینویسند که آمو دریا فاصل بین سمت خراسان وهیطل بوده و حتی راجع به شجره دو برادر یکی بنام خراسان دیگری باسم هیطل (یا هبطل) از اولاد سام افسانه نقل

(۱) E Specht. (۲) W. Tomaschek, Skythen, I, 175.

میکنند (مقدسی ۲۶۱) دولت یفتلیه بدست ترکان منقرض گردید در قرن هفتم در زمان سیو آن ــ تسأن مملکت تخارستان (در معنای بسیط این کلمه) به ۲۷ ولایت کوچك منقسم بود کـه در تحت اطاعت ترکان بودند در دوره فتوحات اسلام در اوائل قرن هشتم اسم قوم هیطل ذکر میشود در این مملکت ظاهراً اقتدار ساسانیان چندان اهمیتی نداشت و تا زمان فتح عرب در بلخ و صفحات واقعه در دو طرف جریان علیای آمو دریا که در قید بستگی بلخ بودند مذهب بودائی سیادت و حاکمیت داشت فتح بلخ بدست اعراب بنا ببعضی اخبار در زمان خلافت عثمان و بنا بهبرخی روایات در دوره سلطنت معاویه واقع شد ازقرار معلوم شهر مقاومت شدیدی کرده بود زیرا خراب کشته و مدتی از عرصهٔ وجود خارج شده بود

شهر جدید اعراب موسوم به بروقان در دو فرسخی بلخ بنا شده بود معبد نوبهار خراب ولی مکان آن حتی در دوره قتیبه ابن مسلم در قرن هفتم برای بومیان محل مقدسی بود شاهزادگان تخارستانی که برضد قتیبه شورش کردند در همین مکان بعبادت پرداخته بودند (طبری ج ۲ ص ۱۲۰۵) در سال ۷۲۵ امیر اسد مجدداً بلخ را ترمیم نموده و اعراب را از بروقان بدانجا انتقال داد و از آن ببعد دیگر از بروقان ذکری نمیشود مرمت و تجدید عمارت شهر به خانواده معروف آل برمك که یکوقتی متولی نوبهار بودند واگذار شده بود چنانکه میدانیم برامکه در دوره خلفای عباسی مأمور تشکیلات و آبادی و عمران امپراطوری خلفا بودند در زمان خلفای عباسی و سلسله های اولیٰ ایران : طاهریان و صفاریان

و سامانیان در بلخ و تخارستان (در معنی محدود این کلمه) سلسله بومی مخصوصی سلطنت داشت که ضرب سکه میکرد ولی مورخین نظر باینکه چندان اهمیتی نداشته اسمی از آن نمیبرند سکه شناسان این سلسله را آل ابوداود مینامند و وجه تسمیه سلسله نام ابو داود محمد ابن احمد بوده که در اواخر قرن نهم در بلخ سلطنت میکرده و بلخ در ایندوره مرکز و انبار مال‌التجاره برای تجارت باهندوستان بود

از بلخ بهندوستان چند راه است دره رود خلم که مثل بلخ‌آب از هندوکش سرازیر شده و تا آمو دریا نمیرسد همیشه بیش از راههای دیگر اهمیت داشته از بلخ تا خلم دو روز راه حساب میکردند در این زمان آخرین قریه که با آب بلخ آب مشروب می شودقریه‌گورمار است افسانه هست که گویا علی در همین مکان با مار جنگ کرده است از آنجا تا خلم که امتداد آن ۲٤ میل انگلیسی است بهیچوجه آب وجود ندارد فقط در این اواخر قریه کوچکی در نیمه راه باسم نائب آباد بنا شده است که آب چشمه یکی از ارتفاعات مجاور را بدانجا آورده اند در نزدیکی محلی که خلم از کوهها خارج میشود امروز شهر مستحکم تاشقرغان واقع میباشد که در قرن هیجدهم احمد شاه مؤسس دولت کنونی افغانستان در چند ورستی (۲ ـ ۳ میل انگلیسی) جنوب خلم قدیم بنا کرده و بعد سکنه خلم را بشهر جدید انتقال داده اند خرابه هـای خلم قدیم بنا بشرح ابت[۱] چیزی جالب توجهی ندارد شهر تاشقرغان امروزه هم اهمیت تجارتی عمده دارد در همین شهر است که تمام کاروانهـای‌بین بخارا و هندوستان

C. E. Yate, Afghanistan, 315. (۱)

منزل کرده و به تمام مملکت مال التجاره توزیع میشود

. از خلم ببعد راه داخل در دره تنك رودخانه میشود بنا بگفته سیاحان دره بقدری تنك است که بین تخته سنگهای تیز ومرتفع بزحمت جا برای رودخانه و راه طرفین آن میماند حتی در یك جا فاصله بین تخته سنگ ها به چهل فوت میرسد از خلم تا سمنجان (سمنکان) دو روز راه حساب میکردند در قرن هفتم اسم شهر سمنکان (املای چینی آن خلو - سی - مین - تبسزیان است) درکتاب سیوان - تسان ذکر میشود و در اواخر قرن چهاردهم هم در دورهٔ سفر تیمور بهندوستان بهمین اسم نامیده میشده در تاریخ اسفار تیمور قریهٔ باسم غزنیك (حالیه غزنیغك) در راه بین خلم و سمنکان ذکر میشود که بفاصلهٔ ۱۵ میل انگلیسی از خلم واقع و در آنجا تنگنای دره وسعت یافته و بشکل درهٔ بالنسبه وسیعتری که سبزه زار است درمیآید اما سمنکان محل وقوع اینشهر بلا شك درجای قلعه ایبك بوده که دروسیعترین نقطه خلم واقع و دارای اهمیت سوق الجیشی بزرگی میباشد حوالی ایبك معروف به کثرت حاصلخیزی و تمام این محوطه دارای اشجار و باغات و در حومه آن آثار کثیری از یادگار های دوره سیادت مذهب بودائی باقی مانده است یعنی مغاره هائی که زهاد و رهبانان کنده و بقعه هائی که برای حفظ استخوانها ساخته بودند شاهراه بزرگ از سمنکان و یا ایبك بطرف شرق از طریق جبال واقع شده بود تا جائیکه با دره رود دیگر موسوم به آق سرای که ایندوره بمناسبت اسم شهر عمده این محل آب قندز نیز مینامند متصل میشد شهر بغلان در دره اق سرای بفاصله دو روز راه از سمنکان واقع شده

و امروزه نیز بهمان اسم برقرار میباشد در قرن هشتم دره خلم یعنی جبال بین سمنکان و بغلان و حوالی آن نقاط عرصهٔ کار زار بین قتیبه و شاهزادگان تخارستانی واقع شده و شرح این جنگها را طبری مفصلاً تعریف کرده است (ج ۲ ص ۱۲۱۹ و بعد) در آندوره هم محل کوهستانی اشکمش بهمین اسمی که امروزه معروف است مذکور گردیده است از بغلان بعد از طی سه روز مسافت به اندراب میرسیدند که مستقیماً در پای سلسله عمدهٔ جبال هندوکش واقع و اهمیت تجارتی بزرگی داشته از جمله گردنه هائیکه بسمت جنوبی هندوکش در حوضه هند و به دره بنجهیر که حالیه پنجشیر است میرود بعقیده کوستنکو[1] کوتل خاواك از همه مناسبتر است دره پنجشیر مخصوصاً بواسطه معادن نقره که در آسیای وسطی اسلامی پرثروت ترین معادن محسوب بوده و تا بامروز برقرار است معروف بوده شهر گریاب (بفاصله دو میل راه از اندراب) و شهر بنجهیر (بفاصله یکروز راه پائین تر) و شهر پروان و یا فروان (دو روز راه هم تا آنجا) که در نزدیکی محل ریختن رود غوربند به پنجشیر واقع و تا بامروز بهمین اسم مانده سه شهری بودند که در دره پنجشیر واقع شده بودند در نزدیکی پروان راه دو شعبه میشود : یك راه مستقیماً از طریق چاریکار واستالف روبجنوب و بدره کابل و راه دیگر رو بجنوب غربی و مخالف جریان غوربند از پهلوی قریه که بهمین اسم معروف

و در اواخر قرن هشتم بتصرف اعراب درآمد به بامیان میرود

راه دیگری هم از دره خلم به بامیان میرفت دره خلم در بالای

(۱) Л. Костенко, Туркестанский край, II, 190.

ایبك دوباره تنك میشود و در این راه چند گردنه کوهستانی واقع شده و جنوبی ترین آنها آق رباط است که تا بامروز سرحد بین کابلستان و ترکستان افغان محسوب میشود جغرافیا نویسان قرن دهم فقط با عبارات مجمل و مختصری این راه را که ازبلخ به بامیان میرفته ذکر میکنند ضمناً از بلخ تا شهر مادر شش روز و تا بامیان چهار روز حساب میکردند قریه مادر در حال حاضرهم دائر است و در نزدیکی آن خرابه های شهر قدیم نمایان میباشد ذکر اسم مادرمیرساند که مقصود راهی است که از دره بلخ آب بدره خلم میرود و نه راه صعب تر که مخالف جریان بلخ و تا منابع آن میرفته دراین راه دومی محل بند امیر بس جالب توجه است در اینجا رودخانه بواسطه سد های طبیعی که بشکل تخته سنگها واقع شده اند به ۵ و ٦ درباچه مملو از هرگونه ماهی منقسم میشود محل مزبور در جزو اماکن متبرکه محسوب و زیارتگاه زوار است

و نیز از بلخ راهی از وسط خلم بطرف شرق و بدخشان و از آنجا به تبت میرفته یعنی به قسمت علیای شعب رود هند که تبتی‌هاسکونت داشتند شهر طالقان که تا بامروز بهمان اسم (طالخان) باقی است و درآنزمان بزرگترین شهرتخارستان بود در سر راه فوق واقع شده بوده در قرن دهم طالخان سه برابر کوچکتر از بلخ بود بعد ها اهمیت آن تنزل کرد و در سال ۱۸۳۷ عده خانه های شهر را سیصد الی چهارصد باب ذکر میکنند شهر درکنار یکی از شعب آق سرای واقع است مقدسی (۳۰۳) میگوید که دو شعبه نهر یعنی لابد دو شعبه از آمودریا از شهر میگذشته از خلم تا طاقان چهار روز راه حساب میکردند شهر

ورواليز (ولواليز و واواليج هم مينوبسند) در اين راه واقع بود شكي نيست كه طالقان و همينطور ورواليز در دره آق سرا و شعبه هاى آن واقع شده بودند و نيز از دره آق سرا راهى به اندراب و از آنجا ازطريق هندوكش امتداد دارد قندزكه امروزه مهمترين شهراين دره ميباشد در قرن دهم وجود نداشت در دوره اسفار چنگيز خان يعني در قرن سيزدهم قندز بعنوان پايتخت مملكت مخصوصى ذكر ميشود در قرن نوزدهم قندز شهر عمده مالك وسيع خان هاى ازبك بودكه چند ولايت واقعه در طرفين آمو دريا را هم در قيد اطاعت داشتند

از طالقان بعد از طى هفت روز راه بشهر عمده ولايت بدخشان ميرسيدند احتمال كلى داردكه شهر بدخشان درجاى فيض آبادكه امروزه شهر عمده اين ولايت است قرار گرفته بود يعقوبى جغرافيا نويس قرن نهم (۲۸۸) شهر جرم را در ولايت بدخشان كه دراين زمان هم برقرار است آخرين شهر بلاد شرقى ميداند كه جزو بلخ و بر سرراه مملكت تبت واقع شده بودند علاوه بر آن بدخشان در سر راه مستقيمى واقع شده كه از بلخ بشرق و از راه پامير به تركستان شرقى ميرود بواسطه پيچيدن رودخانه پنج در اين قسمت و نظر بسختى راه در ساحل يمين رودخانه حتى مراوده بين ولايات واقعه در ساحل يمين پنج معمولا از راه بدخشان صورت ميگرفت

اما راجع باهميت خود ولايت بدخشان ايت[1] آنجا را مملكت سردسير و فقيرى ناميده كه بواسطه نقصان اراضى قابل زراعت هيچوقت نميتواند ثروتمند بشود از طرف ديگر جغرافيانويسان و سياحان قرون

(۱) C. E. Yate, Afghanistan, 320.

وسطی بدخشان را نه تنها بواسطه پول و معادن لاجوردش تعریف میکنند بلکه بواسطه خوبی آب و هوا و کثرت دره های آباد ومرغوب و مراتع بسیار عالی ثناخوان بدخشانند[1] بدخشان کراراً دست بدست شده وبعمر خود تغییرات مهمی در سلسله سلاطین دیده است با اینحال در قرن نوزدهم حکمرانان بدخشان که ملقب به میر (امیر) بودند خود را از اولاد اسکندر کبیر دانسته و من باب دلیل این مدعا بعضی اشیائی از دوره تمدن یونان ـ باختر (مسکوکات و پیاله های نقره و غیره) نزد خود نگاه داشته بودند بدخشان آخرین ولایتی است از ولایات ساحل یسار پنج که در قرون وسطی تا یکدرجه درقید بستگی بلخ بودند ولایات واقعه در سمت یمین آمودریا که تا این اواخر در جزو ملك خوانین بخارا داخل بودند ولی با بلخ نسبت به سمرقند و بخارا بوسیله راههای مناسب وسهل تری مربوط بودند ازلحاظ تاریخ در مقدرات بلخ شریك بودند با وجود اهمیت تجارتی که بلخ دارا بوده معهذا مقدسی جغرافیا۔ نویس اواخر قرن دهم (۴۰۲) آنجارا شهر ملالت آوری مینامد که در خارج شاهراه بزرك واقع شده و این اشاره ظاهراً دلیل تنزل تجارت با هند میباشد

در قرن یازدهم در دوره غزنویان که بلخ یکی از پایتخت های سلطان محمود معروف گردید اهمیت مخصوصی کسب نموده هرچند که در سال ۱۰۰۶ مورد تهاجم و تخریب قراخانیان واقع گردید قبل از این واقعه رود آمو دریا مثل این زمان سرحد بین ترکستان و ممالك ـی ایران اعلام شده بود ولی سلطان محمود بعداز غلبه به قراخانیان

(۱) اسناد بارتولد Туркестан, 67.

ولایت واقعه بین مرغاب تا سرحد بدخشان به ترکستان موسوم گردید و تا بامروز که در جزو قلمرو افغانستان شده بهمین اسم باقی است این ولایت قبل از اینکه جزو افغانستان بشود گاه در ید استیلای امرای مستقل ازبك و گاه در حیطه تصرف خوانین بخارا بود خوانین بخارا بجهاتی که معلوم است اهمیت مخصوصی به بلخ میدادند که حتی درقرن نوزدهم در تصرف آنها بود بلخ در دوره رونق وترقی خوانین بخارا شهر مهمی بود وکما فی السابق‌به ام البلاد و قبة الاسلام معروف بود حتی در قرن هفدهم ما تعریف مفصلی راجع به بلخ در کتاب بحرالاسرار فی مناقب‌الاحرار‌تألیف محمود ابن‌امیر ولی میخوانیم[1] بلخ درسال ۱۸۵۰ جزو افغانستان شد و ترکستان افغان فقط در حدود سال ۱۸۸۰ کاملاً مطیع گشت

از جمله سیاحان زمان اخیر که بسیاحت بلخ رفته اند برنس در سال ۱۸۳۲ فریه در سنه ۱۸۴۵ و ایت در سال ۱۸۸۶ بلخ را سیاحت‌کرده اند مخصوصاً ایت خرابه های شهر را مفصلا تعریف کرده و نقشه افغانستان را منضم نموده است

قطر دائره باروی قدیم تقریباً ٦½ میل انگلیسی و دارای چهار دروازه بوده (در زمان محمد ابن امیر ولی بلخ شش دروازه داشت) از طرف شمال غرب خرابه های قلعه مرتفعتری بشهر وصل میشود در زاویه جنوب غربی قلعه (مطابق نقشه جنوب شرقی) ارك مخصوصی واقع است که ارتفاع آن از ۵۰ فوت بیشتر است قلعه و ارك بهیچوجه سکنه ندارد بنا به مشاهدات ایت درقلعه ابداً آب وجود ندارد ومعلوم‌هم

(۱) استاد بارتولد .Туркестан, 334

نیست که در قدیم از جائی بدرون قلعه آب میآوردند ارك (قهندز) در قرن هفدهم هنوز برقرار بود ودرآن زمان به « شهر درون » معروف و چهار دروازه داشت در این زمان فقط قسمت جنوبی شهر مسکون است در جنب دروازه غربی سه محراب مرتفع نما یا ن است که بقول سکنه از بقایای آثار مسجد جامع میباشد قدری که بطرف شرق برود آثار چهارسو یعنی گنبد مرکزی بازار دیده میشود در بلخ مثل سائر شهرهای بزرك افغانستان مانند هرات دو رشته خیابان عمده از جنوب بشمال و از غرب بشرق احداث کرده بودند که بازارهای سر پوشیده را تشکیل میدادند و درمحل تقاطع این دوخیابان بنای گنبدواری برقرار بود قدری شرق تر آثار دو دروازه عالی دیده میشود ایت اشعار میدارد که آثار خندق قدیم در تمام محوطه از زاویه جنوب غربی شهر یعنی از برج آذران تا زاویه جنوب غربی قلعه نمایان است بقول ایت شهر قدیم در اینجا تمام میشده و قسمت غربی را بعدها متصل کرده اند لیکن از تعریف ایت میتوان عکس این مطلب را استنباط نمود بدین معنی که قسمت شرقی جدیدتر از غربی است ایت از دو عمارت دیگر تعریف میکند بدون اینکه محل وقوع آنها را نام ببرد یکی از این دو مسجد سبز است که مقبره یکی از مقدسین درآنجا واقع شده و دیگری خرابه‌های مدرسه ایست که سبحان قلی خان که در نیمه دوم قرن هفدهم دراینجا حکمفرمائی میکرد بنا نهاده بود احتمال قوی میرود تمام شهری که در نقشه ترسیم ودرکتاب ایت تعریف شده است منسوب بدوره ازبکها است خرابه های شهر قدیمی را خود افغانها در سمت شرقی شهر فوق الذکر میدانند و آنجا را شهر هندوان نامیده و میگفتند که این بلخ را

چنگیز خان خراب کرد و از آن پس شهر جدیدی بنا شد آیا این شهر با ارك سابق‌الذکر متصل بوده ؟ امروز که چیزی معلوم نیست شایدقلعه و ارك در جای ارك شهر قدیم واقع بودند که بدست چنگیزخان خراب و امیرحسین مرمت نمود و در جای خرابه‌های هندوان شهرستان قبل از مغول واقع بوده است بطوریکه برنس (ج ۲ ص ٢٤) اشعار میدارد خرابه هائیکه امروزه در سطح زمین نمایان است منسوب بدوره اسلام است و این مطلب حقیقتاً بیشتر قرین صحت و صواب میباشد سائر سیاحان از قبیل فریه (ج ۱ ص ۳۸۹) تصور میکردند که در اینجا آجرهائی با خطوط میخی خواهند دید ولی این تصور تائید نشد ایت دو تپه بزرك را که در جنوب شهر معروف به تخت رستم و تپه رستم دیده است بدوره بودائی منسوب میدارد بملاحظه محلی که تپه ها در آنجا واقع شده احتمال دارد دو دستگاه عمارت نوبهار که سیوان ـ تسان (رجوع شود به صفحه ٥٨) درقرن‌هفتم تعریف کرده‌است درهمینجا واقع بوده تپه رستم بنای مدوری بود که از خشت خام ساخته بودند که ٥٠ یارد (یارد برابر سه فوت است) قطر دائره بنیان آن و ٥٠ فوت ارتفاع داشته روی قسمت بالای بنارا از آجر ساخته بودند عمارت دارای بام مسطحی بوده و در داخل آن چهارحجره مدورساخته بودند که بواسطه خراب شدن بام مدور آنها کشف شد و بدین جهت ممکن‌است حجره‌های دیگری باشد که هنوز دست نخورده است در پائین عمارت چهار مدخل حفر کرده بودند که در وسط با هم متصل میشدند شخص محقق نتوانسته معین کنند که آیا این مدخل ها را از ابتدا ساخته بودند یا اینکه بعدها و شاید در موقع حفریات وحشیانه حفر کرده‌اند در این زمان مدخلها

بقدری پر ازخاك شده که عبور از آنها ممکن نیست تخت رستم تپه‌ایست بهمین بزرگی ولی مدور نیست و شالوده آن شکل ذوذنقه دارد از آجر اثری نیست شاید عمارت را ازگل‌ساخته بودند بام بالای آن بکلی مسطح است و دربعضی جاها از اثر باران سوراخ شده معلوم نیست که درداخل آن حجراتی بوده در حوالی شهر تپه های دیگری موجود است که محقق مزبور تصور میکرده ازاین قبیل آثار ابنیه بودائی مشاهده خواهد نمود اسم تخت رستم بطوریکه ایت (۳۲۱) ذکر میکند عنوانی است که اهالی محل به خرابه های بقاع بودائی میدهند

مزار شریف در شرق بلخ واقع و امروزه مهمترین مکان مقدس مسلمین این ولایت است معلوم نیست که در زمان قدیم در همین جائیکه اکنون مکان مقدس مسلمین است مکان مقدسی از بودائی و دیگری بوده یا نه درقرون وسطی قریه خیردر اینجا واقع بوده بطوریکه کارناتی سیاح تعریف میکند در نیمه اول قرن دوازدهم شایعه منتشر شد که علی خلیفه در همینجا مدفون است عده مدعی بودند که پیغمبر را درخواب زیارت کرده و این واقعه‌را ازخود حضرت رسول شنیده‌اند درمجلس والی صحبت این داستان بمیان آمد فقیهی جداً اظهار نمود که این مطلب حقیقت ندارد زیرا علی هرگز در این صفحات قدم نگذاشته است شب مرد فقیه در عالم رویا دید که ملائکه نزد وی آمده و او را بسوی قبر برده و جسد علی را که بهمان حال اصلی باقی بود نشان داده از اینکه سبت کذب به پیغمبر داده بود مورد ضرب و ملامتش قرار دادند فقیه با آثار ضربات وارده از خواب بیدار شده و شتابان سوی والی رفته و ماوقع را نقل کرده والی باتفاق جماعت کثیری

از مردم به محل معهود آمده و جسد خلیفه را که بحال اصلی باقی بود معاینه کرده امر داد که در آنجا مقبره عالی بنا کنند[۱] حکایت گارناتی با اینکه موهوم و افسانه است معهذا نقل قول صحیحی است از آنچه که در بلخ شنیده بود مضمون اشعار فارسی نیز بهمین منوال است و بطوریکه ایت[۲] تعریف میکند اشعار را بدور ضریح کنده‌اند بنای کنونی مزار از ابنیه ایست که نسبتاً چندان قدمتی ندارد این بنا را سلطان حسین از اولاد تیمور در سال ۱٤۸۱ (۸۸٦) هجری ساخته‌بنای قدیم‌را چنگیز خان خراب کرده از قراریکه اسفزاری مورخ (ورق ٤٣_a) مینویسد قبر علی مجدداً در سال ۸۸۵ هجری کشف شده مزار با گنبد کبودش یگانه عمارت برجسته شهری است که در نزدیکی مکان مقدس ایجاد گردیده . نایب علی خان والی که مذهب تشیع داشت در سال ۱۸٦٦ مزار شریف را مقر خود قرار داد واز این تاریخ مزار مهمترین شهر ترکستان افغان شد

در قسمت غربی باکتریان قدیم یعنی در مملکت واقعه بین مرغاب و بلخ وضع محل نوعی دیگر است رود آمودر یاقدری پائین‌تر از بلخ بسمت شمال غربی می پیچید از طرف دیگر جبال بسمت جنوب غربی متوجه میشوند بنا بر این فاصله بین رود و منطقه معموریکه متصل بجبال است بمراتب‌زیاد تر میشود البته رودخانهای کوچکی که از دامنه شمالی جبال سرازیر میشوند قبل از اینکه به آمو دریا برسند در ریك زار فرو میروند سر زمین بی آب و شن زار که بین مرغاب و آمودریا واقع است درسمت جنوبی‌خود بزمین‌مرتفع و

---

(۱) В. Бартольд, Туркестан, I, 21-22.

(۲) Yate, Afghanistan, 280-281.

مسطح قره بل که ارتفاع آن از ۳$\frac{1}{2}$ الی ۴ هزار فوت است منتهی میشود از سمت جنوبی خطه مرتفع مزبور رودهای موسوم به شور که مملو از آب شور هستند جاری میشوند قسمتی از این رودخانهای کم آب و شور به قلعه ولی که شعبه مرغاب است ریخته و قسمت دیگر به رود کیسار میریزند که بعد از اتصال با آب میمنه و شیرین تکاب اند خوی نامیده میشود بعضی رودخانهائی که نسبتاً بزرگتر و جزو رشته آبهای مرغاب هستند بدرجه شورند که نه تنها برای شرب ادمیان بلکه جهت شرب اراضی هم بیمصرف میباشند لیکن درسمت جنوبی صحرا (چول) اگر زارعین نتوانند زندگی کنند در هرحال طوایف کوچ نشین ممکن است بسر برند از این حیث بین صحرای واقعه در نزدیکی میمنه و صحرای نزدیکی اندخوی فرقی وجود دارد بدین معنی که در نزدیکی میمنه مراتع بسیار عالی واقع شده در صورتیکه مراتع واقعه در پائین دولت آباد تدریجا باراضی لم‌یزرع و بائری که با ریگ‌های متحرك پر شده مبدل میشود از اطلاعات جغرافیا نویسان عرب معلوم میشود که درعرض هزار سال اخیر دائره منطقه متمدن و معمور بدرجه ناچیز و غیر قابل اهمیتی تنك تر شده درآن زمان هم بین بلخ و مرو صحرای لم یزرع واقع شده بود که قسمتی از آن ریك زار بود آب بلخ آب در شمال شرق تا قریه سیاهگرد واقعه در ۵ فرسخی بلخ میرسید در این زمان هم قریه بهمین‌اسم برقرار و در نزدیکی آن خرابهای شهر قدیم واقع است نهرهائی که در قدیم از بلخ آب کشیده بودند مثل این دوره بسمت شمال غربی متوجه بودند جغرافیا نویسان عرب درضمن تعریف راهی که از بلخ

بولین شهر مهم سمت غرب که اشبورقان و یا شپورقان (در این زمان شبرغان) میرفته در هفت فرسخی بلخ از قریه پر جمعیت و پر آب دستجرد سخن میرانند آب برای این قـریه فقط از بلخ آب میتوانستند بیاورند از آنجا که میگذشت صحرا شروع میشد در پنج فرسخی بلخ قریه سدره واقع بود بنـا بگـفته قدامه (۱۶۲ـ۱۶۱) ابتدا در اینجا یك بوته سدر که نام قریه از آنجهت سدره نامیده میشد (کلمه عربی است) و منزلگاهی در وسط بیابان واقع بود در موقع زلزله سال ۲۰۳ هجری (۸۱۸ـ۸۱۹) چشمه کوچکی که در نزدیکی بوته جاری بود بجوی بزرگی مبدل شده و رو بصحرا جریان یافت و دیری نگذشت که بیشهٔ ظاهر و بعداین قریه تشکیل یافت ازاین قریه تا شبرغان شش فرسخ راه بود بنابراین از بلخ تا شبرغان کلیتاً ۱۸ فرسخ حساب میکردند آقچه و نملیك که اولی تا بامروز بحال شهر مهمی باقی و دومی بشکل خرابه و ویرانه نمایان است تقریباً در جای همان سدره و دستجرد دوره اعراب واقع میباشند در این زمان از منبعی که سرچشمه سیل مخصوص بود ذکری نمیکنند آبهای بلخ آب تا اقچه میرسند بنا بقول ایت [۱] در آنجا آب زیادی که برای شرب اراضی قابلیت دارد بطرف صحرا جاری میشود و فقط برای استفاده از این آب آدم نیست اون پابکال در شمال غرب نملیك واقع بوده ایت (۲۵٤) خرابه های شهرمهمی را بشکل یك سلسله خانهای بزرك ومرتفع مشاهده کرده وپیدا بوده که یکوقتی باغ وتاکستان مخصوصی هر خـانه را احـاطه کـرده بوده احتمال کلی دارد قریه هم که

---

(۱) Yate, Afghanistan, 255. (۲) Ferrier, I, 387.

میگوید یك ساعت قبل از رسیدن به نملیك خرابه هـای شهر قدیم باختری را با تل های بزرگی از آجر مشاهده نمود همان خرابه های فوق‌الذکر را دیده است اگر در اینجا حقیقتاً شهر باختری وجود داشته باید یوکراتیدیه باشد که یوکراتید پادشاه ساخته بود توماشك[1] یوکراتیدیه را در محل خلم قرار میدهـد لیکن کوتشمید[2] کلمات بطلمیوس را. نقل‌میکند که مطابق گفته وی شهر درساحـل یساررود بلخ پائین شهر بلخ واقع بوده این خطه فقط در قرن نوزدهم خالی از سکنه شد و این موقعی بود کـه افغانها این صفحه را بعد از مقاومت‌شدید سکنه‌ازبك مسخر کردند شبورقان درجزو ولایت گوزکان و یا گوزکانان که اعراب جوزجان گویند داخل بود منطقه معمور دو رود خانه که ا ز کوهها سر از یر شده و در ریك زار فـرو میروند در جزو گوزکا ن بود در این ایام رود ها ی مزبور اسامی مخصوصی ندارند و باسم شهرهائیکه در کنار آنها واقع شده ا ند موسومند رودخانه شرقی رامعمولا آب‌شبرغان مینامند رودغربی مرکب است ا ز دو رشته رود خا نه : آ ب قیصر با شعبه آ ب میمنه و شیرین تکای. ـ رود غربی بعد ازاتصال دورودخانه فوق آب اندخوی نامیده میشود ابن نکـته که آیا کوزکان از چه تاریخی مثل یك ولایت مستقل یا بعرصه وجود گذاشته معلوم نیست جغرافیانویسان کلاسیك همچو ولایتی را نمیشناسند باکتریان را بـالا واسطه با
ـد قرار میدهند در قرن دهـم (مقدسی ۲۹۸)
نستند که کوزکان سابقاً ولایت مخصوصی نبود بلکه

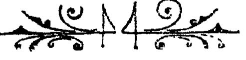
(1) W. Tomaschek, Baktriane.
(2) Gutschmid, 64.

[illegible]

میشود ولی قبل از آن زمان هم وجود داشته خواجه حسن میمندی (۹۹۸ـ۱۰۳۰) وزیر سلطان محمود ازاین دیه بیرون آمده در اواخر قرن دهم در زمان مقدسی (۲۹۸) یهودیه را پایتخت گوزکان میشمردند ازاسم شهر معلوم میشود که جماعت کثیری از قوم یهود در آن زندگی میکردند

جغرافیانویسان قرن دهم چند راه بین بلاد گوزکان تعریف میکنند ولی بذکر بعضی اطلاعات اکتفا کرده و هیچیك از شهرها را مفصلا تعریف نمیکنند ما همینقدر میدانیم که در یهودیه مسجد جامعی بوده دارای دو مناره ولی در گوزکان عموماً رسم احداث مناره معمول نبوده و در زمان ابن حوقل (۳۲۱) امیر و بزرکان و اهالی مدتهای مدیدی ساختن مناره را اجازه نداده و میگفتند که تغییر آداب و رسوم اجدادی مستحسن نیست این ولایت درزمان مقدسی (۲۹۸) هنوز به کثرت جمعیت معروف نبوده در شهرهای واقعه در جبال از وجود باغات و تاکستان سخن میرانند در باب بلادی که مانند شبرغان در جلگه واقع بودند مینویسند که اراضی زراعتی آنها بیشتر و باغات کمتر بوده راجع به شهر اندخود و یا اندخوی که شمالیترین بلاد بود مینویسند شهر کوچکی است درمیان دشت دارای هفت قریه در اینجا کوچ نشینانیکه صاحب گوسفند و شتر هستند زندگی میکنند » از فاریاب تا اند خوی سه روز و از اندخوی تا کرکوه یا کرکی واقعه در امودریا سه روز راه حساب میکردندشهر یار کوزکان درقدیم صاحب لقب گوزگان خداة بود در قرن دهم سلسله بومی آل فریغون که سلاطین آن بامیر ملقب بودند

درگوزکان سلطنت میکردند این سلسله را سلطان محمود غزنوی مخلوع ساخت بعد ها شبورقان و سایر بلاد معمولا در مقدرات بلخ شریك بودند در قرن نوزدهم شبورقان و سرپل و میمنه و اندخوی هریك پایتخت ممالك کوچك ازبك ها بودند و عبارت بودند از شهر و ارك های علیحده که به تمام شهر مسلط بود تمام این بلاد در موقع تسخیر مملکت بدست افاغنه صدمه های سخت دیدند در این زمان از خرابه های شهر ها و عمارات قدیم تقریبا آثاری پدیدار نیست در نزدیکی اندخوی خرابه های وسیعی از شهر قدیم پدیدار است ولی بنا بگفته ایت در اینجاهم آثاری که قدیمتر از قرن چهاردهم باشد دیده نمیشود در تاریخ غالباً از ارك شبورقان سخن میرانند بنا بقول شرف الدین (ج ا ص ۲۲۱) این ارك همان قلعه سفید دز است که در شاهنامه فردوسی ذکر شده است از قراریکه توماشك[۱] مینویسد شبورقان شهر باکتری سوروکانا (Surogana) است که در تالیفات جغرافیانویسان کلاسیك دیده میشود بنا بقول اصطخری (۲۷۱) و ابن حوقل (۳۲۲) ولایت کوزگان معروف به چرمهائی بوده که از آنجا بسایر نقاط خراسان میبردند



(۱) W. Tomaschek, Baktriane.

مرو و جریان مرغاب

گوزگان از سمت غرب محدود به واحه مرغاب و شعبه های آن بود که درقدیم مرکیانا میخواندند مرغاب که مهمترین رود های تمام این صفحه است بمراتب بیش از رود های مجاور بطرف شمال جریان دارد وقسمتی از جریان آن ازوسط صحرای ریکزار میگذرد منطقه معموری که در بقیه مسیر رود واقع شده محوطه کوچکی را اشغال کرده است بدین جهت راه بین مرو و بلخ که مهمترین بلاد خراسان عرب محسوب میشدند بدواً از مرو در امتداد مرغاب رو بسمت جنوب تا جبال رفته و بعد در امتداد جبال از راه فاریاب (یعنی دولت آباد) و شبورقان بطرف شمال شرق ممتد میشد شهر طالقان در قسمت شرقی حوضهٔ مرغاب واقع شده بود و مسافت بین طالقان و مرو رود که در ساحل مرغاب بود و فاریاب یعنی دولت آباد بیك اندازه یعنی سه روز راه بود این مسئله که آیا مرورود وطالقان در کجا واقع بودند هنوز مختلف فیه است تاکنون این قضیه کاملاً حل نشده که آیا مرو رود درمحل مروچاق کنونی واقع بوده یا قدری جنوبیتر درمحل بالامرغاب تفصیل خط سیر جغرافیا نویسان عرب ظاهراً بر له بالامرغاب شهادت میدهند از جمله نقاط واقعه در این خط قصر احنف ابن قیس است که از آنجا راه مستقیمی از مرغاب به بلخ میرفت و ممکن است که در محل دیه کوچك ترکمن نشین موسوم به قراول خانه واقعه در نزدیکی محل ریختن رود قلعه ولی به مرغاب واقع بود در نزدیکی این دیه

تپه هائی با قطعات آجری و سائر آثار عمارت پدیدار است[1] درشش میلی بالا مرغاب مدخل درهٔ بطول ۱۴ میل واقع است و ظاهراً این دره همان است که قدامه جغرافیانویس (۱۶۱) از آن سخن میراند در نزدیکی مدخل شمالی و همینطور مدخل جنوبی برجها ی سنگی بالای تخته سنگها واقع شده که محافظت معبر را میکنند برج شمالی ظاهراً همان « قلعه عمرو » جغرافیانویسان عرب است کلمات قدامه که مدخل دره در یك فرسخی مرو رود واقع شده بوّد بیش از سائر مآخذ بر له بالامرغاب و بر علیه مرو چاق دلالت میکنند تا آن اندازه که از روی نکارشات و تعریفات ایت میتوان قضاوت نمود در راهی که از مروچاق به قراول خانه میرود هیچگونه دره واقع نشده است راه مزبور در طول ساحل یمین رودخانه و از پای تپه ها عبور کرده و دومرتبه رشته این تپه‌هارا تقاطع میکند دلیل ذیل هرچندکه کمتر اساس دارد لیکن خالی از اهمیت نیست شرف الدین یزدی (ج ۱ ص ۳۱۱) راجع به مرو رود میگوید که در زمان وی آنجا را مرغاب مینامیدند مروچاق تا آن اندازه که معلوم است بدین اسم نامیده نمیشده از طرف دیگر بالامرغاب گاهی مرغاب نامیده میشده چنانکه فریه سیاح در سال ۱۸۴۵ آنجارا بهمین اسم نامیده است[2]

اما مغاره هائی که مسکن آدمیان بوده و در تعریفات قدامه ذکر میشود در این زمان هم در وادی مرغاب اغلب غارهائی در میان تخته سنگها دیده میشود ابت (۲۲۲-۲۲۳) راجع به بعضی از آنان که در ساحل یسار رود واقع است تحقیقاتی کرده ولی چیزجالب توجهی بدست

J. P. Ferrier. I, 368. (۲) Yate, Afghanistan, 121. (۱)

نیاورده است بنا بگفته ایت در این مغاره‌ها اکنون چیزی وجود ندارد که بتوان از روی آن وضع زندگانی ساکنین این مغاره ها را استنباط نمود راجع بمغاره های واقعه در جای دیگر مرغاب یعنی در نزدیکی پنجده وحدود خاك روس تحقیقات مفصلتری بعمل آمده کاپیتان انگلیسی[۱] شرح مغاره ها را با نقشه آنها ذکر کرده است مغاره ها را در کوهها دو طبقه از سنك کنده اند طبقه زیرین مرکب است از یك دالان وچندین حجره که درطرفین تقریباً بیك اندازه واقع شده وهر حجره چاهی دارد در طبقه بالا سه حجره دیگر قرار گرفته است در هیچ جا کتیبه هائی دیده نشدمغاره‌های طبقه زیرین بکلی خالی بودولی بدرجهٔ خوب محفوظ مانده که گویا ساکنین آن تازه آنجارا ترك گفته‌اند

بعد از خروج از دره ظاهراً راه رو بسمت علیای مرغاب میرفته و بعد مجدداً روبشمال و بیکی از وادیهای واقعه در طرفین و از وسط سلسله جبال تیر بند ترکستان ووادی رود قره جنگل به قلعه ولی میرفته طالقان بنا بقول اصطخری (۲۷۰) در محل کوهستانی واقع بود و برطبق گفته یعقوبی (۲۸۷) که اطلاعات تاریکی راجع باین صفحات داشته در وسط دو کوه بزرگ واقع شده بود طالقان ممکن بود که یا در نزدیکی قلعه تخت خاتون و یا در محل قلعه قدیمی قورماخ و جنب صفحه جنوبی وادی قلعه ولی واقع شده باشد قور ماخ تا نیمه قرن نوزدهم قلعه عمده ساکنین جدید این سر زمین یعنی جمشیدیها بود اگر در اینجا ارکی واقع بود پس خود شهر ممکن بود محوطه را تارود قلعه ولی اشغال کند و ممکن است تپه هائی که ایت (۲۱۱) درضمن

(۱) de Laessoë, Proceedings of th R, G. S. 1885 (584-588).

توصیف این محل ذکر میکنند در جزو شهر داخلی باشند ارك طالقان که موسوم به نصرت کوه بود. و در تاریخ اسفار چنگیز خان مذکور گردیده شش ماه در مقابل قشون مغول مدافعه کرد در قرن نهم شهر بدرجه بزرك بود که دو مسجد جامع داشت طالقان معروف به پارچه های پشمی خود بود (یعقوبی) ولایت کوهستانی قسمت علیای مرغاب به غرج یا غرچستان (غرشستان) موسوم بود اهالی این ولایت را غرچ میگفتند غرچ یك اصطلاح قومی است که تا بامروز بشکل غلج در آسیای وسطی باقی مانده که در مورد سکنهٔ آریائی ولایات کوهستانی سمت علیای آمو دریا استعمال میکنند این اصطلاح بعقیده توماشك از کلمه gar (کوه) زبان باکتری قدیم مشتق میباشد اینکه در هر دو مورد یك کلمه استعمال شده از اینجا معلوم است که کلمه غرچستان در مورد ولایت کوهستانی زر افشان علیا هم استعمال میکردند سمعانی نویسنده قرن دوازدهم از یك دیهی سخن میراند که در «غرچستان سمرقند» واقع بود[۱] این ولایت (غرچستان مرغاب) ملوك مخصوصی داشت که صاحب لقب شار بودند اصطخری (۲۷۱ ـ ۲۷۲) و ابن حوقل (۳۲۳) از دو شهر عمده این ولایت نام میبرند که یکی از آنها بیشین (جوزجانی افشین میخواند) در سمت شرقی و یمین مرغاب بفاصله یك روز راه بالای دیزه (قریه دیزه در انتهای جنوبی دره فوق‌الذکر واقع بود) و دیگر شهر شورمین که در جبال و بفاصله یکروز راه درجنوب شهر اولی واقع بودند در قرن دهم دین اسلام در غرچستان منتشر بود لیکن هنوز ملوك محلی سلطنت داشتند در اواخر

---

(۱) В. Бартольд, Туркестан, 130, و نیز مقاله Marquart در ZMDG XVIX, 666.

قرن دهم در زمان مقدسی (۳۱٤) مروورودهم در جزو قلمرو ملوك غرچستان داخل بود سلسله بومی غرچستان‌در قرن یازدهم بدست سلطان محمود غزنوی مخلوع گردید

در این زمان وضع صفحه مرغاب نسبت بدوره جغرافیانویسان عرب بکلی دگرگونه است ایت (۲۲٤) این قضیه را مورد توجه‌قرار میدهد که جغرافیانویسان عرب از باغات مرو رود سخن میرانند و حال آنکه امروز نه در مروچاق و نه در بالا مرغاب درخت که سهل است بوته‌هم وجود ندارد اهالی کوچ نشین این ولایت که جمشیدیهای اریائی وترا کمه ترك نژاد میباشند هردو بیك درجه کمترمشغول باغبانی هستند در صورتیکه باغبانی از مردمانیکه مایل بزندگانی تخته قاپو نیستند بیش از عمل زراعت فدا کاری میخواهد

در هیچ زمان یك منطقه سراسر معموری‌در مرغاب نبوده صخره های مرتفعی که در بعضی نقاط ومخصوصاً در امتداد ساحل‌یسار مستقیماً با رود خانه متصل‌شده و سواحل آنرا بچند وادی منقسم‌میسازند مانع از آن است که منطقه ممتد معموری وجود داشته باشد وادی مروچاق در سه میلی شمال قلعه کنونی مروچاق که در آنجا از هردو طرف تپه ها برود خانه میرسند تمام میشود بعد از وادی‌مروچاق واحه آباد مرغاب پنجده است (ترا کمه این نام را تحریف و پندی کرده اند) پنجده بنا به تعریف است (۱۸٤) عبارت از یك وادی ممتد و بارنکی است که ۲۵ میل طول آن و تقریباً دو میل حد وسط عرض آن میباشد بطوریکه کاپیتان de Laessoë[1] تعریف میکند

Proceedings, 589. (۱)

خرابه های شهر بزرك در جنوب قریه پنجده قدیم نمایان است این
خرابه‌ها در ساحل یمین محاذی پنجده قدیم و پائین هم دیده میشود
تا آن اندازه که معلوم شده است پنجده‌باین عنوان برای اولین دفعه
دراوایل قرن سیزدهم در کتاب یاقوت مذکور گردیده[۱] در دوره تیمور
تراکمه این نام ایرانی را به پندی مبدل کردند (شرف الدین ج ۱ ص
۳۵۳) در این زمان مقدار اراضی مزروعه در وادی پنجده فوق‌العاده
ناچیز است بطوریکه ایت (۱۸۹) اشاره میکند وادی پنجده قادر
نیست که آذوقه سکنه خودرا تهیه کند و تا موقع تعیین سرحدات
در سال ۱۸۸۵ از میمنه به پنجده غله میاورد ند در این زمان دیه
عمده صفحه پنجده قریه تخته بازار است که نقطه سرحدی قلمرو
روس است و امیر افغانستان باتباع خود اجازه میداد که برای تجارت
بدانجا روند راه آهن تا این‌مکان نمیرسد وفقط تاپل خشتی (بفارسی)
وطاش کپرو (بترکی) واقعه بر رود کشك نزدیکی جائیکه این رودخانه
به مرغاب میریزد امتداد یافته و از آن ببعد از وادی کشك بطرف
سرحد افغانستان میرود

صفحه آباد پنجده از منطقه معمور مرو بواسطه صحرای‌ریکزار
وسیعی جدا شده که در قرن نهم و دهم نیز همین صحرا را می بینم
در این زمان آبا دی ساری یازی که اکنون ایستکاه راه آهن
است سرحد منطقه معمور پنجده محسوب میشود پیشکوههای خاکی
و تپه هائی سنکلاخ تقریباً تا هفتاد ورست دیگر تا پستخانه چارواخ
ادامه دارد درقرون وسطی جنوبیترین نقطه که درقید بستگی مرو بود

(۱) В. Жуковскій, Развалины Стараго Мерва, 40.

دِیه قرینین محسوب میشد که در ۲۵ فرسخی مرو واقع و اسم خاص آن برکدیز بود و عربها ازآنجائیکه‌کاه در جزو مرو وکاه درجزو مرورود بود قرینین نامیدند دیه مزبور در روی تپه بلندی در کنار رودخانه واقع بود صحاری مزروعه در اینجا دیده نمیشد و شغل آتش پرستانی که دراین سرزمین سکونت داشتند آن بود که الاغهای خودرا به‌مسافرین کرایه میدادند پروفسور ژوکوسکی [۱] ظاهراً از روی اساس و دلائلی قرینین را در جای کنونی امام بابا قرار میدهد که در سی ورستی پائین ساری یازی واقع و در آنجا بالای تپه مرتفعی یك کاروانسرای قدیمی و در پائین آن قبرستان قدیمی از مسلمانان دیده میشود علاوه بر قرینین در قرن دهم چند آبادی دیگر که پائین تر از آنجا قرارگرفته بودند فقط عبارت از چند پستخانه و کاروانسرا بودند حتی درباب منزل دوم که از مرو به مرورود میرفت یعنی در مورد محوطه که در شش فرسخی بین فازقدیم و ۷ فرسخی مرو ودیه مهدی‌آباد واقع بودمینویسند که این راه از وسط صحرای لم یزرع عبور میکرد (قدامه ۱۶۰) در این زمان بطوریکه پروفسور ژوکوسکی تعریف میکند (مرو ۱۷۵) راه پستی عالی از آنجا عبور میکند ونهرهای عمیق قدیم وقنوات متعددی راه را تقاطع میکنند راه از وسط اراضی که ذرت و خربزه زراعت میکنند و گاهی ازوسط جنگل های وسیعی که ازچوب توغ پوشیده‌شده عبور میکند « نهرهای زراعتی قدیم منسوب بزمان بعد از جغرافیانویسان عرب است و شاید مربوط بدوره ترقی و تعالی مرو در قرن پانزدهم در زمان سلطنت تیموریان میباشد حدس اخیر بیشتر مقرون بصواب

---

(۱) Мервъ, 181.

است چه اسفزاری مورخ هراتی که در سال ۱۴۹۲ مینوشته میگوید که در دوره سلطنت سلطان حسین که در سال ۱۴۶۹ بتخت سلطنت جلوس نمود بواسطه قنوات جدیدالاحداث منطقه معمور بین بالامرغاب و مرو و همچنین بین مرو وسرخس توسعه عمده یافت مورخ نامبرده اظهار میدارد که در هر یك از این صفحات اراضی که سابق بر این بائر و لم یزرع بود مشروب و مزروع گردید بطوریکه بین بلاد فوق‌الذکر یك منطقه سراسر آباد و معموری تشکیل یافت لیکن این روایت مشکل قرین صحت باشد (ژوکوسکی ص ۷۱).

مرو و واحه آن عجالتاً یگانه ولایتی است در آسیای وسطی که در باب آن تحقیقات تاریخی و جغرافیائی مفصلی که عبارت از کتاب مبسوط پروفسور ژوکوسکی «خرابه های مرو قدیم» باشد وجود دارد شهر مرو در تمام طول قرون وسطی در سمت شرقی واحه واقع بود موجودیت مرو بسته بوجود سدی بود که در این زمان به سلطان بند معروف و در چندی قبل دوباره ترمیم ودائر گردیده است سد مذکور که برای اولین دفعه در قرن دهم نام آنراذکر میکنند چند مرتبه گاهی بواسطه آب مرغاب و گاهی بدست فاتحین مرو که میخواستند شهررا بواسطه محرومیت از آب مجبور به تسلیم سازند خراب گردید (ژوکوسکی ص ۱۷۴ـ۱۷۵) در وسط راه بین سد و شهر مرو دیه زرق واقع بود که در آنجا نهر بزرگ به انهار کوچك منقسم میشد در اینجا آسیابی بود که یزدگرد سوم آخرین پادشاه سلسله ساسانیان را در آنجا بقتل رسانیدند پروفسور ژوکوسکی قریه مزبور را در جای خرابه های کنونی ترکمن قلعه قرار میدهد خود شهر بطوریکه پروفسور ژوکوسکی

ثابت کرده است تدریجاً بسمت غرب منتقل میشده

قدیمترین خرابه های شهر قدیم درکافر قلعه است (مروص ۱۱۱ و بعد) بطوریکه پروفسور ژوکوسکی ثابت کرده است کافرقلعه در قرن دهم شهرستان یعنی شهر داخلی مرو بوده وسعت شهر بامحلات حوالی شهر تقریباً چهل ورست مربع بود در قرن دهم که خراسان وماوراء ـ النهر در تحت سلطنت یك سلسله درآمد شهر اهمیت نظامی خود را فاقد گردید و در همان دوره ارك شهر بحال خراب و ویران افتاده بود شهرستان چهار دروازه داشت پروفسور ژوکوسکی دروازه های شهر را در دیوارهای غربی وشرقی شهر قرار میدهد یعنی بهمان شکلی که در ازمنه بعد مرسوم بود لیکن در سائر بلاد بزرگ آسیای وسطی (بلخ هرات سمرقند) که هر یك دارای شهرستانی با چهار دروازه بود دروازه ها را روبچهار سمت عالم ساخته بودند و این حدس که درمرو نوع دیگر بود مشکل اساس داشته باشد زیرا در مرو چهار راه باهم تقاطع میکردند : راه سرخس وخوارزم و بخارا ومروروود

از قرار معلوم در شمال و یا سمت شمال شرقی خرابه های دیگری دیده میشدند که بر « مرو قدیم » موسوم و زیر ریك مانده بودند حتی در قرن پانزدهم بطوریکه نویسنده حافظ ابرو شهادت میدهد در موقع باد شدید که ریکها را با خود میبرد در آنجا آثار دیوار وابنیه نمایان میگردید در سمت غربی خرابه های شهر قدیم کافر قلعه شهر دیگری موسوم به سلطان قلعه واقع بود (مرو ص ۱۱۹ و بعد) درمرکزمربع داخلی خرابه های عمارت گنبدوار بزرگی واقع است که همان مقبره سلطان سنجر میباشد خرابه‌هاي سلطان بلاغ آثار مرو دردوره سلاجقه

است که دیوار آنرا ملکشاه ساخته بود و این عمارت مرتفع مقبره سلطان سنجر (بکسرسین) و یا سنجر (بفتح سین) است که در سال ١١٥٧ وفات یافت سلطان سنجر این مقبره را در زمان حیات خود ساخته بود وحتی در قرن سیزدهم بطوریکه رشیدالدین مورخ مینویسد مرتفعترین عمارت مسلمین عالم محسوب میشد[١]

مغولها درسال ١٢٢٢ مرو را خراب کردند پروفسور ژوکوسکی (مرو ١٧٣) چنین حدس میزند که اردوگاه مغول درجای خرابه‌های واقعه در شایم قلعه (در جنوب غربی کافر قلعه) واقع بود در سال ١٤٠٩ شاهرخ ابن تیمور در جای جدیدی شهر مرو را بنا کرد آثار این شهر خرابه های بایرام علی و عبد الله خان میباشند که بهم متصل و ازحیث حدود و وسعت از پیشیان بمراتب کوچکترند

پروفسور ژوکوسکی راجع بقراء واحه مرو نیز اطلاعاتی جمع آوری کرده است و از روی این اطلاعات معلوم میشود که این واحه در قرون وسطی هم مثل امروز محوطه کوچکی رو بچهار سمت شهر اشغال کرده بود راجع بسرحد جنوبی این واحه در فوق ذکری شد از طرف سمت شمال شرقی شهر راهی به بلخ میرفت در پنج فرسخی شهر قریه کشماهن (کشمیهن) که حالیه به کشیمان معروف است واقع بود از اینجا ریك زار شروع میشد واز کشمیهن تاساحل آمودریا فقط پستخانه ها را نام میبرند در سمت چپ راه بفاصله یك فرسخ از کشمیهن دیه هرمز فره واقع بود که بعد مخفف کرده مسفرا نامیدند (در پنج فرسخی مرو) راه خوارزم که از وسط ریك زار میگذشت

(١) Le baron C. d'Ohsson, IV. 273.

از این قریه‌میرفت و ریگزار بلافاصله از پس دیه مذکور شروع میشد از سمت جنوب غربی مرو راهی بسرخس میرفت در این راه چند نقطه را نام میبرند و راجع بنقطه دومی یعنی قلعه دندان کن که در ده فرسخی مرو بود مینویسند که در وسط بیابان قرار گرفته بود محوطه خود قلعه بیش از ۵۰۰ گام نبود و در نزدیکی آن محلی برای کاروانیان ساخته بودند (ژوکوسکی مرو ۲۱-۲۲)

موقعیت مجرد مرو و قرب ریگزار تجارت شهر را اتصالا در معرض خطر قرار میداد صیانت وحفظ واحه مرو از تاخت وتاز ایلات کوچ نشین فقط درادوار نادره دولت‌های مقتدر میسر میشد همین است علت انحطاط و تنزل شهر که در ابتدا بر سر شاهراه بزرگ از آسیای غربی بآسیای شرقی واقع بود در این سرزمین در قرن سوم قبل‌ازمیلاد انتیوخ سوتر (۲۸۰-۲۶۱) شهر انطاکیه را بنا کرده و بدور واحه دیواری بطول ۱۵۰۰ و یاچهل میل جغرافی بنا کرد پروفسور ژوکوسکی (۴-۵) باستناد نکته فوق ثابت میکند که محوطه واحه در آنزمان بقدر این ایام بود تاخت و تاز عشایر میبایستی که از اهمیت تجارتی مرو کاسته باشند ایزیدورخارا کسی که نگارشاتش مقارن میلاد

از راهی که از مرو سوی آمودریا میرود ذکری نمیکند و تجارتی که مؤلف مذکورتعریف کرده است تا مرغاب میرسیده (احتمال قوی دارد تا نزدیکی مروالرود زمان بعد) و از آنجا رو بجنوب بسمت هرات کنونی میرفت بعقیده پروفسورژوکوسکی در جای مروورود شهر اسکندریه مرکیانا واقع بوده که اسکندر مقدونی ساخته بود راجع به مرو دوره ساسانیان اطلاعی در دست نیست مگرقول مختصرمؤلف شامی

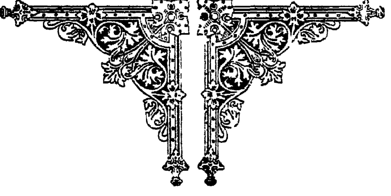
قرن هفتم که پروفسور ژوکوسکی (٨) نقل کرده است مطابق روایت مذکور واحه مرو در آن زمان محاط بدیواری بود که محیط دائره آن ١٢ فرسخ بود امرای عرب خراسان غالباً در مرو زندگی میکردند بطوریکه پروفسور ژوکوسکی (١٠) اشاره میکند مرو یك مرکز طبیعی بود که اعراب استیلا و اقتدار خود را از آنجا بداخله ترکستان بسط و توسعه میدادند

انحطاط وتنزل شهر تا یکدرجه اززمانی مشهود میگردد که طاهریان پایتخت خراسان را به نیشابور انتقال دادند و با اینکه درقرن دوازدهم سلطان سنجر در مرو اقامت گزیده بود معهذا نیشابور تا حمله مغول مهمترین شهر خراسان بود ولی در آن زمان هم شاهراه تجارتی ازمرو می گذشت یعنی بنحویکه جغرافیا نویسان عرب درقرن نهم ودهم از ابن خرداد ببعد تعریف میکنند از بغداد راه از طریق همدان و ری به نیشابور از آنجا از طریق سرخس به مرو میرفت و در مرو راه دو شعبه میشد یك راه رو بشمال شرق به بخارا و سمرقند و راه دیگر رو بجنوب شرق به مرو رود و بلخ میرفت فقط سامانیان موفق باستحکام امنیت و انتظامات در راه گردیدند قبل از سامانیان یعنی در قرن نهم بنا بگفته یعقوبی جغرافیا نویس (ژوکوسکی ص ١٤) جنب هر یك از منازل راه سرخس به مرو که از وسط صحرا میگذشت قلعه ساخته بودند و در این قلاع اهالی از تاخت و تاز ترکها که اغلب به بعضی از این منازل هجوم میاوردند دفاع میکردند

در سنه ١٢٢١ مغولها مرو را خراب کردند و دیگر شهر نتوانست از ضربت این قتل و غارت قد علم کند در سال ١٢٥٠

ارغون حکمروای مغول بعضی ابنیهٔ دردیه رازق آباد درجنوب شهر بنا کرد (ترکستان قسمت اول ۱۱۷) در آن زمان قریه ماهان واقعه در سه فرسخی مرو نقطه مهم واحه واقع گردید و در قرن چهاردهم در دوره تیمور پادشاه ترکمن نژاد مخصوصی از خود داشت بر اثر تنزل مرو شهر هرات رو بترقی گذاشت و با اینکه هرات هم بدست مغولها خراب و ویران گردید معهذا در زمان همان او غدی خان جانشین چنگیز خان ترمیم یافت ترمیم و تجدید عمارت مرو فقط بسال ۱۴۰۹ انجام گرفت و این شهر جدید مرو از حیث وسعت و بزرگی بمراتب کوچکتر از مرو دوره قبل از مغول بود هرات در دوره تیموریان شهر مهم خراسان و پایتخت مقتدر ترین نمایندگان این سلسله بود پس از آنکه صفویه دولت جدید ایران را تشکیل دادند مرو (با واحه آن) غالباً معرض حملات ازبك های بخارا و خیوه و همینطور ترکمن های مطیع خیوه که بتدریج تمام ولایات سواحل مرغاب را اشغال کرده بودند واقع میشد بدین جهت تجارت ایران با ماوراءالنهر از راه قوسی هرات بجریان افتاد و هرات مهمترین مرکز تجارتی آسیای وسطی گردید حکمرانان هرات از زمان سلسله کرت ها در قرون وسطی تافرمانفرمایان افغان در قرن نوزدهم همواره ساعی بودند تمام ولایات را تا مرغاب وهمچنین منطقه معمور این رودخانه را مطیع خود سازند وکاهی هم موفق میشدند درقرن نوزدهم قضایا وکیفیات همیشه بحال افاغنه مساعد نبود در حدود عشر چهارم قرن نوزدهم که ایرانیان هرات را محاصره کرده بودند خوانین خیوه تمام وادی مرغاب را تا پنجده و وادی کشك را تا قلعه مور مطیع خود ساختند از نیمه قرن نوزدهم ببعد

نزاع بر سر تصرف ادی مرغاب فقط بین طوایف مختلفه ترکمن ادامه داشت طایفه سارق که در تحت فشار طایفه تکین از مرو خارج گشته بودند پنجده ومروچاق را متصرف شدند در سال ۱۸۶۰ دولت ایران به مرو قشونکشی کرد ولی هیچگونه موفقیتی نیافت پیشرفت روسها از شمال وحرکت افاغنه از جنوب بیشتر قرین موفقیت گردید در سال ۱۸۸٤ تصرف مرو بدست روسها وبالامرغاب ومروچاق بدست‌افاغنه دریك موقع واقع گردید و همین پیش آمد موجب اختلاف سرحدی‌شد که نزدیك بود منجر بجنك روس و انکلیس بشود این مصادمه منتهی بدان شد که افغانها بر اثراصرار دولت روس ازپنجده صرف نظر کردند



هرات و جریان هریرود

جغرافیا نویسان عرب راهھائی را که وادی مرغاب را با وادی رود مهم دیگر یعنی هریرود متصل میکنند و هرات هم دراین دومی واقع بوده بتفصیل شرح نمیدهند از هرات رو بشمال شرق تا مرو شش روز و از هرات رو بشمال غرب تا سرخس پنجروز راه حساب میکردند مملکت بین هرات و مروروود را کنج رستاق و ولایت بین هرات و سرخس را بادغیس مینامیدند بعدها کلمه بادغیس بسط معنی یافته و به تمام قسمت شمال غربی افغانستان کنونی اطلاق میشد (حافظ ابرو در قرن پانزدهم تمام ولایت بین هریرود و مرغاب را بادغیس مینامد) درکنج رستاق و همچنین در بادغیس ۰از چند شهر نام میبرند که اهمیت بزرگی نداشتند ازسمت جنوب غربی دورودخانه کوچك یعنی کشك وکاشان به مرغاب میریزند این دو رودخانه چندان بکثرت آب معروف نبوده وگاهی در تابستان درقسمت سفلی مسیل خود بکلی خشك میشدند در دوره جغرافیانویسان عرب آب این دو رودخانه برای شرب مصنوعی اراضی کفایت نمیداده درکنج رستاق و همینطور در بادغیس اراضی زراعتی فقط با آب باران و یا آب چاه مشروب میشدند شرب اراضی زراعتی با آب باران غالباً درنقاط کوهستانی معمول است که باران بیش از جلگه میبارد واین قسم کشت و زرع را زراعت بهاری گویند

قسمت شمال غربی افغانستان موضوع تحقیقات مبسوط اعضای کمسیون سرحدی انگلیس در سال ۱۸۸۵–۸۶ واقع گردید راه عمده

از هرات به مرو در قرون وسطی ظاهراً از وادی کشك عبور میکرده و نه از وادی کاشان چنانکه خرابه های متعدد سواحل کشك و پل‌قدیم در آبادی چهل دختران که اغلب در تاریخ تیمور وتیموریان ذکر میشود دال بر این مطلب است[1] در دوازده میلی (انکلیس) شمال چهل‌دختران پست کشك روس واقع شده است در کشك نزدیکی آبادی کنونی قلعه مور شهر بغشور واقع بود که از آنجا علاوه بر راه هرات به مرو رود راهی هم ازمرغاب وقلعه احنف (در این زمان قراول‌خانه) بطرف غرب و بادغیس میرفت خرابه های بغشور محوطه بزرگی را اشغال کرده اند در وسط این محوطه بر روی تپه مصنوعی و مرتفعی آثار قلعه قدیم که از آجر ساخته اند نمایان است یك راه دیگری از قسمت علیای مرغاب و از بلاد غرجستان به هرات ذکر میکنند که از قریه کروخ که در این زمان هم برقرار است (در شمال شرقی هرات) میگذشته جبالی که بین هریرود و رشته انهار مرغاب قاسم آب بودند در قدیم باسم پاروپامیس معروف بودند این اسم راجغرافیا نویسان معاصرهم غالباً استعمال‌میکنند برای تمام این رشته جبال کلمه بومی مخصوصی نیست ولی هرسلسله کوهی نام خاصی دارد مثلاً رشته غربی که از شمال بوادی هرات محدوداست به کیتو و یا کوه بابا موسوم است ارتفاع سلسله عمده تقریباً بده هزار فوت میرسد و تدریجاً رو بشرق بالا میرود گردنه های کوهستانی بسی سراشیب است ولی با اینحال انگلیس ها بدون زحمت زیاد بنه سنگین خود را بدانجا حمل کرده بودند از طرف شمال غرب راه هرات کاملاً مفتوح است در این زمان دامنه های شمالی جبال را اقوام کوچ نشین

(۱) Yate, Afghanistan, 222.

و نیمه کوچ نشین اشغال کرده اند یعنی جمشیدیها که چنانکه فوقاً دیده شد از نژاد ایرانی هستند و طائفه هزاره که از اقوام مغولهائی هستند که در قرن سیزدهم بدین سر زمین آمده و ایرانی شده اند قریه عمده جمشیدیها کشك و دیه عمده هزاره ها قلعه نو است که در ساحل کاشان واقع شده قلعه نو در قرن نوزدهم مقر فرمانروای مستقل هزاره بود محوطه مزارعی که شرب مصنوعی وطبیعی (دیمی) دارند بمراتب کمتر از زمان پیش است وجود خرابه های زیاد میرساند که این سرزمین درزمان سابق بهتر ازاین دوره مسکون ومعمور بوده بادغیس بواسطه مراتع عالیه خود همیشه کوچ نشینان را بسوی خود جلب میکرده و بدین جهت در اینجا ممکن نبود که تمدن ساکن (تخته قاپو) ترقی کند در سال ۱۲۷۰ برای خاطر بادغیس نائره جنگ بین مغولهای آسیای وسطی و ایران مشتعل گردید فزیه سیاح (ج۱ ص۳٦٤) مراتع واقعه درنزدیکی قلعه نو را بهترین مراتع تمام آسیا مینامد

مسلمین اسکندرکبیر را بانی هرات و مرو میدانستند دراینصورت روایات مورخین یونان راجع به بنای شهراسکندریه درولایات آریامؤید داستان فوق الذکر است بطلیموس تحت عنوان (Aria metropolis) همچنین ایزیدورخاراکسی غیر ازشهر آرتاکوان پایتخت قدیم بومی از این شهرهم نام میبرند بدین جهت محل وقوع شهر آرتاکوان بین علما موضوع بحث بود بعقیده توماشك شهرآرتاکوان در جای ارك هرات واقع بوده که بعدها در زمان سلسله کرت (قرن ۱۳ـ۱٤) باسم اختیارالدین معروف گردید بواسطه حاصلخیزی فوق العاده هریرود شهرهرات دردوره سامانیان با اینکه از راههای بزرگ تجارتی درکنار واقع شده بود معهذا

[illegible]

مثل همه جا از کل بود سنگی که برای سنك فرش لازم بود از کوه های واقعه در نیم فرسخی شهر میاوردند کوهها در آن زمان هم عاری از جنکل بود و برای سوخت بوته های دشتی را که از هریرود رو به جنوب امتداد داشت بکار میبردند معبدآتش پرستان در قله کوه وکلیسای ترسایان بین کوه وشهر واقع بودند پارچه های هرات معروف ومخصوصاً بعد ها در دوره مغول یکنوع پارچه زر بفتی را که راه راه ودارای تصاویر بود بس گرانبها میداشتند از هرات مقدار کثیری کشمش ویسته و عسل و سائر تنقلات بخارج حمل میکردند در این زمان نیز اشجار میوه در دامنه های جنوبی جبالی که از شمال به وادی هریرود محدود است در کثرت وفور میباشد

تاریخ هرات در دوره قبل ازمغول چندان جالب توجه‌نیست : شهر معمولا در مقدرات سائر قسمت خراسان شریك بود و در هیچ زمان مقر شهر یاران مستقل و مقتدر ی نبود هرات بواسطه موقعیت جغرافیائی خود قبل از سائر بلاد خراسان بتصرف ملوك ولایت کوهستانی غور در آمد هریرود و رودخانهائیکه بسمت جنوب غرب‌و سیستان جاری میشوند از این ولایت بیرون می آیند در سمت شرقی هرات از چند دیه نام میبرند که ماراباد (در نقشه های جدید مروه) و اوفه (در نقشه های امروزی اوبه) از آن جمله است در فاصله دو روز راه از اوفه قریه چشت واقع بود و از آنجا داخل ولایت غور میشدند که به قلمروسلسله ابوداود وکوزکان وغرچستان و ولایت هرات تا فراوه و یا فراه محدود بود جغرافیا نویسان قرن دهم غور را یکانه ولایتی می نامندکه از هر طرف به ممالك اسلامی محاط و تا انتحال

سکنه آنجا کافر بودند همین واقعه که این کوهستا نیان مدت مدیدی
در مقابل فاتحین اسلامی مقاومت نمودند میرساند که به مملکت غور
دست رسی نبود بنا بگفته فریه (ج ۲ ص ۱۵) تمام این مملکت
کوهستانی را میتوان در منزله قلعه عظیمی دانست که در مرکز و
مرتفعترین نقاط سر زمین بلند و بزرك آسیا ساخته اند بقول
اصطخری (۲۷۵) در زمان سامانیان از اهالی غور فقط کسانی پیرو
اسلام آنهم بصورت ظاهر بودند که در جوار ممالك اسلامی سکونت
داشتند حغرافیا نویس ایرانی که در قرن دهم میزیسته منو سدکه
پادشاه غور که لقب غورشاه داشت مطیع سلاطین ال فریغون جوزجان
گردید و پس از آن قسمت زیاد کوهستانیان دین اسلام قبول کردند
اول کسی که وارد داخله مملکت غور گردید سلطان مسعود بود که
در دوره سلطنت پدر خود سلطان محمود در سنه ۱۰۲۰ که در آن
زمان مسعود امارت هراث را داشت بدین امر فائق آمد بیهقی مورخ
(۱۲۸ — ۱۳٤) تفصیل این سفر را شرح داده است سفر سلطان
مسعود به تسخیر چند دیه و قلعه غور و انقیاد یکی از سلاطین غور
که اتباعش جنکی ترین غوریان محسوب میشدند مسخر گردید مقر
این پادشاه سابقاً پایتخت غور بود ممالك این قسمت تمام مملکترا در
قید اطاعت خود داشت قلاع غوریان غالباً بطورعمده برای حفظ نسوان
و اطفال و اموال در ایام محاربات بنا شده بود زبان غوریان باندازه با
زبان ساکنین جلگه تفاوت داشت که امیر مسعود بتوسط مترجم با آنها

در قرن یازدهم غور ها قبول اسلام نموده و اسما مطیع دولت

غزنوی شدند لیکن در قید سلطنت سلسله سوری که یك سلسله بومی بود باقی بودند و یکی از ملوك این سلسله که در قریه آهنگران غور سلطنت داشت در زمان سلطان محمود اسیر شده و انتحار کرد (قریه آهنگران شاید همان دیهی باشد که حالیه باین اسم در سمت علیای هریرود واقع است) در قرن دوازدهم سلاطین مقتدری از این سلسله بیرون آمدند که ابتدا غزنین و بعــد هرات و قسمتی از خراسان و تمام افغانستال کنونی و قسمتی از هند را مسخر کردند در آن زمان پایتخت غور قلعه فیروزکوه بود که درقسمت علیای هریرود و ظاهراً در نزدیکی آهنگران واقع شده (جوزجانی ١٠٤٧) جای این شهر که در اواخر قرن دوازدهم و اوائل قرن سیزدهم یکــی از پایتخت های دولت مقتدر و مزین بابنیه و عمارات عالیه بود دقیقاً معین نشده زیرا هنوز راجع به قسمت علیای هریرود چندان تحقیقــاتی نکرده اند در سال ١٨٤٥ که فریه (ج ا ص ٤٤٤ ـ ٤٤٥) وارد این سرزمین شده بود یك شاهزاده بومی بوی گفته بود که شهر قدیم شهرك واقعه در نزدیکــی دولت یار پایتخت سابق غور است و همچنین شهر قره باغ را که محاط به خرابه هائی است که در آنجا سکه هائی پیدا میکنند. که بنا بقول صاحب منصب انکلیسی که آنها را رؤیت کرده بود متعلق به اسکندر کبیر میباشد پایتخت غور نامیده بود سلسله که به غوریان معروف است قبل از حمله مغول منقرض گشت قسمت غربی ممالك سلسله غور را سلطان محمد خوارزم شاه مسخر ساخت قلاع کوهستانی غور و غرچستان در مقابل لشگر مغول مقاومت سختی به منصه ظهور رسانیدند

هرات مثل سائر بلاد خراسان درسال ۱۲۲۱ بدست تولوی پسر چنگیز خان گشاده گردید وچون اهالی شهر به طیب خاطرقبل از یورش مغول تسلیم شدندتولوی شهررا عفو کرده وباعدام دوازده هزارنفرساخلوشهرا کتفاورزید ولی درهمین سال پیشرفتهای موقتی جلال الدین خوارزم شاه موجب شورش اهالی شهر برعلیه مغول وباعث محاصره جدیدشهرازطرف مغولها گردید پس ازشش ماه محاصره در سال ۱۲۲۲ شهر مسخر و دستخوش تخریب کامل گردید عساکر مغول در زمان چنگیز خان در خراسان متوقف نشدند و در زمان سلطنت اوغدی مغولها مجبور شدند که ثانیاً این ولایت را متصرف شوند بدین جهت ولایت خراسان مورد خرابی و ویرانی جدید واقع شده و از اینرو دیرتر از ماوراء النهراز صدمه وارده مرمت یافت هرات قبل از سائر بلاد خراسان ترمیم یافت بنا بر بعضی اخبار پارچه های استادان هرات بدرجه مورد پسند خاطر اوغدی خان واقع گردید که وی به صنعتگران هرات اجازه داد بوطن خویش عودت کرده و در آنجا بتاسیس کارخانهای خود همت گمارند در زمان سلطنت منکو (۱۲۵۱ ـ ۱۲۵۹) شمس الدین محمد کرت که اصلاً غور و قلعه خیسار را متصرف بود شهر هرات را بدست آورد اسم خیسار در تالیفات جغرافیا نویسان قرن دهم در بین راه هرات به غور بفاصله دو روز راه از هرات ذکر میشود (اصطخری ۲۸۵) شمس الدین مؤسس سلسله کرت گردید و بنا بر این درهرات دو باره سلسله غوری الاصل استوار شد

رونق هرات مثل مهمترین شهر خراسان از این تاریخ شروع میشود بواسطه خرابی مرو و بلخ راه تجارتی که از آسیای غربی رو

بترکستان چین ازشمال شرق و هندوستان درجنوب شرق میرفت متوجه هرات شد هرات تا زمان اخیر یعنی تا موقع احداث راه آهن ماوراء خزر این اهمیت تجارتی خود را دارا بود شهرهرات بواسطه موقعیت نافع تجارتی همیشه بسرعت و در اندك زمانی از صدمات وارده ازتاخت و تاز های طوایف کوچ نشین و سائر دشمنان خارجی قد علم میکرد بنا بگفته فریه (ج ا ص ۳۱۵ ـ ۳۱٦) هرات نقطه اتصال تمام راه هائی بود که به ممالك عمده آسیا میرفتند

سلسله کرت در تمام مدت استیلای مغول در ایران در هرات سلطنت میکرد. در قرن سیزدهم وچهاردهم فخرالدین کرت (۱۲۸۵ ۱۳۰۷) ارك کنونی هرات را که در سمت شمالی شهر واقع و در آن زمان به اختیارالدین معروف بود بنا نهاد و نیز در دوره سلاطین کرت قلعه دست نیافتنی امان کوه و یا اشکلجه در چهار فرسخی جنوب غربی شهر بناشد مقتدرترین سلاطین آل کرت معزالدین حسین (۱۳۳۱ ـ ۱۳۷۰) بودکه سقوط مغولهای ایران در زمان وی واقع گردید معز ـ الدین حسین تمام ولایات را تا مرغاب در قید اطاعت خود در آورده و از آنجا ولایات شرقی را مورد تاخت و تاز قرار میداد چنانکه در سال ۱۳٦۸ شبورقان را تاراج و غارت کرد معز الدین تا سال ۱۳۵٦ اسماً مطیع آخرین پادشاه سلسله طغاتیمور مغولهای ایران بود و پس ازفوت سلطان مغول پادشاه مستقلی شده و تا زمان مرك در استقلال باقی بود هرچند که در سال ۱۳۵٤ بدست امیر قزغن پادشاه مملکت جغتای مغلوب گردید در زمان غیاث‌الدین پیر علی فرزند معزالدین هرات در سال ۱۳۸۱ بتصرف تیمور درآمد عبدالرزاق سمرقندی مورخ (Л 74 B)

که ماخذ اخبارش حافظ ابرو مورخ خراسانی است شرح مبسوطی راجع به هویت آخرین پادشاه هرات مینویسد و میگوید که غیاث الدین پادشاهی بود حلیم رعایا را آزار نمیکرد و در مدافعه شهر شخصاً مردانگی بمنصه ظهور رسانید ولی غلبه لذائذ نفسانی در وجودش بدرجه بود که قبل از وقت خود را مهیای مواجهه با محاصره نکرده بود و در صدد جمع آوری قشونی برنیامد که بتواند حمله دشمن را دفع کند واطمینان داشت که هر کس برای خاطر زن و فرزند جنك خواهد کرد لیکن تیمور در همان آغاز محاصره وعده داد که جان و مال هرکس که در خانه خود نشسته و در مقاومت مسلحانه شرکت ننماید از تعرض مصون خواهد بود با این وضع کسی باوامر غیاث‌الدین توجهی نمیکرد وچون بوی توصیه کردند که چند نفررا برای عبرت دیگران بمجازات رساندپادشاه تسلیم شهر را به تیمور اصلح دانست تیمور دیوار های داخلی وخارجی شهر را خراب کرده و غرامت بزرگی باهالی تحمیل کرد در سنه۱۳۸۳ بعداز شورش اهالی شهر که قرین موفقیت نگردید تیمور غرامت بزرگتر از اولی از اهالی شهر دریافت نمود غیاث الدین را ابتدا در حکومت هرات باقی گذاشتند ولی در سنه ۱۳۸۲ به سمرقند برده و سال بعد بقتل رسانیدند

هرات بسرعت ازخرابی های وارده قدم علم کرده ودر زمان تیمور و تیموریان پایتخت خراسان بود چند سالی میرانشاه پسر تیمور در این ملك حکمروائی کرده و ازسال ۱۳۹۷ شاهرخ پسردیگر تیمور درمسند سلطنت هرات قرار گرفت شاهرخ بعد از فوت تیمور هم که به تخت سلطنت تمام ممالکت نشست در هرات سکونت داشت در سال ۱۴۱۵

شاهرخ استحکامات هرات را که تیمورخراب کرده بود ترمیم ومستقر ساخت ازسائر سلاطین مقتدر تیموریان سلطان ابوسعید درسال ۱٤٥۸- ۱٤٦۹ و سلطان حسین از ۱٤٦۹ الی ۱۵۰٦ در هرات سکونت اختیار کرده بودند دوره تیموریان درخشانترین ادوار تاریخ هرات است نام شاهرخ و سلطان حسین تا بامروز در خواطرسکنه هرات زنده وورد زبانها است بنا بقول فریه (ج ا ص ۳۳۸) این دو نام معروف همه‌کس و حتی در کلبه های محقر مشهور است و مردم این دو نام را بر زبان جاری نمیسازند مگر با ستایش و احترام بعضی از ابنیه که تا بامروز محفوظ مانده منسوب بدوره تیموریان است در خود شهر فقط یك‌عمارت برجسته جلوه‌گر میباشد و آن مسجد جامع است که در سال ۱۲۰۱ سلطان غیاث‌الدین غوربنا کرده وبعد در دوره‌سلاطین کرت تعمیر وترمیم شده‌است (اسفزاری Л 10a 131 B Л) مسجدجامع در سمت شمال شرقی‌شهر واقع شده است ابنیه و عمارات واقعه در حوالی شهر به زیبائی و قشنگی معروف بودند بهترین این عمارات‌در شمال غربی شهر واقع و معروف به « مصلی » (یعنی محل نماز) بود کلیتاً در حوالی شهر های بزرك محلی را که مسلمین برای برگذارکردن مراسم دو عید بزرك یعنی عید فطر و عید القربان در دهم ذیحجه جمع میشدند مصلی میگفتند مصلی هرات مرکب از سه بنا بود : مدرسه که درزمان ایت فقطدو محراب و چهار مناره از آن باقی مانده بود عمارت گنبد وار که مقابر بعضی از تیموریان در آنجا بود و مسجد بزرك . بنا بقول اسفزاری (Л. 10a 170 B) مسجد ومدرسه را ملکه گوهرشاد بیکم که قبرش در مصلی است در زمان سلطنت شاهرخ

بنا کرده ضمنا مورخ مذکور تاریخ وفات ملکه را هم ذکر کرده است که بسال ۸٦۱ هجری و یا ۱٤٥۷ میلادی بوده مسجد فوق الذکر دومین مسجد جامع هرات محبوب میشد فریه وایت از بزرگی وظرافت گنبد و محرابها وتنوع تزئینات اظهار شکفت میکنند دراین زمان ابنیه مذکور دیگر وجود ندارد زیرا امیر عبد الرحمن خان بواسطه اصرار مهندسین انکلیسی که منتظر محاصره هرات از طرف روسها بودند حکم به تخریب آن عمارات داد[۱]

علاوه برآن از نقاط جالب توجه اطراف تپه مصنوعی « تل بنگیان» (تپه تریاك کش ها) است که درشمال شهر واقع شده ایت (۳۳) شنیده بود که آلودکان به این عمل در این تپه مجالس لهو و لعب ترتیب می دادند فریه (ج۲ ص ۳٤۲) روایتی شنیده بود که به نظرخود وی هم بعد رسیده بدین معنی که گویا این تپه را نادرشاه برای توپ بستن بارك هرات ساخته بود احتمال کلی دارد که این تپه همان ارك هرات زمان قبل ازمغول میباشد (اسفزاری II. 21a)

در سمت شرقی تل بنگیان بفاصله دو میل انکلیسی از شمال شرقی شهر محل کازرکاه واقع است (اصل کلمه کارزار کاه یعنی محل جنك است که تحریف شده بنابقول اسفزاری (II 21a) درسال ٦۰۲ هجری در این نقطه جنگی روی داد) که یکی از مقرهای سلاطین سابق هرات بوده و مقبره پیر هراتی خواجه عبدالله انصاری که یکی از مشایخ قرن یازدهم بود ومقبره وی را سلاطین تیموری درقرن پانزدهم بنا کرده اند درآنجا واقع شده است در پای قبر سنك مرمر عالی بیادکار کار گذاشته اند

(۱) T. H. Holdich, The Indian Borderland, 142-143.

اشخاص دیگری نیز در این مکان مدفون شده اند قبر دو ستمحمد خان امیر معروف افغانستان که در سال ۱۸۶۳ وفات یافت درهمین مکان واقع است برای ابنیه و سنك های روی قبر مرمر سفید و سیاه بکار میبردند و مرمر سفید را در نزدیکی قریه او به و مرمرسیاه را در نزدیکی قریه شاه مقصود از کوههای شمال قندهار استخراج میکردند

بعقیده فریه زمانی بوده که تمام این عمارات و ابنیه در جزو شهر داخل بودند و شهر کنونی در دوره مشعشع تاریخ هرات فقط ارك بود لیکن هیچگونه مبنائی برای همچو حدس وجود ندارد اما راجع باینکه آیا هرات در دوره تیموریان چگونه بوده ما اطلاعات مفصلی درتالیفات مورخین اندوره مخصوصاً اسفزاری میبابیم از بیانات اسفزاری (II 21a) چنین مستفاد میشود که نقشه شهر در آن زمان مثل امروز بوده : شهر محاط به باروئی بوده که پنج دروازه داشته و دو دروازه در سمت شمال واقع بودند اسامی دروازه ها همان نامهای کنونی بوده مگر دروازه جنوبی که نام دروازه فیروزآباد را که در قرن دهم معروف بوده از دست نداده بود و دراین زمان بدروازه قند هار معروف است اسفزاری شاگردان خود را مأمور ساخته بود که طول حصار شهر را مساحت کنند و معلوم شده بود که طول محیط دیوار شهر ۷۳۰۰ کام است از دروازه شمالی تا جنوبی ۹۰۰ کام و از شرقی تا غربی نیز همین اندازه بوده قول اسفزاری کاملا مطابق حدود شهر کنونی میباشد که محیط آن بنا بگفته جون لوجین که مدت مدیدی در هرات بسربرده معادل یك فرسخ است (فریه ج ا ص ۲۳۳)

بعداز تیموریان هرات در جزو مملکت صفویه داخل گردید ولی

چند مرتبه بتصرف ازبك ها در آمد در اواخر قرن شانزدهم شاه عباس معروف حکومت ایرانیـان را در هرات مستقر و سعی داشت اهمیت شهر را از نو ترقی دهد در قرن. هیجدهم و نوزدهم شهر مایه کشمکش امرای افغان و شاهان ایران بود و عده نفوس شهر اگر بارقامی که سیاحان نقل میکنند اعتماد باشد دچار تغییرات بزرگی میشد فریه (ج۱ ص۳۲۶) میگوید که در سال ۱۸۳۸ عده نفوس شهر قبل از محاصره ایرانیان ۷۰۰۰۰ نفر بوده وبعد از محاصره فقط ۶۰۰۰ یا ۷۰۰۰ باقی ماندند یار محمد خان حکمران جدی هرات (۱۸۴۲ ۱۸۵۳) که شخصیت وی هم تاثیرات بزرگی در فریه و سیاحان انکلیسی بخشیده بود سعی میکرد که اهالی را دوباره متوجه هرات کند و بواسطه اعلان عفو عمومی کسانیرا که در دوره جنك های سابق به ایرانیان و یا انکلیس ها پیوسته بودند بران داشت که به هرات عودت کنند در سال ۱۸۴۵ که فریه به هرات آمد عده نفوس شهر ۲۰۰۰۰ الی ۲۲۰۰۰ نفر بوده حدس کرد و گف که در سال ۱۸۷۸ در هرات بود بر این است که عده نفوس شهر به ۵۰۰۰۰ نفر میرسید (کوستنکو ح ۲ ص ۱۷۴) وحشت و هراسی که بر اثر حرکت روس ها در سال ۱۸۸۵ تولید شد دوباره موجب تخلیه شهر از سکنه گردید ایت (افغانستان ۲۹) تخمین میزند که در شهر ذکوراً و اناثاً بیش از ۱۰۰۰۰ نفر نبود در سال ۱۸۹۳ ایت که بار دگر به هرات آمد و در این سفر ثانوی بنا بقول وی (خراسان ۱۸) قریب به سه هزار خانوار در هرات سکونت داشته شهر محاط به خاکریز مرتفعی است که باروئی بر روی آن ساخته اند دو خیابان شهر یکی از شرق

به‌غرب و دیگری از شمال بجنوب با هم تقاطع میکنند وسر تاسر
و باتیر های چوبی پوشانده شده‌اند درمحل تقا طع خیابانها کنبد چهار
سو واقع شده سقف چهار سو و خیابانها (بازار های) مجاور را از
آجر ساخته اند عمارت حکمر ان (چها ر با غ) که در جنب مسجد
جامع واقع شده بهیچوجه جالب توجه نیست کلیتاً تمام ابنیه شهر را
از گل ساخته اند بنا های سنگی ابداً وجود ندارد (Afghanistan, 29)
و عمارات آجری کمیاب

در پائین هرات در وادی هر یرود چند قر یه واقع است که در
هر یك از آنها بنا بقول سیاحان زمان اخیر در ردیف خانه های مسکونی
خانهای گلی زیادی دیده میشود و بدین جهت قراء مز بور بنظر اول
بمراتب پر جمعیت تر جلوه گر میشوند علت انحطا ط تمدن در این
سر زمین مانند تمام صفحه باد غیس تاخت و تاز های تراکمه بود در
قرون وسطی در وادی هریرود در راهیکه از هرات به نیشابور میرفت
بفاصله یك منزل از هر ا ت شهر بوشنك (بوشنج) واقع بود که وطن
سلسله طاهر یان است چندین قر یه در جزو بوشنك محسوب بود در
بوشنك میتوانستند از آب هر یرود استفاده کنند و پائین تر از این آب
هر یرود مثل این زمان بقدری کم میشد که بشرب اراضی هم نمیرسید
در سال ۱۸۸۵ که اعضای کمیسیون سرحدی انگلیس چهل ورست پائینتر
ازشهر ازرود هر یرود میگذشتند(Proccedings 277.) دراین نقطه رودخانه
بچندین شعبه منقسم میشد وهیچیك ازشعبات درآن فصل سال (نوامبر)
بیش‌ازدوفوت عمق نداشت وادی هر یرود متدرجاً تنگترمیشد ودرنزدیکی
پل تیر پل واقعه در ۷۵ ورستی هرات عرض آن بیك میل انگلیسی‌هم
نمیرسید پل‌تیر پل یك بنای ظر یف ومحکمی بوده وباصلاحات مختصری

احتیاج داشته از تیر پل که میگذرد نرسیده به قریه کوهسان که بفاصله یك میل انگلیسی در ساحل یمین رود خانه واقع است وادی هریرود مجدداً وسعت مییابد کوهسان درسال ١٨٨٥ [١] آخرین قطعه مسکون بود که در طول سرحد غربی افغانستان واقع شده بود قلعه کوهسان بحال خراب افتاده بود قریه (ج١، ص٢٧١) درسال ١٨٤٥ فقط ٤٠٠ خانه مسکون در کوهسان دیده بود در صورتیکه محوطه خرابه های شهر قدیم فضای بیشتری را اشغال کرده است سرحد بین افغانستان و ایران دررود هریرود تا قریه ذوالفقار است و ذوالفقار همان نقطه ایست که درسال ١٨٨٥ نزدیك بود موجب قطع مذاکرات بین روسیه و انگلیس وآغاز عملیات خصمانه بشود اهمیت ذوالفقار در آنست که از اینجا معبری به سلسله ارتفاعات کوهستانی ساحل یمین رودخانه باز میشود واز آن ببعد دنباله صخره ها در امتداد تقریباً چهل ورست رو بشمال تا پل خاتون کشیده میشود ایت (افغانستان ٧٦) تصدیق میکند که اشغال ذوالفقار برای روسها لازم بود تا بتوانند سرحد خودرا یك کاسه کنند وصاحب نقطه سرحدی باشند که مطابق حوائج ستراتژی بوده و بین خطوط حمله در طول هریرود و کشك ارتباط مستقیمی برقرار کند بهمین جهت بود که افغانها و انگلیس ها نمیتوانستند این نقطه را در دست روسها باقی گذارند و ایندفعه روسها مجبور به تسلیم شدند و بدین جهت راه ورود ازشرق به قسمتی از دره هریرود در جنوب پل خاتون بروی آنها بسته شد

پل خاتون بنائی است مانند بنای تیر پل و شباهت این دو بقدری زیاد است که انگلیس ها هردو پل را کار یك استاد میدانستند در این

(١) Yate, Afghanistan, 51.

نقطه هریرود تا شهر سرخس سرحد بین روسیه و ایران است سرخس قدیم واقعه در سمت یمین هریرود در تصرف روس و سرخس نو در حدود ایران است درقرن دهم درزمان اصطخری (۲۷۲) آب هریرود در مواقع کم آبی بسرخس نمیرسید در این زمان بنا بقول‌لسار که درسال ۱۸۸۲ درسرخس بوده مسیل رودخانه معمولاخشك است[1] بااین‌وضع سکنه این سامان در قرن دهم میتوانستند زراعت خودرا فقط با آب‌باران و یا آب چاه مشروب سازند کلیتاً اراضی مزروعه وفور نداشت واطراف شهر بیشتر مرتع بود ثروت عمده اهالی عبارت از شتر بوده شهر سرخس بواسطه موقعیت تجارتی خود که در سر شاهراه نیشابور بمرو واقع شده بود اهمیت تجارتی بزرگی داشت و از حیث بزرگی برابر نصف مرو بود در این زمان بعد از احداث راه آهن ماوراء خزر اهمیت سرخس فقط ازنقطه نظرستراتژی است سرخس‌روس عبارت ازصد خانه وسرخس‌ایران دارای یك قلعه که در سال ۱۸۵۰ ساخته شده و عده قلیلی ساخلو است

هریرود (و یا بطوریکه در سمت سفلی مسیل‌خود معروف‌است رود تجند) در پائین سرخس در ریك زار فرو میرود راه آهن آسیای وسطی در نزدیکی ایستگاه تجند واقعه در ۱۱۸ ورستی مرو مسیل رودخانه را قطع میکند اما اینکه آیا رودخانه در یك زمانی بکثرت آب معروف بوده سئوالی است که جواب آن مشکل است سیاحان کمتر بدین سر زمین قدم گذارده اند و بدین جهت راجع برود خانه تصورات بس موهومی داشتند بطوریکه در سال ۱۸۴۵ فریه (۲۷۰۱) ممکن دیده بود یك افسانه بومی را باور کند دائر بر اینکه هشتاد سال قبل از مسافرت وی یعنی درقرن هیجدهم هریرود متصل بمرغاب بود

(۱) G. N. Curzon, Persia, I, 195

سیستان ، قسمت جنوبی افغانستان و بلوجستان

دیدیم که هرات در آن زمانیکه از راه تجارتی شمال کنار افتاده بود مرکز تجارت با سیستان و ولایات جنوبی ایران بود در هریرود یکنفر از آتش پرستان پلی ساخته بود که بنا بقول مقدسی (۳۳۰) در تمام خراسان نظیر نداشت اسفزاری در دوره تیموریان پل را به همان نامی که امروزه معروف است اسم میبرد و پل مالان مینویسد در کتب انگلیسی Pul-i- Malun وفریه(ج۲،ص۲۹) Peul-Malane نوشته‌اند درقرن نوزدهم یارمحمدخان پل را تعمیر کرد بعقیده فریه اگر این پل در اروپا بود در انظار یك چیز بسیار عادی بود لیکن در افغانستان باعث حیرت عموم شده این پل را ازآجر ساخته اند و دارای ۲۶ چشمه است و نیز برای حفظ پل از سیل سدی از شن ساخته اند

در قرن دهم باغات سمت جنوبی هرات تایك فرسخ امتداد داشت بفاصله سه روز راه از هرات بلوك ولایت اسفزار واقع بود که در کمال آبادی وعمران وچهارشهرکوچکی داشت که نام یکی ازآنها یعنی ادرس کن تا بامروز روی قریه ادرس کند واقعه در دو منزلی هرات مانده است قسمت علیای رود هاورد هم که ولایت مزبور را مشروب و رو بسمت جنوب غربی جاری شده بدریاچه هامون میریزد بهمین‌اسم معروف‌است تمام ولایت اسفزار که سه منزل راه امتداد آن بود بالتمام آباد و معمور و ابداً اراضی بائری در آنجا نبود شهر اسفزار در یك منزلی جنوب

ادرس کند واقع بود اسم این شهر بشکل مخفف سبزوار و یا سبزار هم دیده میشود در زمان تیمور سال ۱۳۸۳ شهر سختر از هرات دستخوش تاراج و قتل و غارت هولناکی گردید زیرا اهالی هرات بر علیه تیمور شورش کرده وحاکم تیمور را بقتل رسانده بودند پس از تصرف شهر بحکم تیمور مناری از دوهزار نفر انسان زنده ساخته و دست و پای آنانرا بسته روی هم سوار و روی آنانرا با خاك و قطعات آجر پوشاندند (شرف الدین ۱، ۳٦۰) شهر اسفزار بر خلاف هرات بواسطه ادامه شورش و قتل و غارتهائی که بدان مترتب بود در دوره تیموریان ازصدمات وارده قدعلم نکرد معین الدین اسفزاری مورخ نام برده در ضمن توصیف وطن خود فقط از خرابه‌های بلاد و قلاع وسیعه آن سخن میراند فریه (۲، ۳۷) مینویسد که در قرن نوزدهم خطه اسفزار از جنگهائی که بین ولایت هرات و قندهار روی میداد در صدمه و زحمت بود فقط خرابه ها و قنوات خشك از رونق وعمران گذشته که شاید از زمان شاه عباس یعنی اواخر قرن شانزدهم و اوائل قرن هفدهم بود حکایت میکردند احداث وبنای یك سلسله کاروانسراها را که درجنوب هرات بر راه قندهار واقع است بزمان سلطنت شاه عباس نسبت میدهند که هرات را از ازبك ها گرفته و اقتدار خود را در این سرزمین مستقر ساخته بود در بین خرابه‌هائی که فریه (ج۲ ص۳٦۳) شرح داده است قلعه بزرگ سبا مذکور گردیده که بفاصله نیمساعت راه ازاسفزار ودر بالای کوه ساخته‌اند اهالی محل بنای قلعه را به اسکندر مقدونی نسبت میدهند اسفزاری همین خرابه ها را شرح داده و قلعه مزبور را مظفرکوه نامیده است از تعریفات اسفزاری که از مسجد جامع هم ذکری نموده معلوم میشود که

این قلعه در دوره اسلام مسکون بوده در زمان اسفزاری الب‌غازی نام را بانی این قلعه میناميدند

تمام راه را میبایستی ازمیان سلسله جبالی گذشت که برای عبورومرور اشکالی ندارد این راه بولایت سجستان و یا سیستان میرفت که در قرون وسطی وسعت حدود آن بیشتر از حدود ولایت کنونی سیستان بوده که مطابق قرار داد ۱۸۷۲ بین ایران و افغانستان تقسیم شده است جغرافیانویسان قرن دهم بلاد سجستان راهم مستقیماً سرحد ولایت هرات قرار میدهند ولی سرحدات آنرا باختلاف ذکر میکنند اصطخری دریکجا (۲۸۲) قریه دره را (در دو منزلی جنوب اسفزار) در جزو ولایت هرات میشمارد و در جای دیگر (۲۴۹) نه تنها قریه دره بلکه قریه کوستان را که در یك منزلی شمال دره واقع بوده در جزو سجستان محسوب میدارد در هر صورت شهر فراه که در یك منزلی جنوب دره واقع بوده و تا بامروز بهمین اسم باقی است در جزو سجستان بوده بنا بقول فریه در این زمان اهالی فراه امتناع دارند از اینکه شهر خود را درجزو سجستان محسوب بدارند در زمان تیمور فراه شهریار مخصوصی داشت که در سال ۱۳۸۳ بطیب خاطر در قید اطاعت جهانگشا در آمد فراه در ساحل یسار و جنوب رودخانه فره رود واقع است در قرن دهم شهر در هردو ساحل رود خانه واقع بوده فریه (۲۷۸،۲) خرابه های جنوب رودخانه را که بفاصله نیمساعت راه ازشهر در دره که ازسه‌طرف در میان کوه واقع شده است قدیمترین شهر فراه میداند بعقیده فریه این شهر مدتها قبل از حمله اسکندرکبیر بنا شده لیکن فریه دلائلی در اثبات عقیده خود اقامه نمیکند ایزیدور خاراکسی در یك قرن قبل از

میلاد از کوه فرا اسم میبرد ولی راجع بمحلی که شهردر آنجا واقع بوده اطلاعات صریحه نمیدهد فراه امروز بشکل هرات بنا شده لیکن بمراتب کوچکتر از هرات و دور آن هم خاکریز مرتفعی دارد سیستان کنونی به سه قسمت منقسم میشود که بنا به تعریفات کرزن (ج ۱ ص ۲۲۶) باقتضای فصل سال و مقدار آب گاه دریاچه و یا طلاق و گاه زمین سفتی را تشکیل میدهند رود هارود رود وفره رود وخاش و هلمند دو دریاچه و یا باطلاق تشکیل میدهند : هامون فراه (محل ریختن دو رود اولی) و هامون سواران (محل ریختن دو رود دیگر) محوطه واقعه بین این دو معروف به نیزار و نی انبوهی در آن روئیده در مواقع کثرت آب دو دریاچه بهم متصل و نیزار زیر آب میماند و اگر آب زیاد تر گردد تمام جلگه هامون غرق آب میشود کمتر اتفاق میافتد که تمام هامون غرق آب بشود و غالباً فقط يك ثلث گود آنرا آب میگیرد بطوریکه اعضای کمسیون سرحدی انگلیس در سال ۱۸۸۵ شنیده بودند تشکیل گود زره را اهالی محل بخاطر نداشتند و کلیتاً اغلب میتوان مسیل تمام رود ها را خشك و بی آب مشاهده کرد تا اینکه گودها را مملو از آب دید چون وضعیت صفحه سیستان تا ایندرجه بسته بکثرت و یا قلت مقدار آب بوده لهذا مملکت غالباً دچار تغییرات میشده دریاچه‌ها گاه پر از آب و گاه کم آب شده حتی بکلی ناپدید میشدند رودخانه ها مسیل خود را تغییر میدادند بعضی اوقات بطوریکه درسائر نقاط آسیای وسطی هم اتفاق میافتد شعبه عمده رودخانه از نهر مصنوعی جریان مییافت و نهر مزبور دراین قبیل موارد بسرعت صورت مسیل طبیعی را بخود میگرفت گل و لای که رودها میآوردند باعث حاصلخیزی فوق العاده مملکت بود ولی سیلابهای

مکرره اهالی را مجبور میساخت که ترك بلاد و قرا گفته و مساکن جدیدی ایجاد کنند بعقیده کرزن در هیچ نقطه دیگر نمیتوان در یك همچو محوطه کوچك اینهمه خرابه شهر وقریه یافت جغرافیا نویسان قرن دهم از یك دریاچه معروف به زره (Aria palus درنزد نویسندگان کلاسیك) اسم میبرند که سی فرسخ طول و ٤ الی ٨ فرسخ (اصطخری ٢٤٣ یك منزل راه) عرض آن بوده هر چهار رودخانه فوق‌الذکر باین دریاچه میر یختند حدود دریاچه در آنزمان متصل تغییر میکرد

در این زمان حاصل خیز ترین قسمت سیستان صفحه ایست که بین هامون و ساحل یسار هلمند واقع است و سکوهه و نصرت آباد (و یا نصیر آباد) در این قسمت از مهمترین بلاد ولایت سیستان می باشند شهر زرنج که در قرون وسطی شهرعمده سیستان بود در سمت یمین هلمند واقع بود نام ولایت در نکیانا و اسم ملت سارا نگای روی اسم این شهر مانده است خرابه های زرنج بین شهر نادعلی و قریه زاهدان جهان آباد واقع شده است[۱] اصل سجستان چنانکه معلوم است ازکلمه سکستان بعنی مملکت سك ها اخذ شده که ایزیدور خاراکسی ساکاسته نه می نویسد ایزیدور این ولایت را در جای مملکت در نکیانا قرار نمیدهد بلکه سکستان را در محل پارتاکنا (بین‌درنکیانا واراخزیا یاهند سفید) میدانند دراین زمان برای تمیزدادن سکنه بومی از بلوجها و سائر عناصر غربب کلمه سیستانی استعمال‌میشود درقرون وسطی‌کلمه‌سکزی هم دیده می شود بعقیده رولینسون (کرزن ج ا ص ٢٣٢) سیستانیها از ایرانیانی ستند که از نژاد خالص آریائی حتی سیستانیها را با جمشیدیهای هرات

(۱) Yate, Khurasan, 113 و W. Tomaschek, Persien, II. 207.

میتوان یکانه نماینده نژاد قدیم آرین درایران دانست اینها بهترازدیگران زبان و شکل دوره هخامنشیان را محفوظ داشته اند

باوجود بادهای گرمی که در سیستان میوزد و چنانکه اصطخری (۲٤۲) هم اشاره کرده و میگوید که درزمان وی برای ساختن آسیاب های بادی ازآن استفاده میکردند معهذا سیستان مملکتی است حاصلخیز ودارای آب و هوای گرم بنا بقول هولدیچ عضو کمسیون سرحدی انگلیس (Proccedings, 162) باد شمال غربی درماه آبان بطوری در سیستان بشدت میوزد که درمقابل آن باد NO انگلستان را میتوان نسیم خفیفی نامید باد ریك ها را بلند میکرده ونزدیکی ریك ها یك خطر دائمی برای اراضی آبادبوددرزمان اصطخری (۲٤۲)اهالی سیستان برای جلوگیری از ریك باحداث حصارهای چوبی متوسل میشدند از جمله مختصات جالب توجه‌ساختمان پایتخت‌های سجستان نکته ایست که اصطخری اشاره کرده و مینویسد که در موقع ساختن ابنیه مثل سائربلاد اسیای وسطی چهار چوب وتیر بکارنمیبردند بلکه خانه‌ها را بشکل طاق نما از گل میساختند چوب قابل استعما ل نبود زیرا دچار کرم شده و بزودی میپوسید از قراریکه فریه (ج۲ ص۳۱۷) تعریف میکند در این زمان خانه ها را در سیستان از نی و شاخه توغ ساخته و روی آنرا گل میگیرند یعنی خانه های سیستان با شکل معمولی ابنیه آسیای وسطی فرقی ندارد

هلمندکه رود عمده این ولایت‌است درآنزمانهم بوفورآب موصوف‌نبوده هرچند فریه (ج۲ص۳۳۹) هلمندرا یگانه رودخانه حقیقی مینامد که بین دجله وهندواقع شده وعقیده دارد که اگراین رود دردست اروپائیها بود کشتیها درآن سیرمیکردند درزمان اصطخری (۲٤۳)جهازات بین‌بست

(در این زمان به قلعه بست معروف است) و زرنج که ترعه سنارودرا تا آنجا احداث کرده بودند فقط درمواقع پرآبی میتوانستند حرکت کنند در یك منزلی بالای زرنج سدی بوده که انهاری ازهلمندبآنجا کشیده بودند شایداین همان سداست که درقرون وسطی غالباًباسم بندرستم دیده میشود وبنای آنرا به پهلوان افسانه ایران که اصلاً چنانکه معلوم‌است ازسجستان بوده نسبت میدهند علی الظاهر این افسانه باحداث سد قبل از اسلام دلالت میکند تیمور در سال ۱۳۸۳ و بعدها یك بار دیگر شاهرخ سد را خراب کردند در این زمان سدی در قریه کوهك است که از شاخه توغ و چوب و گل و برای برگرداندن آب به نهری که به سکوهه میرود ساخته اند سجستان در قرون اول اسلام مأمن خوارج بود که از آنجا علم شورش برافراشته و بلاد مجاور خراسان را مورد تاخت و تاز قرار میدادند در مبارزه با خوارج علاوه برعساکرمنظم عدهٔ نیز ازداوطلبان باسم المطوعه شرکت داشتند وبدیهی است اشخاصیکه شغلی نیافته ویا قابل بزحمت کشی نبودند صفوف طبقه المطوعه را تکمیل میکردند سلسله صفاریان از بین همین طبقه بیرون آمد و یعقوب صفاری که مؤسس این سلسله بود بواسطه لیاقت و کفایت خود رئیس یکی از دستجات مزبورشده خوارج را مغلوب ویا بسوی خود جلب کرده سلسله بومی راخلع وخود شهریار مختار سجستان شد وبعد سائر ولایات افغانستان کنونی وصفحات‌جنوبی ایران و خراسان را مسخر ساخت یعقوب و پس از وی برادرش عمرو از سال ۸۷۳ الی ۹۰۰ مقتدرترین سلاطین قسمت شرقی عالم اسلام بودند بطوریکه از نگارشات اصطخری (۲٤۱) در باب عمارات و ابنیه که یعقوب و عمرو در زرنج ساخته بودند مستفاد میشود این دو شهریار

وطن خودرا فراموش نکرده بودند شایدعلت وجود پل‌ها و سائربناهائی که جغرافیانویسان قرن دهم تعریف میکنند نتیجه کارهای صفاریان بوده درهلمند نزدیکی بست (دراین زمان قلعه بست) پلی بوده که ازجهازات ساخته بودند (مقدسی ۳۰۴) و نیز پل هلمند را در راهی ذکرمیکنند که از زرنج و طریق شهر جوین که تا بامروز بهمین اسم معروف است و فراه رو بشمال میرفته (اصطخری ۲٤۸) بالاخره در راه زرنج به بست پل آجری در خاش رود ساخته بودند (اصطخری ۲٤۹) برجسته ترین خرابه ها از حیث بزرگی وسعت خرابه های پیشاوران است که بلاواسطه در شمال نیزار دیده میشود و نیز از جمله آثار جالب توجه قلعه طاق است که در یك منزلی جنوب زرنج واقع بوده و حتی کونو لی (Konolly) سیاح قرن نوزدهم هم نام انرا ذکرمیکند جغرافیا نویسان قرن دهم طا قرا شهر کوچکی مینامند ولی همین طاق درقرن یازدهم قلعه محکمی بود که سلطان محمود غزنوی در سال ۱۰۰۳ بـا زحمت زیادی مسخر ساخت قلعه محاط بهفت بارو و خندق عمیقی بود که عبورازآن فقط بوسیله پل‌متحرك میسر میشد(تاریخ‌عتبی ۲٤۹)اقتدار سلسله صفاریان که ازسجستان بیرون آمده بودطولی نداشت‌لیکن‌خواطره های عمیقی دراهالی سجستان باقی گذاشت تمام امرای دوره های بعدحتی تا زمان اخیر خود را از اولاد یعقوب و عمر و یا برادران آنها نامیده و برای جلب مردم بسوی خود از نام صفاریان استفاده میکردند ولایت سیستان درتحت اقتدار این سلسله‌ها تمام قرون وسطی را باستثنای فترت های قلیل المدت بسر برد عمر سلسله صفاریان یعنی نمایندکان حقیقی و یا موهوم آن از دوره مغول و زمان تیمور بیشتر بود مغولهـا در سال

۱۲۲۲ سیستان را خراب و ویران و در سال ۱۲۲۹ بالقطع مسخر ساختند ولی سلسله بومی را باقی گذاردند چنانکه امیرتیمورهم درسال ۱۳۸۳ همین معامله را نمود سیستان مانند اسفزار بواسطه شورشهای مکرر حکمروایان بومی که متکی بسکنه وفادار و صدیق بودند در دوره اولاد تیمور نتوانست از ضربات وارده قد علم کند از قرن شانزدهم شاهان محلی مطیع صفویه و بعد نادر شاه و در نیمه دوم قرن هیجدهم در قید اطاعت افغانستان در آمدند در قرن نوزدهم ولایت سیستان مایه بحث و منازعه بین حکمرانان هرات و قندهار بود در سال ۱۸٤٦ در زمان فریه سرحد بین هرات و قندهار خاش رود بود بعد از آنکه دوست محمدخان (وفات در سال ۱۸٦۳) افغانستان را متحد ساخت برای تصرف سیستان محارباتی بین ایران و افغانستان روی داد وبالاخره تحدید سرحدات در سال ۱۸۷۲ بتوسط کمسیون انگلیسی که ژنرال گولد سمید درراس آن قرارگرفته بود سمت انجام پذیرفت وضمناً قسمت بهتر ولایت سیستان تا هلمند بایرانیان رسید

در این زمان راه عمده از هرات به هندوستان از ولایت بکوا و زمین داور میرود ولایت زمین داور در قرن دهم از لحاظ سرحد ملك غورها و متصرفات سائر ملل مستقلی که در بین آنها ترکهای خلج را ذکر میکنند حائز اهمیت بود شکل خواندن کلمه خلج از روی اشتقاقی است که رشیدالدین و بعضی از مؤلفین ترك (رادلوف اویقورها ص۲٦ ۵۱،۳۵) ذکر میکنند در هندوستان که یکی از سلسله ها از بین این قوم بیرون آمده است این نام طایفگی را خلج (بکسرخا) تلفظ میکردند خلج ها بعد زبان افغانی را قبول و با افاغنه یکی شدند و اکنون دربین

افغانها پر جمعیت ترین طوائف را تشکیل میدهند (بعقیده مارکوارت ۲۵۱ ـ ۲۵۳ باید خولج خوانده شود) در زمینداور پست هائی برای جلوگیری از تاخت و تاز غورها گماشته بودند سلطان محمود غزنوی از همین مکان بجنگ با غوریان میپرداخت (بیهقی ۱۲۳) ساکنین زمین داور تا بامروز بجنگ‌جوئی و تعصب معروفند

درقرن دهم شاهراه عمده قدری جنوب‌تر واقع شده بود وازطریق بست که یکی از مراکز مال‌التجاره در راه هندوستان بوده میگذشت راجع بجریان قسمت وسطی هلمند بین بست و زرنج مدارك کمتری در دست داریم در سال ۱۸۸۵ اعضاء کمسیون سرحدی انگلیس در امتداد مسیر این رودخانه از خوجه علی تا هامون سیاحتی کرده‌اند و بنا بگفته آنها (Proccedings 161) تمام محوطه بین لندی و قلعه فتح مملو از خرابه های قلاع و قراء و آثار قنوات قدیمه میباشد قلعه قلعه فتح را در افسانه ها پایتخت سلسله کیانیان مینامند که ممدوح شاهنامه هستند درتعریف فتح عرب (بلاذری ٤٣٤) فقط تنها قریه رودبار را باسم کنونی آن ذکر میکنند این ولایت را گرمسیر میخوانند بنا بقول کرزن هیچیك از ولایات افغانستان مانند گرمسیر از هوا و هوسهای انسانی صدمه ندیده کرزن قول محقق دیگر (بلیو) را نقل میکند و این آخری با کلمات شگفت آمیزی از حاصلخیزی زمین و وفور آب سخن رانده و میگوید که فقط استقرار حکومت مقتدر وعادلی لازم است تا عمران و رونق گذشته مملکت تجدید و تمام ساحل رود تا سیستان مبدل به باغات بشود در نزدیکی بست رود ارقند اب به هلمند میریزد صفحه ارقنداب و شعب آن که همان آراخزیای قدیم است همیشه دارای

اهمیت تجارتی وسوق الجیشی بوده چه دو رشته راهی که ازآسیای غربی به هندوستان میرود در همینجا بهم متصل میشود: یکی راهی است که رو بشمال‌شرق بقسمت شمالی پنجاب میرود و دومی راهی که روبجنوب شرق به مولتان و مصب هند منتهی میگردد در قرن دهم این ولایت را الرخج (وگاهی الرخذ) مینامیدند و ظاهراً این کلمه همان نام‌قدیمی ولایت است (بعقیده مارکوارت ۳۷ Karachwat) که یونانیها به آراخز یا مبدل کردند اهمیت سوق الجیشی قلعه کشك که عبور از هلمند را بر راه قندهار به هرات محافظت می‌کند و هکذا —

اهمیت خود قندهار سبب تولید این خیال میشود که در این صفحات از ازمنه قدیمه که قدمت آن بخاطر نرسد شهرها و بلادی معمور بوده لیکن نامهای این بلاد بعدها معروف شده اند در قرن دهم در جای کشك شهر فیروز وند واقع بوده که منزل اول راه بست به زمینداور و غزنه بوده (اصطخری ۲٤۸ و ۲٥۰ مارکوارت ۲٥٥ و ۲۸۰) نام قندهار در تألیفات جغرافیانویسان دیده نمیشود و مراد جغرافیا نویسان مزبور از کلمه قندهار ولایت قندخوار هندوستان است که در نزدیکی مصب کابل واقع است فقط معدودی از مؤلفین مانند بلاذری و یعقوبی و مسعودی قندهار را با نام کنونی اسم میبرند (مارکوارت ۲۷۰ — ۲۷۲) جغرافیانویسان قرن دهم شهر پنجوای وتکین آباد را که درفاصله یك فرسخ از پنجوای بر سر راه غزنه واقع بوده از جمله بلاد عمده الرخج مینامند تکین آباد از لحاظ یك قلعه مستحکم اهمیتی در تاریخ غزنویان دارد و بعقیده اندرسون جای آن در محل قندهار بوده قندهار در قرن هیجدهم در نیمه راه بین شهر کنونی و ساحل ارقنداب بین

جبال سنگی مرتفع و تیزی بر روی سه قطعه مرتفعی که یکی بر دیگری مسلط بوده واقع شده بود نادر شاه افشار خواست شهر را قدری بطرف غرب منتقل سازد لیکن نادر آبادی که وی بنا نهاد پس از اندك زمانی خراب شد شهر جدید را احمد شاه مؤسس دولت افغانستان بنانهاد و از حیث نقشه فرقی با هرات ندارد قندهار که در وسط جلگه و در میان ارتفاعات واقع شده است از حیث اهمیت سوق‌الجیشی نمیتواند با هرات طرف مقایسه واقع شود

در قرن دهم از شهر پنجوای یك راه رو بشمال شرق به غزنه و راه دیگر بطرف جنوب شرق سوی قسمت شرقی بلوچستان کنونی میرفت در قرن دهم از راه تجارتی مستقیمی که از سیستان از طریق گرمسیر به بلوچستان میرفت و نظر به خرابه های باقیه در گرمسیر مدتی دائر بوده و در این زمان انگلیسها با احراز موفقیت در تجدید آن میکوشند اسمی نمیبرند جغرافیا نویسان قرن دهم فقط یك راه از بست به پنجوای و از آنجا به بالس میشناختند که اسفنجای و سیوی که در این زمان سیبی خوانند از بلاد آن بودند (اصطخری ۲۴٤ ، ۲۵۲) در آن زمان قسمت شمال شرقی افغانستان را توران مینامیدند که شهر عمده آن قصدار بوده که تا بامروز باین‌اسم باقی است دراین زمان قصدار دربلوچستان پایتخت خان نشینی کوچکی است که مطیع کلات شهر عمده تمام صفحه‌بلوچستان میباشد درقرن دهم ظاهراً قصدار همان اهمیتی را داشت که امروزه کلات دارا میباشد حکمران قصدار هیچ اقتداری را غیر از اقتدار خلیفه نمیشناخت در قرن یازدهم سلطان محمود غزنوی مجبور بود که باقصدار جنگهای سختی کند اهمیت قصدار ازقرار معلوم بر روی این اساس بوده

که در اینجا راهی که از ایران غربی و از طریق قسمت جنوبی کرمان و شهر جالق (که دراین زمان هم درسرحد ایران و بلوچستان واقع است) میرفت با راه هندوستان متصل میشد عائدات سالیانه گمرکات تجارتی که در قصدار اخذ میشد بیك ملیون درهم میرسید (مقدسی ٤٨٥) شهر قندابیل که در این زمان قنداوه گویند بر راه بالس به قصدار قرار گرفته درجزو ولایت توران بوده قنداوه درمرکزحاصلخیزترین‌نقطه‌بلوچستان که عموماً سرزمین سنگلاخ و شن زاری است واقع شده استثنا فقط قلمرو خانی قوچ قنداوه است که بنا بقول محققین انگلیسی اگر بخوبی زراعت و معمور شود ممکن است خوراك تمام بلوچستان را بدهد افراد قوم کوچ نشین و بت پرست البدهه برای تجارت به قنداویل میآمدند (اصطخری ۱۷٦) از قرار معلوم مقصود از این نام همان قوم برهوی است (که البرهه باید خوانده شود) این قوم در قرن هفدهم حکومت را از دست بلوچها گرفته و در این زمان طائفه زمامدار بلوچستان است هرچند که بلوچهاهم درمعافیت ازمالیات‌که فقط از مهاجرین تخته‌قاپوی وارده از افغانستان و هندوستان اخذ میشود با برهه شریك می باشند در قرن دهم شغل عمده این قوم شترداری بود و اینها حتی به فارس و خراسان هم شتر های تخمی میآوردند در ساحل بلوچستان چند خلیج واقع شده که تا یکدرجه حکم لنگرگاه را دارند خلیج های بلوچستان در دوره جغرافیا نویسان عرب دارای اهمیت تجارتی نبودند و تمام تجارت بسوی لنگرگاه دیبل که در سمت غربی مصب هند واقع است (در این زمان به لاربندر موسوم میباشد) متوجه بود

قسمت جنوب شرقی افغانستان که کانون تشکیل مملکت کنونی

افغانستان است در تاریخ بیش از بلوچستان اهمیت دارد از پنجوای راهی به غزنه و کابل میرفت و هردو شهر انبارگاه مال التجاره هندوستان بودند موقعیت سیاسی این صفحه در زمان قبل از اسلام چندان روشن نیست جغرافیا نویسان در یك جا غزنه را در جزو ولایاتی میشمارند که در قید حکومت سجستان بودند و همان جغرافیا نویسان در جای دیگر غزنه را منسوب بولایتی میدانند که درتصرف ملوك بامیان بود (اصطخری ۲۳۹ و ۲۸۰) در هر صورت هم در کابل و هم در غزنه ملوك بومی مخصوصی سلطنت میکردند ولقب پادشاه کابل کابل شاه بود فاتحین عرب در هیچ زمان به فتح مملکت ماورا هندو کش موفق نشدند و فقط از کابل شاه و ملوك دیگر خراج میگرفتند این ولایت را فقط در قرن نهم یعقوب لیث مؤسس سلسله صفاری بممالك اسلامی بطور محکمی ملحق ساخت ضمناً دراینجا ازیك امیرمسلمانی‌که‌مقیم گردیز بود (گردیزی ۱۱) سخن میرانند وگردیز دریك منزلی راه غزنه به هندوستان بود (مقدسی ۲۴۹) پس از سقوط صفاریان در غزنه و کابل دو باره ملوك محلی بر قرار شدند درقرن دهم البتکین سرکرده سامانیان با مولای خودنزاع کرده از هندوکش عبور و غزنه را مسخر و سلطنت سلسله غزنویان را بنانهاد چنانکه معلوم است در زمان سلطنت سلطان محمود غزنوی (۹۹۸ـ ۱۰۳۰) غزنه پایتخت مملکت وسیع و یکی از مراکز علوم وصنایع بود خرابه های این شهر دربیست وپنج ورستی شمال غزنه کنونی واقع شده آبادی و عمران غزنه در نتیجه چند مرتبه قتل و غارت از بین رفت اولین و شدیدترین ضربتی که به غزنه وارد آمد در سال ۱۱۴۸ از ناحیه غورها تحت ریاست علاء الدین حسین بود که بواسطه خراب

کردن غزنه به « جهانسوز » معروف شد چنگیز خان در سال ۱۲۲۱ مردم غزنه راباستثنای صنعتگران که باسیری بردند قتل عام کرد (ترکستان ۴۸۰) بالاخره در سال ۱۳۲۶ مغولهای ایران که قشون ترماشیرین خان جغتای را شکست دادند شهر را ویران ساختند در این حمله بودکه قبر سلطان محمود راخراب وسکان مقبره را باسارت برده و نسخ قران و سائر کتب را آتش زده و یا پاره کردند (دنبال کننده تاریخ رشیدالدین ۵۰۸ II.) غزنه کنونی هر چند که کلیتاً قریب بده هزار نفر جمعیت دارد معهذا بواسطه موقعیت خود که بر سر راه کاروانیان هند واقع شده است تا یك درجه دارای اهمیت تجارتی میباشد رود خانه هائی که غزنه و گردیز در ساحل آن واقع بودند به در یاچه آب ایستاده میریزند و این آخرین حوضه داخلی است که در راه رشته های رود هند واقع شده است

مملکت کوهستانی بین هند و حوضه های هلمند وآب ایستاده به جبال سلیمان معروف است انگلیس ها سلسله های سرحدی کوههای این ولایت را جبال سلیمان شرقی و غربی مینامند در این جبال در زمان قبل از تاریخ ملت افغان که ملتی است از نژاد آرین سکونت داشت افاغنه خودرا پختون یاپشتون که جمع آن پختانا وپشتانا هست (پاکتی ها درنزد هرودوت) مینامند ماخذ کلمه افغان معلوم نیست واین لفظ برای اولین مرتبه در تاریخ عتبی مورخ قرن یازدهم که جنك سلطان محمود غزنوی را با افاغنه تعریف میکند دیده میشود (مثلاً در ص ۳۵۰ ـ م) افغانها در سرزمین کوهستانی خود که تقریباً کسی بدان دسترس نداشت مدت مدیدی در مقابل سیادت سیاسی سلاطین مسلمان و نفوذ تمدن

اسلامی مقاومت ورزیدند حتی در قرن چهاردهم در زمان اسفار امیر تیمور اکثر افاغنه بت‌پرست بودند عربها به تسخیر ولایات حدود سفلی هند تا مولتان از سمت جنوب پرداخته بودند و مملکت کوهستانی بین کابل و غزنه از یك طرف و سواحل هند از طرف دیگر مسخر نشد، بود از تعریفات مقدسی (٤٨٦) دائر بر اینکه راه غزنه به مولتان را کاهی در مدت سه ماه می پیمودند معلوم میشود که تاخت و تاز کوهستانیان تا چه اندازه روابط تجارتی را بین ممالك مزبوره دچار اشکالات میکرد محمود ابتدا از سمت غرب بنای حمله به هند گذاشت و در پنجاب استوار گردید با وصف اینحال افاغنه در دوره غزنویان و بعد هم در زمان غوریان استقلال خود را محفوظ داشتند بعد از اقدام مغولها به خرابی غزنه افاغنه میتوانستند بلا مانع ولایت آباد مجاور را در معرض هجوم در آوردند ابن بطوطه سیاح قرن چهاردهم از سکونت افاغنه در کابل سخن میراند افاغنه علاوه بر حوضه کابل دریا بتدریج بنای سکونت در حوضه هلمند را گذاشتند ازقرن چهاردهم باینطرف برای تشخیص مملکت افغانها کلمه افغانستان دیده میشود افغانها که بین طوائف واقوامی ازنژادهای دیگر متفرق شده سکونت گزیده بودند مجبور بودند باطوائف دیگری که بعدزبان اکثریت را اختیار کردندمخلوط شوند ترکهای خلج که درفوق مذکور گردید (رجوع شود به ص ۱۲٤) ازجمله همین طوائف میباشند[1] قندهار و کابل و غزنه در جزو قلمرو تیمور و تیموریان در آمدند با بر شاه از کابل به هند متوجه شده و این واقعه به تشکیل مملکت « مغولهای کبیر » منتهی گردید در قرن شانزدهم قندهار

(۱) Н. А. Аристов, Англо-индийский Кавказ, 25.

در حدود ممکت صفویه داخل شد لیکن کاهی بتصرف مغولهای کبیر در میآمد دراوائل قرن هیجدهم افغانها ازسقوط دودولت فوق‌الذکراستفاده کرده و بهمان سرعتی که کوهستانیان غور در قرن دوازدهم ترقی کرده بودند در مراحل بلندی قدم گذاردند در سال ۱۷۰۹ میرویس رئیس خلج‌ها قندهاررا متصرف شده وحتی بسال ۱۷۲۲ پسرش محمود ایران را مسخر کرده پادشاه ایران شد نادرشاه که موفقیت های وی تایك مدتی جلو ترقی افاغنه را گرفت بسال ۱۷۲۹ اشرف خواهر زاده محمود را از ایران بیرون کرده دو باره افغانستان را مسخر و هندوستان را تار و مارکرد نادرشاه برای اینکه به اهمیت خلج‌ها شکستی وارد سازد رؤسای قبیله افغانی ابدالی را بریاست عساکر افغانی تعیین میکرد بعد از فوت نادر شاه بسال ۱۷٤۷ احمد رئیس ابدالی[1] از ایرانیان مجزی شده قندهار را متصرف و دولت مستقلی تاسیس کرد احمد شاه در سال ۱۷۷۳ در قندهار وفات یافت و مقبره وی تا بامروز عالیترین ابنیه قندهار است تیمورشاه (۱۷۷۳ ـ ۱۷۹۳) که جانشین احمد شاه بود پایتخت را به کابل انتقال داد که در این زمان هم مهمترین شهر افغانستان است سرحدات مملکت غالباً دچار تغییرات میشد و چندی کشمیر و قسمتی از پنجاب و هند در جزو افغانستان بودند ولی حکومت افغانستان در هندوستان دوامی نداشت در این زمان حتی وطن افاغنه‌و مملکتی که قسمت بزرگی از ملت افغان در آن سکونت دارند در جزو افغانستان نمیباشد بعقیده اریستوف محقق روسی (۵۰) عده نفوس افاغنه از ۹ الی ۱۰ کرور است و ازاین عده فقط چهار کرور درقلمرو

---

(۱) طایفه ابدالی بعد از احمد شاه به درانی معروف شد ـ م

پادشاه افغانستان سکونت دارند سکنه جبال سلیمان اسماً مطیع «کنترول» انکلیس هستند ولی بعقیده اریستوف مطیع ساختن واقعی این کوهستانیان که انکلیس همت بدان گماشته برای انکلیس ها گرانتر از آنچه که روس ها در تسخیر قفقاز متحمل شدند تمام خواهد شد

در ولایت کوهستانی که قسمت مرکزی افغانستان است اکثریت سکنه را ملل غیر افغانی تشکیل میدهند ما دیدیم که در قرون وسطی از ولایت غور سلسله مقتدر غوریان بیرون آمد که در قضایای تاریخی شرکت برجستهٔ داشت شایداصل بعضی اقوام کوچ نشینی که باوجود نژاد آریائی و زبان ایرانی به کلمه ترکی آیماق (اصلش او یماق بمعنی طائفه و قبیله) معروفند از قوم غور باشد کوچ نشینان مزبور از حیث رسوم و عادات و لهجه و زبان فرق فاحشی با اهالی ساکن ولایات معموره که به پارسیوان (اصلش پارسی زبان) معروفند دارند ایماق ها به چندین طائفه منقسم میشوند که اسامی آنها از قبیل جمشیدی و تیمنی و غیره درآثار وتالیفات قرون وسطی دیده میشود راجع بتاریخ افغانستان تحقیقات بدرجه کم است که ممکن نیست معین نمود که ابتدای ظهور ملل مزبوره در افغانستان در چه تاریخ بوده در هردو دامنه سلسله تیر بند ترکستان و وادی هریرود قومی باسم فیروز کوهی ساکن است ولی این نام بطوریکه میگویند نه ازنام فیروزکوه پایتخت قرون وسطی غوریان اخذ شده بلکه ماخذ آن قلعه فیروزکوه است که درایران وسرحد مازندران واقع بود تیمور بسال ۱٤۰٤ قلعه را مسخر و تمام ساخلوان را به هرات انتقال داد ایل هزاره که از حیث زبان ایرانی و از جهت نژاد مغول میباشد در این زمان پر جمعیت ترین و مقتدر ترین قوم این

مملکت و در شمال و جنوب سلسله‌های عمده جبال سکونت دارند اصل کلمه هزاره از کلمه فارسی هزار اخذ شده وغالباً بصیغه جمع هزارجات استعمال میشود ایرانیان این کلمه را در مورد یکی ازمهمترین قسمتهای قشون مغول بکار میبردند و ظاهراً خود مغولهاهم این اصطلاح را قبول کردند تسخیر مملکت کوهستانی و فتح قلاع محکم غور بقیمت صدمات بزرگی به مغولها تمام شد پس از استیلای کامل دستجاتی از قشون در مملکت گماشته شدند که بتدریج زبان مغلوبین‌را قبول نمودند احتمال کلی دارد که سائر دستجات مغولی هم که در این سرزمین سکونت‌اختیار کرده و باسم سرکرده های خود نامیده میشدند منسوب بدستجات فوق الذکر باشند از جمله دستجات مزبوره مخصوصاً در تاریخ کراراً اسم نکودری ذکر میشود که در قرن سیزدهم بدینجا آمده ودر اوائل کار دسته قشون نکودر شاهزاده جغتای را تشکیل میدادند نکودر در خدمت هلاکو خان فاتح ایران بود ولی بعد بوی خیانت ورزید در قرن شانزدهم در زمان بابر (۱٦۱) قسمتی از هزاره و نکودری که در جبال سمت غربی کابل سکونت داشتند بزبان مغولی تکلم میکردند بین هرات و قندهار ظاهراً در این زمان هم طائفه زندگی میکند که بزبان مغولی متکلم است در سال ۱۸۳۸ لیوتنان‌لیچ فرهنگ زبان این طائفه را در مجله جمعیت آسیائی بنگاله طبع کرد و بعد گابلنس ثابت کرد که این زبان ازحیث ترکیبات لغوی و طرز صرف و نحو از لهجه های مغولی است در سمت علیای مرغاب طائفه سکونت دارد که خود را مغول مینامد ولی سخن بفارسی میراند بنا بقول فریه نمایندگان این طائفه در نزد همسایگان خود به صحرائی (از کلمه عربی صحارا جمع صحراء) معروفند تیمور

و جانشینانش مجبور بودند با هزارجات محاربه کنند در اواسط قرن نوزدهم در زمان سیاحت فریه هزارجات در واقع بکلی مستقل بودند و فقط از رؤسا و یا سرداران خود اطاعت میکردند هر چند که از طرف امرای افغانستان مخصوصاً یار محمد خان هراتی تشبثاتی برای تسخیر آنان بعمل میآمد

کوهستانیان هندوکش که تا بامروز کاملاً تحت نفوذ اسلام درنیامده‌اند بکلی یك موقعیت مخصوصی دارند سابقاً گفتیم که درقرن دهم شاهراههای بزرگ از راه هندوکش به وادی پنجشیر که از شعبات رود کابل است میرفت علاوه بر آن یك راهی هم از بدخشان به تبت ذکر میکنند یعنی بولایت سمت علیای هند که سکنه آنجا از اهل تبت و در این زمان ولایات تحت‌الاطاعه انگلیس یعنی گیلگیت، کنجوت ولدك درآنجا واقع است نفوذ اسلام ازهمین راهها پیش‌میرفت ولی سرزمین وسیع کوهستانی واقعه فیمابین دو شاهراه مزبور خارج از منطقه نفوذ اسلام بود حتی مملکت کنونی اسلامی چترار (چترال) که ملوك آن صاحب لقب ایرانی « مهتر » بودند و در سال ۱۸۹۵ بتصرف انگلیسها در آمد نسبتاً چندان مدتی نیست که اسلام اختیار کرده است بابرکه در اوائل قرن شانزدهم بنگارش کتاب خود مشغول بود کتور یعنی چترار را در جزو کافرستان میشمارد کلمه چترار در قرن هفدهم درنگارشات محمدابن ولی (Л.276 в) دیده میشود شاه بابرکه پادشاه چترال بود به امامقلی خان بخارائی اظهار تمکین وانقیاد نمود درچترال‌هم مانندغور درقرون وسطی هر قریه قلعهٔ کوچکی داشت و صاحبان قرا در عین حال رؤسای قشون بودند و بعنوان خراج گذار مهتر با عده معینی از کسان خود بجنگ

میرفتند اهمیت چترال در این بود که در ولایت مزبور از راهیکه از بدخشان به گیلگیت و کشمیر میرفت دو راه بسمت جنوب جدا میشد یکی از دیر و گردنه ملاکند به پشاور و دیگری از کنار (درساحل رودی که بهمین اسم معروف و چترال در حوضه آن واقع است) به جلال آباد و کابل. عبور از تمام این راهها با مشکلات عظیمی توام و در زمستان غیر مقدور است سخت تر از این مسافرت بولایت واقعه بین پنجشیر و کنار و یا کافرستان است که در سنوات اخیره بدست امیر عبد الرحمن خان مسخر گردید اهالی این ولایت گذشته از عنوان کافر به سیاه پوش هم (بواسطه رنگ سیاه لباس) معروفند بنا بر بعضی اخبار خود سیاه پوشان خویش را بلور مینامند و این کلمه ایست که در تألیفات مورخین چینی قرون اولیه مسیحی دیده میشود هم در تألیفات چینی ها تا قرن هیجدهم وهم در تصنیفات مسلمین مثلاً در نگارشات محمد حیدر (۳۸۴-۳۸۶) که از نویسندگان قرن شانزدهم است کلمه بلور و بلورستان بتمام مملکتی که از وادی کابل بطرف شمال شرق تا کشمیر و یارکند و کاشغر کشیده شده است اطلاق میگردد در این زمان ظاهراً خود سیاه پوشان لفظ بلوررا بندرت استعمال میکنند و بنا بقول بیدولف (۱۲۸)[1] سیاه پوشان درمواردیکه ملت خودرا نقطه مقابل مسلمین قرار میدهند نام «کاپره» را که ظاهراً تحریف کلمه عربی کافر است استعمال میکنند مملکت سیاه پوشان صعب العبور ترین قسمت دامنه های جنوبی هندوکش است بنابقول محمد حیدر سرتاسر مملکت کوه است و دره و بامختصر اغراقی میتوان گفت که در تمام بلورستان جلگه که اقلاً یك فرسخ باشد وجود

---

(۱) J. Biddulph.

ندارد دکتر روبرتسون[1] که ده ماه در کافرستان بسر برده میگوید که رود های پر آب و سریع‌السیری دره های کافرستان را تقاطع میکنند و در بسیاری از نقاط دره های مزبور تنگه های غیرقابل عبوری هستند بندرت دویست سیصد ذرع راه هموار و حتی متوسط دیده میشود اغلب راه از کمرکش صخره ها و کنار پرتگاهها گذر میکند گاهی بر روی رود ها پلهائی دیده میشود که اگر خیلی افراط کنند عبارت ازتنه درخت‌قطوری است که وسط آنرا کنده و غالباً در دوطرف آن چوبهائی باسرحیوانات که بطور قشنگی کنده و ساخته اند قرار میدهند ولی غالب پلها عبارت از یك الی دو اصله تیر است که بر روی رود قرار داده و گاهی فقط یك درخت افتادهٔ برای این مقصود بکارمیرود بیشتر ایام سال بین دره‌ها هیچگونه ارتباطی دائر نیست مسلم‌است که با این وضعیت مملکت‌مسئله وحدت ملی و یا سیاسی سکنه موضوع ندارد زبان سیاه‌پوشان‌که بیدولف بعضی اطلاعات راجع بآن میدهد منسوب بشاخه هندی السنه آریائی میباشد لیکن لهجه های طوائف مختلفه باندازه فرق فاحش با یکدیگر دارند که افراد قبائل مختلفه گاهی زبان همدیگر را ابداً نمیفهمند

بین طوائف سیاه پوش در زمان محمدحیدر وهمینطور دراواخر قرن نوزدهم جنگهای بی پایان و محاربات خانگی جریان داشت که در مقایسه با آنها مصادمات کافر ها با مسلمین ناچیز و هیچ است دستجات جهانگشایان اسلامی که اغلب مرکب از سواره نظام بودند نمیتوانستند موفقیت محکمی در کافرستان احراز کنند تیمور وهمینطور بابرومحمد حیدر همینقدر توانستند که تاخت وتازهای غارتگرانه بمملکت کافرستان

(۱) G. S. Robertson.

بعمل‌آورند تیمور براثر شکایت اهالی شهر تجارتی اندراب که ازغارتگری کافرها شکایت داشتند درسال ۱۳۹۸ که متوجه هند بود بجنگ کافرستان اقدام کرده و ازطرف شمال از گردنه خاواك بمملکت سیاه‌پوشان هجوم برد و در آنجا قلعه مخروبه را ترمیم و آباد کرد تا آن اندازه که معلوم است بعد از تیمور دیگر عساکر و سیاحانی از این سمت وارد کافرستان نشده اند بنا بقول شرف‌الدین (ج ۲ ص ۲۲) کافرها بزبان مخصوصی تکلم میکردند که نه بفارسی و نه به ترکی و هندی شباهتی نداشت وغالباً بدون هیچگونه لباس حرکت میکردند لقب رؤسای آنها عدا و یا عداشو بود در این زمان رؤسای کافرها به جاشت و یا جاست موسومند

علاوه بر هجومی که ازسمت شمال غرب به کافرستان برده اند از بدخشان در شمال و از وادی کابل درجنوب و چترال در شرق حملاتی بکافرستان شده است از قرار معلوم دست یافتن به کافرستان از سمت شرق یعنی چترال بهتر است و سرزمین سیاه پوشان نزدیکترین ارتباط اقتصادی را با ولایت چترال دارد بعضی از قبائل سیاه پوش در قید بستگی سیاسی شاه چترال درآمده بودند تجار مسلمان فقط در مصاحبت یك نفر از کافرها میتوانستند وارد کافرستان بشوند ودر اینصورت ایمن بودندگاهی اشخاص کنجکاوی که میخواستند بتماشای کافرستان پرداخته و از مهمان نوازی مشهور وحشیان استفاده کنند در مصاحبت کفاری که به چترال میآمدند رهسپار مملکت سیاه پوشان میشدند اروپائیها چندان وقتی نیست که موفق بسیاحت کافرستان شده‌اند درسال ۱۸۷۵ لوکهرت با سفارت خود از چترال و بعد در سال ۱۸۸۹ روبرتسون سابق الذکر بکافرستان مسافرت کردند فقط امیر عبدالرحمن خان امیرافغانستان موفق

گردید که کافرستان را مطیع اقتدار خویش سازد اولین هجومی که به کافرستان شد درسال ۱۸۹۵ــ۹۶ تحت ریاست سرتیپ غلام حیدرخان بود کفار که اغلب با تیر و کمان مسلح بودند (تفنگهای قدیمی فقط در این اواخر بدین مملکت وارد شدند) نتوانستند درمقابل توپخانه افغانها مقاومت کنند در پشت سر قشون جماعتی از ملایان برای نشر اسلام در حرکت بودند بالاخره امیر عبد الرحمن خان اقدامی را اتخاذ نمود که تمام جهانگشایان بدان متوسل شده‌اند یعنی خانواده های کفاررا مجبور ساخت که بولایات داخلی افغانستان مهاجرت کنند وبجای آنها کوهستانیان افغان را سکونت داد بنابر این مملکت کافرستان که از سه‌طرف باولایات افغان محصور و از سمت شرقی با وادی چترال تحت‌الاطاعه انگلیس هم سرحداست عماقریب بکلی درجزوافغانستان وارد خواهدشد[۱]

---

۱) جغرافیای افغانستان شرح جالب توجه ذیل را راجع به کافر و کافرستان که دراین زمان به‌جدیدی ونورستان موسومند مینویسد : جدیدی یعنی اهالی جدیدالاسلام نورستان که در زمان کفر خود بقبائل سفید پوش و سیاه پوش منقسم بودند حضرت ضیاء الملت والدین مرحوم اینها را مشرف باسلام ساخته سیاه پوشانرا در کابل و لوگر جلویز آباد کرد سپس در عسکر داخل کرده شدند و زنهایشان بحرمسرای شاهانه چون کنیزان امیر شهید چندی بوده در عهد اعلیحضرت غازی از آزادی عام بهره ورشدند و پس در نورستان آکثرشان عودت کرده بعضی در عسکر باقیماندند اگرچه خود را به قریش نسبت میدهند اما باشندکان اصلی این ملك میباشند و آمیزش رك یونانی از آن وقت دارند که سکندر از علاقهٔ شان گذشته بر هند حمله برد

خراسان

در باب اینکه مهاجرت آرین‌ها از قسمت شرقی بسمت‌غربی ایران در چه تاریخ و بچه منوال بوده ما اطلاع نداریم اولین دفعه که نام مدیها (Amada و بعد ها Madai) ذکر میشود در سال ۸۳۵ در کتیبه سالمانسار دوم پادشاه آشور است وضمناً معلوم نشده که آیا مدیها خود از نژاد آرین بودند و یا اینکه فاتحین آریائی اسم ساکنین سابق مملکت را اختیار کرده اند اسامی خاص آریائی فقط در کتیبه های سارگون (۷۲۱ـ۷۰۵) دیده میشود و نیز ما نمیدانیم که آیا مهاجرت آرین ها فقط از راه شمال یعنی همان راهی که مدیها رفته بودند بعمل آمده یا اینکه از راه جنوب هم که از سیستان بکرمان و از آنجا بفارس میرفت صورت گرفته است شق اخیر ظاهراً بیشتر قریب بصحت است زیرا در تاریخ هرودوت (ج ۱ ـ ص ۱۲۵) هدروس ها (در اصل متن ده روسیایوی) و کرمان ها (دراصل متن کرمانی اوی) درجزو ایرانیانی بشمار میروند که در فارس سکونت اختیار کرده بودند یعنی تمام قسمت جنوبی ایران کنونی را یك شاخه از ایرانیانی که خود را پارس Parsa مینامیدند اشغال کرده بودند چون مدیها درورود بعرصه تاریخ بایرانیان سبقت جستند لهذا احتمال کلی میرود که مهاجرت از راه شمالی زودتر بوقوع پیوسته است

حرکت آرین‌ها از قسمت شمالی ایران از همان راهی بوده که در قدیم شاهراه عمده ازآسیای غربی بشرقی بود یعنی از طول دامنه جنوبی جبالی بوده که سرحد شمالی فلات ایران را تشکیل میدهند بعضی از

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] (III, 231) [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] Wrkāna [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کند[1] در دوره هخامنشیان این مملکت اهمیت بزرگی نداشت بنا بقول سترابون سلاطین ایران در مواقع سیاحت و گردش در ممالك خود سعی میکردند که حتی الامکان زودتر از پارت بگذرند زیرا ولایت مزبور بواسطه فقر و بی چیزی قادر نبود آذوقه موکب پرجمعیت شاهان را فراهم سازد ولی بواسطه همین فقر و لزوم دفع حملات کوچ نشینان ملت پارت نسبت به طرز زندگانی ساده و جنك جویانه که ایرانیان شرقی داشتند وفادار مانده و بعد از سقوط دولت هخامنشی پارتها همان عناصر سالمی بودند که موفق شدند مجدداً دولت ایرانی مقتدری تشکیل داده وحتی بااحراز موفقیت حملات جهانگیرانه روم‌را دفع کنند جبال بلخان بزرك وکوچك و کوه کورن داغ و کپت داغ و جبال خراسان که امروزه سرحد بین ایران وروسیه‌است سرحدطبیعی بین ترکستان وحوضه بحرخزرراتشکیل میدهند بنا بگفته کرزن هیچ چیز نمی تواند با منظره تیره و تار این کوههای بی ثمر که‌جز گیاه هرزه درآنها نروید وفقط چشمه‌های معدودی از آنها جاری است طرف مقایسه واقع شود در عهد قدیم و هکذا در قرون وسطی سکنه واحه های واقعه در امتداد دامنه های این جبال را ایرانیان تشکیل میدادند ولی بدیهی است که واحه های مزبور بواسطه موقعیت جغرافیائی خود ناچار میبایستی غالباً مورد حملات متعدد کوچ نشینان ترك واقع شده و بتصرف آنان در آید از همین تاریخ است که این سرزمین باسم ترکی اتك و یا بطور اصح ایتاك که بمعنای ولایت — دامنه — کوهپایه است نامیده شد

از جمله بلاد این سر زمین در قرون وسطی از نساو ابیورد بیش

(۱) Ménat, 114.

از سائر بلاد اسم میبرند. شهر نسا در نزدیکی عشق آباد کنونی واقع بود وابیورد در این زمان هم بشکل قریه کوچکی در ۱۱۰ ورستی عشق آباد پا برجاست رباط فراوه (افراوه) که عبدالله از سلسله طاهریان در قرن نهم بنا کرده و مرکب از سه قلعهٔ متصل بهم بود (جائیکه در این زمان قزل آراوات است) در ناحیه نسا بفاصله چهار روز راه ازشهرنسا واقع بود از این رباط راه مستقیمی ازوسط صحرا به شهر گورگنج (در نزدیکی کهنهاورگنج کنونی که درقسمت شمال‌ملك‌خان های سابق‌خیوه واقع‌است) میرفت در ولایت‌ابیورد اسم‌شهرمهنه ویامیهنه‌را ذکرمیکنند در این‌زمان قریهٔ بهمین اسم در جنوب راه آهن و درسرحد بین‌روسیه و ایران پا برجاست شهرت مهنه از آن سبب است که وطن و مدفن ابوسعید میهنی صوفی معروف قرن یازدهم میباشد از ابیورد مستقیماً راهی بمرو میرفت در فوق گفته شد که اتك بواسطه موقعیت جغرافیائی خود معرض تاخت وتاز کوچ نشینان اسیای وسطی واقع میشد علاوه بر آن ملوك آسیای وسطی یعنی ملوك خوارزم که نزدیکترین همسایه اتك بودند همواره برای تصرف این ولایت میکوشیدند در تالیفات هرودوت (ج۳، ص۱۱۷) ماخبری میخوانیم که هنوزبطوررضایت بخش توضیح نشده است این خبر راجع است به وادی که محصور بجبال بود و پنج معبر داشته ورود آکسس ازوسط آن جاری بود و بین‌ممالك خوارزمیان و هیرکانیان و پارت ها و سرنکان و تمانیها واقع شده و در ابتدا تعلق به خوارز میان داشت خبر فوق میرساند که مدتها قبل از تشکیل دولت هخامنشیان سلطه خوارزمیان تا ولایت کوهستانی جنوب صحرا هم بسط یافته بود

در قرن دهم نوح بن منصور سامانی نسارا به مامون حکمروای قسمت شمالی خوارزم وابیورد را به عبد الله خوارزم شاه فرمانروای خوارزم جنوبی بخشید لیکن عبد الله بواسطه مخالفت ابوعلی سمجوری که امیر خراسان بود بتحصیل این عطیه نائل نگردید (ترکستان ۲۷٤) پس از آنکه در قرن دهم صفحه خوارزم در زیر سلطه مامون که لقب خوارزمشاهی را اختیار کرده بود متحد گردید نساو فراوه در تصرف خوارزمیان بود تا زمانیکه سلطان محمود غزنوی درسال ۱۰۱۷ مسخر ساخت بعد که در سال ۱۰۳۵ تراکمه در تحت ریاست سلجوقیان به خراسان هجوم آوردند سلطان مسعود غزنوی مجبور گشت که نساوفراوه را بآنها واگذار کند (بیهقی ٦۱۱) درقرن دوازدهم که سلسله‌جدید خوارزمشاهیان قوت گرفت شهر نسا قبل از سائر بلاد خراسان در جزو قلمرو آنان درآمد (ترکستان ۳۵۹) درتاریخ این دوره اسم‌شهردیگری باسم شهرستان ذکر میشود که در سر راه خوارزم به نسا و بفاصله یك فرسخ ازنسا درکنار ریك‌زارواقع بود وبطوریکه یاقوت (ج۳ص۳٤۳) که بسال ۱۲۲۰ در آنجا بوده تعریف میکند درحوالی شهرستان بواسطه قرب ریك‌زار باغاتی وجود نداشت و مزروعات در مسافت بعیدی دور از شهر واقع بودند

• ولایت خوارزم بعد از قتل و غارت مغول اگر دوره کوچکی را در قرن چهاردهم بحساب نیاوریم تا زمان استیلای ازبك ها در اوائل قرن شانزدهم سلسله مستقلی نداشت در قرن شانزدهم و هفدهم بلاد اتك معمولا درزیر سلطه ازبك‌های خوارزم بودند بطوریکه ابوالغازی شهادت میدهد در آن زمان برای تشخیص اتك کلمه تاغ بویی (طرف کوه)

مصطلح بود و این کلمه در مقابل سوبویی استعمال میشد که سواحل جیحون یعنی خوارزم در معنای اصلی کلمه بدین نام معروف بود در عین حال خوانین خیوه همواره ساعی بودند که طوائف ترکمن را مطیع خود سازند و طوائف مزبوره که در قرن شانزدهم تمام ساحل شرقی بحر خزر را تا گرگان متصرف بودند بعدها که اقتدار شاهان ایران و خوانین خیوه روبضعف گذاشت تدریجاً سلطه خودرا روبطرف شرق تا مرو بسط دادند شاه عباس کبیر (۱۵۸۷ــ۱٦۲۸) در واقع از اتك صرف نظر کرد هرچند که جانشینانش ملوك ازبك را اسماً باجگذار و مطیع خود میشمردند شاه عباس برای صیانت مملکت از تاخت و تاز تراکمه و ازبکان تصمیم بدان گرفت که اکراد جنگجو را از ولایت غربی بدین سامان کوچ دهد و براثر این تصمیم پنج ولایت کرد نشین درامتداد کلیه سرحد از استراباد تاچناران تشکیل داد و از ولایات پنجگانه مزبور در این زمان سه ولایت یعنی بجنورد و قوچان و درگز پا برجاست و ضمناً حکومت درگز نه باسلسلهٔ کردی بل با خاندان ترك است (ایت 165 Khurasan,) مقتدرترین حکام مزبور که حکمران قوچان است بلقب ترکی ایلخانی ملقب میباشد قوچان درقرون وسطی باسم خبوشان نامیده میشد هرچند که در کتاب مقدسی (۳۱۹) بشکل خوجان دیده میشود در قرن دهم شهر قوچان مهمترین بلاد ناحیه استوا بود و استوا مطابق آستابنه و یا آستاسنه است که ایزیدور خراکسی ذکر میکند در قرن دوازدهم در دوره ترقی خوارزمشاهیان قوچان یکی از مهمترین نقاطی بودکه درسرراه قسمت مرکزی خراسان واقع شده بود شهرمزبوردر کسب

علاوه برموقعیت جغرافیائی اش مرهون حاصلخیزی برجسته جومه خود بود بنابقول کرزن (ج ۲ ص ۱۱۱) درولایات شمالی ایران در حاصلخیزی وخوبی شرب اراضی بهتر از قوچان ولایتی نیست کوچ دادن اکراد از تاخت وتاز تراکمه جلوگیری نکرد این دوحریف لائق هم بودند هیچیك از طرفین نمیتوانستند بفتح قطعی نائل شوند و کرد ها فقط می توانستند که مزارع اتك را تارومار کرده انتقام تاخت وتاز تراکمه را از این راه بکشند حکمران قوچان در سفری که نادرشاه به سمرقند و بخارا کرده شرکت داشت و بطوریکه فرزر[1] تعریف میکند وی یك نسخه قرآن خطی از سمرقند بدر برد که در مقبره تیمور بود و بدست نوه اش بایسنقر تحریر یافته بود این نسخه خطی را کرد ها ورق ورق کردند و بعد پسر حکمران مزبور قسمتی از این اوراق را جمع آوری کرده و در مقبره امامزادهٔ که در قوچان است قرارداد فرزر چند ورق از این قرآن را دیده و بطوریکه مشارالیه تعریف میکند در حفظ قرآن مزبور که عالیترین نمونه صنعت خوشنویسی است بی مبالات بودند ازقراریکه نقل میکنند نسخه مزبور در آخرین زلزله قوچان (بسال ۱۸۹٥) از بین رفت در تپه که در نزدیکی قوچان واقع و در این زمان هنوز به نادر تپه معروف است نادر شاه افشار بسال ۱۷٤۷ بقتل رسید شهر قوچان در سال ۱۸۳۳ که عباس میرزا بدفع فتنه ایلخانی اشتغال داشت و بعد در زلزله های ۱۸٥۱ و ۱۸۷۲ صدمه های فراوان دید بعد از آن تاریخ بطوریکه کرزن تعریف میکند(ج ۱ ص ۱۰۹) جمعیت شهر به ۱۲۰۰۰ نفر نمیرسید زلزله سال ۱۸۹٥ بکلی شهر را خراب کرد قوچان جدید .

(۱) Y. P. Fraser. Journey, 574.

در ۱۲ ورستی شهر قدیم بنا شده است

نقطه سرحدی دیگرکه بانام نادرشاه توأم‌است قلعه مهم کلات‌است که در آنجا دست طبیعت قلعه کوهستانی صعب‌الوصولی بنا کرده محوطهٔ که قریب به دوهزار و پانصد فوت ازسطح دریا ارتفاع دارد دارای بیست میل انکلیسی طول و قریب به پنج الی هفت میل عرض و از هر طرف محصور به دیوار طبیعی است که از قلعه ها و صخره های تیز و عریان بارتفاع ۷۰۰ الی هزار فوت از سطح وادی تشکیل یافته است این دیوار فقط دارای دو معبر تنك میباشد ولی علاوه بر آن باریك راهی چند از کمرکش جبال موجود است که میتوان به قلعه داخل شد دروازه عمده که رودآب ده وادی ازاین راه وارد قلعه میشود به دربند ارغونشاه یعنی بنام بانی خود که روی یکی از صخره های صاف نقش کرده و از بنای خود ذکر میکند معروف میباشد کرزن و دیگران این ارغونشاه راهمان ارغون خان مغول ایران (۱۲۸٤ ـ ۱۲۹۱) میدانند درباره ارغون شاه واقعاهم‌مینویسندکه وی قبل ازجلوس به سلطنت‌ازعموی خوداحمد شکست خورده و درکلات‌پناهنده شده بود لیکن‌قلعه درزمان وی خراب بود و همینکه عساکر احمد نزدیك قلعه رسیدند ارغون بدون مقاومت باحمد تسلیم شد (۱) حدسی که بیشتر طبیعی بنظر میرسد این است که در اینجامقصود ازارغون شاه پادشاه محلی است که وی پدرعلی بیك بود که با تیمور محاربه کرد

تیمور در سال ۱۳۸۲ قلعه را محاصره کرد در ضمن تفصیل محاصره قلعه از چند دروازه اسم میبرند که یکی از آنها دربند ارغونشاه

(۱) Le baron d'Ohsson, III. 594-595.

است (شرف‌الدین ج ۱ ص۳۳۷) علی بیك اظهار اطاعت کرد ولی بعد به تیمور خیانت ورزید و تیمور در مقابل کلات قلعه قهقهه را بین ابیورد و کلات (شرف الدین ج ۱ ص ۳٤۳) و ظاهراً در جائیکه امروزه ایستگاه راه آهن باسم قهقهه واقع است بنا نهاد نادر از موقعیت قلعه کاملاً استفاده نمود و از زمان وی قلعه باسم کنونی ـ کلات نادرشاه (یا نادری) موسوم گردید کرزن مینویسد که نادر میخواست در اینجا قلعه غیر قابل تسخیری ایجاد و خزانه امنی برای گنجینه هائی که از هندوستان آورده بود دائر سازد شرح و تعریف قلعه کلات در کتاب واسیل واتاس[۱] سیاح یونانی که معاصر نادر شاه بود مندرج است بنابقول سیاح مذکور (II, 809-814) نادرشاه میخواست شهری ایجاد کند که نظیر نداشته باشد و تمام اهالی شهر بتوانند آنچه را که میخواهند بدون احتیاج باجناس وارده ازخارج درخود شهر بیابند برای استهلاك مخارج ساختمان شهر غنائم هند بکار رفت صخره ها را ازخارج وداخل تراشیده و هرکجا که احتمال حمله میرفت برجهای پاسبانی بنا کرده بودند بعداز نادر شاه کلات تا سال ۱۸۸۵ پایتخت خانی کوچکی بود که اسماً مطیع ایران بود وتا زمان تحدید سرحدات روس وایران درسال ۱۸۸۱ ابیورد و بعضی نقاط دیگر اتك در جزو خانی مزبور بودند

کرزن وجهۀ عمومی قسمت کوهستانی شمال غرب خراسان رابشرح ذیل تعریف میکند (ج ۱ ص۱٤۲) : چندرشته سلسلة‌الجبال متوازی از سمت شمال غربی بطرف جنوب شرقی کشیده شده سلسله های شمالی را دره های عمیق و تنگی که در قعر آنها سیلاب صدا میکند از یکدیگر

(۱) Vacile Vatace.

جدا کرده در سمت جنوب جای دره‌ها را وادی هائی گرفته که رود های کوهستانی از وسط آنها جاری و قرا و دهات در آنجا واقع شده و گاهی جلگه‌های وسیع و پر ثروتی دیده میشود ما نند جلگه قوچان در شمال و جلگه نیشابور در جنوب بینالود کوه سلسله‌های جبال را دره هائی در طول کوه قطع میکنند (گا هی بشکل زاویه مستقیم) وهمین دره‌هاراه ارتباط بین وادیها میباشند دره ها اغلب منظره طبیعی زیبائی تشکیل داده وصورت یکسلسله مواقع صعب الوصولی رادارند مشکل درجائی ازدنیا جبالی باشد که بخط برف دائمی رسیده و تا این درجه پرده های زیبائی از طبیعت وحشی کوهستانی جلوه گر سازند در بالای سلسله های بلند تر آثار مسکین ترین نباتات کوهستانی بندرت دیده میشود زراعت فقط در قعر وادیها مقدوراست و منوط بوجود چشمه‌سارهای قلیلی است که آب آنها را برای شرب اراضی قابل زرع آورده اند هردیهی گوئی واحه‌ایست که در زمینه خاکی رنگ کویر واقع شده است لیکن در حوالی نیشابور اراضی مزروعه در دامنه‌های جبال هم دیده میشود واز دامنه های جبال چشمه هائی بوادی سرازیر میشوند و بطوریکه فریه (ج ۲ ص ۱۹۹) تعریف میکنند در مرتفعترین نقاط هم زراعت میکنند اراضی مزروعه که در دامنه‌های کوه واقع است به صفه های جداگانه منقسم گردیده و عده قرا در این وادی بواسطه وفور آب بیش از سائر نقط است در اینجاهم مثل سائر نقاط ایران سبزه زار یکسره دیده نمیشود قطعات آباد بفاصله‌های مختصری از یکدیگر واقع شده اند رودی که از پهلوی نیشابور مدگذرد بمناست مزه شور وتلخ آش

نابه ر باندازهٔ دچار

واقع گردیده که شکل کنونی آن هم ازحیث وسعت و فضا وهم عده نفوس بقدری از پایتخت قرون وسطی خراسان فرق دارد که تحقیق و تشخیص نقشه آن با مشکلات بزرگی توأم است راجع به نیشابورقدیم قبل‌از اسلام همینقدر معلوم است که به ابر شهر (جغرافیا نویسان عرب ابر شهر « به فتح‌الرا » گویند) ونام کنونی را از یکی ازسلاطین ساسانی یعنی شاپور اول (قرن سوم) و یا شاپور دوم (قرن چهارم) دارد (نیولدکه ٥٩) مطلب اخیر عقیدهٔ را که غالباً اظهار میشد راجع باینکه نیشابور همان شهر نسایای پارت است تردید میکند در زمان ساسانیان و هم در دوره امرای اول عرب شهرعمده خراسان مرو بود نیشابور فقط درزمان سلسله طاهریان در قرن نهم اهمیت یك پایتخت را کسب نمود

آوازه شهرت نیشابور با صیت اشتهار عبدالله ابن طاهر (٨٣٠ـ ٨٤٢) که اولین آباد کننده خراسان بود توأم است من در تألیف فارغ التحصیلی خود « ترکستان در دوره حمله مغول » (٢١٩) سعی کرده ام شرح حال و اخلاق این امیر مبرز را که بقول یعقوبی مورخ طوری در خراسان حکومت کرده که قبل از وی کسی نکرده بود بیان کنم چه وی بتأمین منافع دهاقین از نقطه نظر نان بده بقیه سکنه خاطر مشغول میداشت وبامر وی مجموعه قواعدی برای استفاده ازشرب مصنوعی اراضی ترتیب داده شد بالاخره عبدالله درنظریات وعقائدخود راجع باهمیت علم ازعصر خود فرسنگها جلو افتاد وعقیده داشت که باید عموم آرزومندان دسترس وسیعی بساحت علم داشته باشند و تشخیص لایق از نالایق به پیشگاه خود علم واگذار شود

سلسله سجستانی صفاریان هم که طاهریان را درسال٨٧٣ ازسلطنت

خلع کردند پایتخت خود را به نیشابور انتقال دادند عمرو لیث صفاری به سال ۹۰۰ ازاسمعیل بن احمدسامانی شکست خورد واز آن پس خراسان در جزو مملکت سامانیان در آمد چنانکه معلوم است پایتخت سامانیان بخارا بوداراضی جنوب آمودریا (جیحون) درتحت سلطه امیرمخصوص بود که لقب سپهسالار داشت و در نیشابور مقیم بود (ترکستان ۲۳۸) جغرافیا نویسان نیشابور دوره سامانیان را مفصلاتعریف کرده‌اند شهر در جلگه ولی بلاواسطه درقرب کوه واقع شده بود بقول ابن‌رسته (۱۷۱) جنب شهر از یك طرف کوه بلندی سر کشیده بود محوطه شهر طولا و عرضا یك فرسخ و خود شهر مانند سائر بلاد بزرك آسیای وسطی مرکب بود از قهندز یعنی ارك و شهرستان که خود شهرباشد و ربض یا خارج شهر. ارك جزوشهرستان نبود ولی بین او و شهرستان فقط خندقی‌حائل بود در قرن دهم حیات شهر شاید بواسطه ترقی تجارت و صنعت بالتمام به ربض و بیشتر به قسمت جنوبی آن منتقل گردید اصطخری (۲۵۵) در ضمن توصیف بازار های نیشابور مینویسد که بازار در سمت شمالی شهر تا «راس‌القنطره» میرسید وپیش از آن (۲۵٤) درجزو دروازه های شهرستان که مانند سائر شهر های بزرك چهار باب بود از دروازه راس القنطره اسم میبرد عده دروازه های ربض بسیارزیاد وبقول مقدسی (۳۱٦) فزون ازپنجاه بود مرکز بازارمیدان چهارگوش بزرگی موسوم (به مربعة الکبیره) بودکه از آنجا بهرچهارسمت ردیف های دکاکین و کاروانسراها ممتد میشد بدین ط قه سمت شرقی تا پشت مسجد جامع سوی شمال تا شهرستان بطرف غرب تا پشت میدان چهار گوش [illegible] جهت (مربعة الصغیره) و جنوب تا مق [illegible] لاد حسین

[illegible]

۳۶ میلی (تقریباً ۵۰ ورست) شمال غرب نیشابور در سرراه قوچان است تا بامروز در اهمیت خود باقی و در دنیا یگانه معادن فیروزه است که استخراج آن منفعت دارد

نیشابور در زمان غزنویان و سلجوقیان هم با وجودیکه بعضی از سلاطین سلسله اخیر مرو را ترجیح میدادند معهذا مهمترین شهر خراسان بود در سال ۱۱۵۳ نیشابور معرض قتل و غارت خانمانسوز عشائر غز گردید که برعلیه سلطان سنجر شورش کرده بودند غزها شهر را غارت و تا بنیادش خراب کردند خاقانی شاعر با قدری مبالغه میگوید وقتی که اهالی بعد از رفتن دشمنان بشهر برگشتند نمیتوانستند مساکن خود را بیابند شهر جدید در سمت غربی شهر قدیم در محل موسوم به شادیاخ (گاهی اسم شایکان دیده میشود رجوع شود به ابن‌حوقل ۳۱۲ تبصره) آبادشدمحله شادیاخ درزمان سابق هم‌دائر بود وآنراعبدالله‌بن‌طاهر بنا کرده بود (یعقوبی ۲۷۸) در شادیاخ تپه بزرگی بود که بر روی آن ارکی ساخته بودند درهمان قرن مذکورنیشابوربواسطه موقعیت‌جغرافیائی سعادتمند خود بسر منزل رونق و تعالی رسید و ابنیه و عمارات تمام و محوطه را از تپه تاخط شهر قدیم اشغال کرد بنابقول یاقوت (ج ٤ ، ص ۸۵۸) نیشابور دوباره « اعمر بلادالله » گردیده و پر ثروت ترین و پر جمیت ترین بلاد شد یاقوت علت ترمیم سریع وتجدید عمرت شهر را همان موقعیت جغرافیائی آن میداند نیشابور در حکم « دهلیز المشرق » بود و کاروانیان نمیتوانستند از کنار آن گذشته و وارد شهر نشوند قتل عام ۱۲۲۱ از حیث عواقبی که مترتب آن گردید بمراتب وخیمتر بود شش ماه قبل از این واقعه داماد چنگیز خان هدف تیر گشته کشته شد

بدین جهت تولوی پسر چنگیز شهررا محاصره کرد آنچه اهل شهرعجز و الحاح و التماس عفو کردند اثرنداشت و رد شد شهر را به یورش متصرف گردیده و تمام سکنه آن را باستثنای چهار صد نفر صنعتگر که باسیری بردند بقتل رسانیدند ابنیه و عمارات شهر را از بیخ خراب و زمینش را شخم کردند در محل خرابه های شهر چهار صد نفر مغول گماشتند تا بقیة السیف اهالی را که توانسته بودند در موقع قتل و غارت پنهان شوند معدوم سازند (ترکستان ٤٨٣) دستجات مغول چنگیزخان درخراسان پایدار نشدند وجانشین چنگیز مجبور شد دوباره مملکت را مسخرسازد مقاومت بیفائده فقط مانع از آن میشد که جراحات وارده به مملکت از حمله مغول التیام پذیرد و شهرهای خراسان بمراتب بیش ازبلاد ماوراء النهر بحال خرابی ماندند

پس ازانقراض سلسله خوارزمشاهیان خراسان ابتدا امارت مخصوصی بود که ملك مشترك سلسله مغول محسوب میشد فرمانروای خراسان راخان بزرگ معین میکرد ولی نمایندگان سائرو جوه رجال خاندان خان نیزهمراه فرمانروابودند دراواسط قرن سیزدهم که مغولها سلطنت مخصوصی درایران تشکیل دادند خراسان هم بدان ملحق گردید لیکن بنابقول حمد الله قزوینی (١٤٧) اداره کشوری ومالی مخصوصی داشت عائدات این ملك درجزو عائدات عمومی سلسله مغول (آل هلاکو) در ایران محسوب نمیشد سرحد بین ملك آل هلاکو و جغتائیان رود جیحون بود لیکن اغلب سرحد مزبور را مخصوصاً شاهزادکان جغتائی برهم میزدند در زمانیکه خراسان در جزو ملك آل هلاکو بود در این ولایت یکی از نمایندکان خاندان سلطنت و غالباً پسر یا وارث تاج و تخت شاهی حکومت میکرد

حکمرانان مغول معمولاطوس و وادی کشف‌رود را (شعبه هریرود) که در شمال سلسله بینالود کوه واقع است به نیشابور ترجیح میدادند بعداز سقوط سلسله مغولهای ایران نیشابور در حدود عشر سوم قرن چهاردهم در جزو قلمرو سلسله سربداران که در سبزوار تشکیل یافته بود در آمد و در سال ۱۳۸۱ آخرین نماینده این‌سلسله بطیب خاطر اطاعت تیمور را گردن نهاده و بدین‌جهت نیشابور بیرحمی های این جهانگشا را نچشید رونق هرات در دوره تیموریان واهمیت مذهبی شهر در زمان صفویه می بایستی که نیشابور را تحت الشعاع قرار داده باشند لیکن تا اواسط قرن هیجدهم نیشابور شهر مهمی بود تا اینکه بدست احمد شاه افغان خراب و ویران گردید نقل میکنند که بعد از این قتل و غارت یك منزل قابل سکونت در شهر نمانده بود احمد شاه شهر را به عباسقلیخان شاهزاده‌ترك داد و وی برای تعمیر و تجدید عمارت آن اقداماتی کرد در اواخر همان قرن نیشابور بتصرف سلسله قاجاریه در امد مساعی عباسقلیخان و کسان دیگر اهمیت سابق شهر را عودت ندادند در سال ۱۸۲۱ بنا بقول فرزر[۱] (Journey, 404) طول‌باروی شهر ۴۰۰۰ قدم بود اگر تمام این محوطه مسکون می بود عده نفوس آن به ۳۰ یا ۴۰ هزارنفر میرسید لیکن قسمت عمده شهر خرابه بود ایرانیان خانه های مسکون شهر را قریب بدوهزار باب میدانستند لیکن فرزر (۴۰۵) از روی تاثیراتی که شهر در او بخشیده تصور میکند که عده نفوس از پنجهزار نفر تجاوز نمیکند پارچه هائی که درشهر میبافتند فقط برای حوائج محلی تهیه میشد یگانه جنس صادره فیروزه بود تقریباً همین تاثیرات را شهر بسال ۱۸۴۵ در قریه

J. B. Fraser. (۱)

(ج۱ص۱۰۲) بخشیده مشار الیه تصور میکند که عده نفوس شهر از ۸۰۰۰ متجاوز نبوده وضع دیوارهای گلی خراب و بد بود خندق آب نداشت وارك بشکل خرابه افتاده بود حدود بازارها و مسجدجامع وسعتی نداشت در زمان سیاحت کرزن (ج ۱ ، ص۱۶۲) معلوم نیست ازروی چه مقصودی مشغول تعمیر دیوارهای بکلی بیفائده شهر بودند کرزن احتمال میدهد که در زمان وی جمعیت شهر بده هزار نفر رسیده بود

راجع بآثار قدیمه نیشابور تحقیقات و تعریفات مفصلی در دست نیست در اینباب فرزر[۱] و در زمان اخیر هم ایت[۲] بعضی اطلاعاتی می نویسند از اطلاعات تاریخی و وضع کنونی شهر فقط این مطلب معلوم میشود که شهر مانند مرو و بلخ تدریجاً ازسمت شرقی بغربی منتقل شده است بلافاصله در سمت شرقی شهر کنونی خرابه‌هائی نمایان بوده که قسمتی از گل و قسمتی از آجر بوده از قراریکه نقل میکرده اند ارك شهر سابق در این مکان بوده فرزر نمینویسد که بلندی هم در این مکان بوده یا نه بطوریکه ایت تعریف میکند خرابه های مزبور دیگر وجود ندارد و آثار شهر سابق بفاصله یك میل انگلیسی در سمت جنوب شرقی شهر کنونی شروع میشود در زاویه جنوب غربی خرابه های مذکور ارکی بر روی تپهٔ بلند واقع است ایرانیان به فرزر گفته بودند که ارك نیشابور قدیم که در دوره ساسانیان بنا شده بود در این مکان بوده ولی مشکل این مطلب اساس داشته باشد مقبره فریدالدین عطار صوفی معروف که در موقع تصرف شهر بدست مغولها مقتول گردید پهلوی زاویه جنوب [شر]قی ارك واقع است سنگی از مرمر سیاه که خط فارسی روی ان نقش

---

(۱) Journey, 397-401. (۲) Khurasan, 410-412.

کرده اند دروسط دیوارهای آجری واقع شده این مقبره یگانه اثری است که از قرون وسطی در نیشابور باقی مانده و ممکن است تاریخ بنای آن بصحت معلوم شود: این مقبره را در زمان سلطان حسین دراواخر قرن پانزدهم میرعلیشیر شاعر و وزیرمعارف پرور معروف که‌در ادبیات فارسی و مخصوصاً ترکی معروف ومشهور است بنا نهاد (اسفزاری II 70 a) و نیز مقبره یکی از آل علی که درقرن شانزدهم شاه طهماسب ساخته در همان نزدیکی است ازقراریکه نقل میکنند امامزاده محمد محروق برادر علی ابن موسی الرضا که قبرش در مشهد مهمترین زیارتگاه ایران است در این مکان مدفون میباشد مقابر اقوام این‌امام را که البته مشکل اصلی باشند تقریباً در تمام بلاد عمده ایران نشان میدهند پهلوی این مکان مقدس در وسط باغی که درختانش بهم پیچیده و علفهای هرزه در آن روئیده مقبره عمر خیام منجم و شاعر فکرآزاد اوایل‌قرن دوازدهم واقع شده است

سلسلة‌الجبال مرتفع بینالودکوه جلگه نیشابوررا ازوادی کشف رود و شهر مشهد که پایتخت کنونی خراسان ودربیست و پنج ورستی جنوب شرقی طوس قدیم واقع است جدا میکند جغرافیا نویسان عرب در ضمن تعریف راه بین نیشابور و طوس از قرار مسافتی که ذکر میکنند یکی از راههائیرا در نظر دارند که از وسط رشته جبال عبور میکند و اکثر سیاحان زمان اخیر هم از آن راه مسافرت کرده اند راه بستی کنونی قوس‌وار میگذرد و سلسله عمده را در کنار گذاشته وفقط ماهور هائی را که چندان ارتفاعی ندارند تقاطع میکند کلمه طوس در قرن دهم به یک ولایت تمام اطلاق میشد که شهر نوقان و شهر طابران و قریه سناباد که

بسال ۸۰۹ هارون الرشید و بسال ۸۱۸ علی ابن موسی الرضا از ائمه آل علی در آن مدفون گردید ند در ولایت طوس بودند مأمون برای خوش آیند شیعیان امام رضا را وارث تاج و تخت اعلام نمود ولی بعد بطوریکه میگفتند امرداد مسمومش ساختند شرح و توصیف طوس قرون وسطی را ما در دست نداریم در زمان جغرافیا نویسا ن عرب شهر طوس بواسطه رونق وترقی نیشابور اهمیت بزرگی نداشت طوس هم مانند نیشابور بدست تولوی پسر چنگیز خان خراب و در زمان اوغدی جانشین چنگیز به تجدید عمارتش پرداختند و از آن ببعد چند مرتبه مقر فرمانروایان مغول شد بعد ازسقوط مغولهای ایران طوس با قوچان وکلات و ابیورد و نسا و واحه مرو در جزو قلمرو دولت کوچکی که امیر ارغونشاه رئیس طائفه جون غربانی تشکیل داده بود درآمد بعداز ارغونشاه پسرانش محمد بیك و علی بیك جانشین پدر شدند (حافظ ابرو . a 276 .Л) علی بیك در سال ۱۳۸۲ مجبور باطاعت از تیمور شده بعد وی را به فرغانه اعزام و در سال بعد مقتول ساختند

در سال ۱۳۸۹ بعد از شورشی که پیشرفت نداشت طوس را قتل عام کردند و قریب بده هزار نفر آدم کشته شد پای دروازه های شهر بر حسب معمول برجهائی از کله کشتگان ساخته بودند (شرف الدین ج ۱ ص ٤٦٩) تجدید عمارت قلعه طوس بعدازفوت تیمور و درسال ۱٤۰۵ انجام گرفت در دوره های بعد اسم طوس را با نام مشهد یکجا میبرند مشهد تدریجاً بواسطه اهمیت مذهبی خود شهر مجاور را تحت الشعاع قرار داده وپایتخت خراسان گردید سیاح هندی که معاصر نادرشاه بوده از مهاجرت تدریجی سکنه طوس به مشهد سخن میراند و صنیع الدوله

وزیرایران (که بعدها ملقب به اعتماد السلطنه گردید) قول سیاح هندی
را درکتاب خود مسمی به مطلع‌الشمس نقل کرده ووضع کنونی خرابه‌های
طوس را مفصلاً در این کتاب شرح داده است در بین خرابه‌ها هیچگونه
آثاری که دارای تاریخ باشد دیده نمیشود صنیع‌الدوله دیوارهای شهررا
که یك فرسخ دور آن است و ارکی را که در قسمت شمال شرقی بوده و
عمارت بزرگی را که شاید مسجد و داخل شهر بوده تعریف میکنند در
همه جا طول وعرض و ارتفاع دیوارها و برجها وخرابه‌های سائرعمارات
ذکرشده درداخل ارك قلعه کوچکی بوده که بر روی تپه مصنوعی ساخته
بودند در کتاب مزبور تصویر مسجد نیز ترسیم یافته این عمارت در نزد
ایرانیان به نقاره خانه معروف است فرزر در ضمن تعریف طوس از
مناره کوچکی (درنزدیکی مسجد) و گنبد کوچکی دربالای قبر فردوسی
که در بیرون شهر نزدیکی دروازه جنوب شرقی واقع بوده سخن میراند
بطوریکه نقل میکنند ساختمان این گنبد را به عبید الله خان بخارائی
که در قرن شانزدهم زمامدار بوده نسبت میدهند در سال ۱۸۵۸ که
خانیك اف[1] باین سرزمین بسیاحت آمده بود دیگر آن گنبد نبود ومحل
روی قبر شاعر را گندم کاشته بودند پروفسور ژوکوسکی بسال ۱۸۹۰
بمحل مزبور رفته و فقط تپهٔ دیده بود که در آن کاوشهائی شده واین تپه
از آجر و نیمه و قطعات کاشی که بلاشك از بنای خراب شده باقی مانده
بودند تشکیل یافته و شاید این همان بنائی باشد که فرزر مشاهده کرده
بود بطوریکه دهاقین تعریف کرده بودند تپه مزبوررا آصف‌الدوله حاکم
سابق خراسان کنده و دور محوطهٔ که تشکیل یافته بوده آجر گرفته

(۱) Ханыков, 110

دیواری در اطراف تپه کشیده میخواست بنائی روی آن بسازد لیکن قبل از اتمام کار بدرود زندگانی گفت زمانی بود که قبور امامین معروف یعنی امام احمد و امام محمد غزالی که دومی مؤلف کتاب شهیر احیاء علوم الدین است نزدیکی قبر فردوسی بود قبر محمد غزالی درقرن چهاردهم در ضمن شرح سیاحت ابن بطوطه (۷۷۳) مذکور گردیده لیکن دراین زمان از بین رفته و اثری از آن نمانده است

طوس در سمت شمالی کشف رود واقع است در نزدیکی دروازه جنوب شرقی طوس در سر راه مشهد پل هشت چشمهٔ از روی رود خانه ساخته بودند پل مزبور در این زمان بحال نیمهٔ خراب باقی است فرزر و صنیع الدوله هر یك شرحی در توصیف این پل نگاشته اند مخصوصاً صنیع الدوله فاصله هر یك ازچشمه ها را هم ذکر کرده پلی که بر روی کشف رود قدری پائین تر بر سر راه کلات و مشهد (بفاصله پنج میل از مشهد) ساخته اند و دارای یازده چشمه است بوضع بهتر باقی مانده ولی نه بطوریکه کاملاً بی عیب باشد پل مزبور به «پل شاه» معروف است بنا بگفته کرزن عرض مسیل رودخانه (که از ۲۵ فوت تجاوز نمیکند) با بزرگی پل مزبور تناسبی ندارد

چنانکه در فوق دیده شد شهر مشهد در اطراف مقبره امام علی-ابن موسی الرضا که در قریه سناباد چهار فرسخی طوس جنب قبر هارون الرشید مدفون است ایجاد گردید درقرن دهم در زمان ابن حوقل (۳۱۳) قریه مزبور دیوار محکمی داشت ومقبره مکان مقدسی محسوب بود درهمان قرن کلمه «المشهد» در کتاب مقدسی (۳۵۲) دیده میشود در قرن چهاردهم در زمان حمد الله قزوینی مشهد شهری بود ابن بطوطه

(۳ ، ۷۸ ـ ۷۹) سیاح همان قرن بنای مدوری را توصیف مینماید که بالای مقبره ساخته بودند و با روپوش های حریر و شمعدانهای طلا آراسته بودند در زیر همان گنبد مقابل قبر امام رضا قبر هارون الرشید واقع بود که برروی آن هم شمعدان هاروشن بود لیکن زوار شیعه که قبر امام رازیارت میکردند لگدی بقبرخلیفه عباسی‌مینواختندعده زواربایستی در قرن شانزدهم که سلسله صفویه مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران اعلام کرد بمراتب بیشتر بشود زمانیکه در قرن هفدهم سائر اماکن مقدسه شیعیان یعنی قبر علی (ع) در نجف و حسین در کربلا بالقطع بحیطه تصرف عثمانی درآمد قبر امامرضادر ایران مهمترین مکان مقدس شیعیان واقع گردید و همه ساله صد ها هزار زوار بزیارت آن میآیند زیارتگاهها همیشه در عین حال مراکز تجارت را تشکیل داده اند بنا بگفته سیاحان بازارهای مشهدجهان نمای زنده‌ایست ازملل مختلفه شرقی شهربواسطه ثروت مکان مقدس وبازار های خود چند مرتبه معرض تاراج ازبکها واقع گردید

دورمشهد کنونی دیواری ازگل کشیده و برجهائی برآن ساخته اند طول محیط دیوار های شهر را باختلاف از $\frac{1}{2}$ ۴ الی شش میل انگلیسی معین میکنند تعیین اندازه صحیح بواسطه غلط بودن نقشه قرین اشکال است فرقی که مشهد با هرات و سائر بلاد دارد این است که دو خیابان عمودی شکل متقابلاً شهر را تقاطع نمیکنند بلکه خیابان عمده که از شمال غرب بجنوب شرق کشیده شده شهر را تقاطع میکند قبر امام در وسط این خیابان و از هر طرف محاط بعمارات و ابنیه است خیابان عمده مزبور معروف به « خیابان » است کلمه « خیابان » در تألیفات جغرافیا نویسان

قرن دهم دیده نمیشود ولی این کلمه درزمان تیمور و تیموریان مصطلح بوده اسفزاری که دراواخر قرن پانزدهم بنگارش کتاب خود مشغول بود ذکری از خیابان هرات بمیان آورده و این تذکر درشرحی است که راجع بقضایای قرن چهاردهم نوشته است (Л I 39 B.) بنا بقول کرزن خیابان مشهد در نزد ایرانیان نام و شهرت بزرگی دارد هرچند مشکل‌شایسته آن باشد درحفظ درختانیکه دردوطرف خیابان کاشته اندفوق‌العاده بی مبالاتی میشود در وسط خیابان نهر و یا بعبارت صحیحترخندق کثیفی کنده‌اند که هم برای آب مشروب وهم برای رخت شوئی وانداختن‌لاشه حیوانات بکار میرود کلیتاً آب مشهد ابداً قابل شرب نیست کرزن مینویسد که یك شب تیغ صورت تراشی خود را در آب گذاشت و صبح روز بعدتیغ مثل لوله تفنگ‌سیاه شده بود بواسطه میل‌ورغبت شیعیان باینکه حتی‌الامکان نزدیك امام دفن شوند قبرستان در مشهـد و حتی در داخل شهر بسیار فراوان است اجساد مرده ها را از صدها ورست باین شهر حمل میکنند با اینحال تندرستی مردمان این شهر بهتر ازسائر بلاد ایران است وعلت آن موقعیت مفید شهر است که در شمال سلسله جبال واقع وبدین سبب از بادهای گرم صحرا محفوظ میباشد

مکا ن مقدس که در مرکز شهر واقـع است تا بامروز بروی کفار بسته است سیاحان اروپائی بندرت خود را بخطر بزرگی انداخته ووارد حرم امام شده اند گردا گرد تمام ابنیه دیواری از گل کشیده‌اند خیابان عمده تامسافتی (قریب به ٤٥ ساژن) تاخارج طاق نمای مدخل امتداد یافته مرکز تجارت بازار در همینجا ست زائریکه از حصار بگذرد وارد مکان مقـدس شده و از حق « بست » استفاده میکنند پشت بازار دروازه

مرتفع دیگری واقع است که از آنجا بحیاط عمده که بصحن کهنه (عتیق) معروف است میرود طول این صحن قریب به ٦٥ ساژن وعرض آن بیش ازسی ساژن است درچهار طرف صحن مانند صحن‌های سائرمساجد و مدارس بزرگ ایران دو طبقه حجره ساخته اند طبقه پائین حجرات را درزمان فرزر برای اماکن تجارتی باجاره میدادند فاصله بین حجرات و بالای آنهارا کاشی کاری کرده اند در وسط هر یك از چهار سمت ایوان ساخته اند که کتیبه هائی با خط کوفی دارد در وسط صحن سقا خانه مثمن مطلائی بنا شده است بر روی دروازه سمت غربی گلدسته که در نزد شیعیان بجای مناره میسازند بنا کرده‌اند دروازه جنوبی منتهی به حرم میشود وبرای اینکه فرقی با دروازه های دیگر داشته باشد سقف‌بالای آنرا مطلا کرده‌اند و مطلاکاری آن منسوب به نادرشاه است که برای این مقصود طلائی را که از هند بغنیمت آورده بود بکار برد و نیز ساختمان حوض راهم به نادر شاه نسبت میدهند علاوه بر اینها صحن بزرگ دو مناره دارد که یکی را از سمت حرم در قرن شانزدهم ساخته و در قرن نوزدهم ترمیم کرده‌اند (بعد از سال ١٨٣٤) ودیگری را نادرشاه جنب مدخل مقابل بنا کرده است قسمت علیای مناره ها را با آجر های مسی مطلا ساخته اند که از دور مثل آتش میدرخشد دربالای مناره‌ها مطابق طرح مساجد ایران ایوان مشبکی ساخته‌اند تمام سطح آب از سنگهای روی‌قبور مردمان توانگر که دراین مکان دفن شده‌اند پوشیده گردیده‌است

در مدخل حرم اطاق بزرگی ساخته‌اند که کف آن از مرمر و با قالیهای گرانبهائی مفروش شده روی دیوار ها باخطوط عربی کاشی کاری شده بر بالای همه عمارت گنبد مطلائی ساخته اند که زوار از مسافت

بعیدی نظاره میکنند هرچند که بگفته کرزن ارتفاع آن از ۱۱ ساژن تجاوز نمیکند در زیر گنبد بزرگ علاوه بر قبر امام قبر هارون الرشید خلیفه عباسی و عباس میرزا پسر فتحعلیشاه که درسال ۱۸۳٤ درمشهد وفات یافت واقع میباشند

در سمت جنوب حرم مسجد عالی قرار گرفته که گوهرشاد زوجه شاهرخ و بانی مسجد سابق الذکر هرات بسال ۱٤۱۸ بنا کرده و در قرن هفدهم تجدید عمارت شده است مسجد هم مثل بنای حرم مشرف بصحنی است (صحن گوهرشاد) مسجد فقط یك گنبد و یك طاق نمای مرتفعی دارد که در طرفین آن منارههائی ساختهاند گنبدمسجد ازگنبد حرم بلند تر و عریضتر است بر روی گنبد کاشیهای ریزی بکار برده و با ردیفهائی برنگ آبی و سبز ونارنجی مزین ساخته اند در بعضی جاها مرور زمان این ردیفها را از بین برده فرزر (٤٤٧) مسجد گوهرشاد را عالیترین عمارتی میداند که درایران دیده است صحن سومرا (صحن نو) که ازسمت شرقی متصل بعمارات میباشد فتحعلی شاه درقرن نوزدهم بنا کرده است نقشه تمام صحنها و عمارات در کتاب صنیعالدوله درج میباشد و ایت (راجع به ص ۳۳۲ Khurasan) از آن کتاب اقتباس کرده است علاوه بر اینها از چند مدرسه و یك کتابخانه ذکر میشود و شرح این کتابخانه را خانیکف در سال ۱۸۵۸ (۱۰۰ ـ ۱۰۲) نگاشته است

جلگهٔ که مشهد در آن واقع است بسال ۱۸٤۵ در زمان فریه بواسطه تاخت و تازازبك ها و افاغنه وتراکمه بکلی لم یزرع وبائر بوده ولی اینقول بعضی شبهاتی تولید میکند زیرا فرزر(Journey 517) در

سال ۱۸۲۲ بر راهی که از مشهد به طوس میرود اراضی آباد فراوانی دیده بود در این زمان که بواسطه اشغال اتك از طرف روسها خطر تاخت و تاز تراکمه مرتفع گردیده است البته وادی کشف رود بهتر از سابق آباد و معمور میباشد در همان وادی بالای طوس براه قوچان دیه قابل توجهی بنام رادکان و یا رایکان واقع است که جغرافیا نویسان قرن دهم (اصطخری، ۲۵۷) از آن اسم میبرند بفاصله نیم فرسخ ازسمت جنوب شرقی رادکان برج قدیمی که کله آنرا بشکل مخروطی ساخته اند باسم میل رادکان واقع است وصف این برج بانضمام تصویر آن در کتاب صنیع الدوله مندرج است داخل برج بشکل مثمن و از بیرون بصورت سی و شش ستون مدور میباشد بین ستونها و کله مخروطی آثار خط کوفی نمایان است بعقیده صنیع الدوله این برج رامیتوان مقبره یکی از سلاطین و یا بزرگان قرون وسطی دانست و تقریباً بدوره آل بویه یعنی قرن دهم و یا یازدهم نسبت داد حدسیات دیگری هم اظهار شده من جمله ادو نوان سیاح (کرزن ج ۱ ص ۱۲۰) عقیده دارد که این بنا ممکن نبود مسکن و یا مقبره باشد با اینحال احتمال کلی میرود که عقیده صنیع الدوله چه درباب اینکه برج مزبوربرای چه مقصودی اختصاص داشته وچه راجع بزمان ساختمان آن قرین صحت باشد واین مطلب از شباهت نزدیکی که بین صورت ظاهر این برج و شکل برج هشت ضلعی واقعه در ساحل جنوبی رود گرگان موجود میباشد پیداست برج گرکان بطوریکه از خطوط و اطلاعات تاریخی معلوم میشود بلا شبهه مقبره قابوس ابن وشمگیر پادشاه آنجا میباشد که بسال ۳۹۷ هجری در زمان حیات قابوس بنا شده است (رجوع کن ذیلاً بشرح خرابه‌های جرجان)

جغرافیا نویسان عرب راههائی را تعریف میکنند که نیشابور را با هرات و سرخس و سواحل بحر خزر و غرب ایران و از راه کویر با ولایات جنوب متصل میگردند اهمیت بیشتر همیشه شاهراهی داشت که از خراسان و از راه ولایت بیهق که شهرهای آن سبزوار و خسروجرد بودند بغرب ایران میرفت سبزوار تا باین زمان برقرار و بدورش دیواری از خشت خام کشیده‌اند خرابه های ارك در تپه واقعه در قسمت شمالی شهر نمایان است

سبزوار درتاریخ از این حیث جالب‌توجه است که یکی ازکانونهای تعصب شیعه بوده و این اشتهار را حتی در زمان سلاجقه دارا بود در قرن چهاردهم چنانکه سابقاً گفته شد سلسله شیعی سربداران ظهور کرد و آخرین نماینده این سلسله بسال ۱۳۸۱ بطیب خاطر اطاعت تیمور را گردن نهاد شهر کنونی را درقرن نوزدهم اللهیار خان یاغی بنا کرده‌است فرزر(Journey, 380) از روی اشتباه تصور کرده است که دریك‌زمانی قبل از قرن سیزدهم سبزوار و خسروجرد یك شهر تشکیل میدادند از گفته های جغرافیانویسان عرب معلوم میشود که در قرن دهم فاصله بین خسروجرد و سبزوار یك فرسخ بوده (مقدسی ۳۱۸ همچو مینویسد بقول اصطخری ص ۲۸٤ قریب بدو فرسخ فاصله بوده) و این مسافت کاملاً مطابق فاصله ایست که بین سبزوار و منار خسروجرد که یکی از قابل تفحص‌ترین بنا های باقی مانده قرون وسطی است موجود میباشد بطوریکه از خط کوفی معلوم میشود منار خسروجرد را در زمان سلجوقیان بسال ۵۰۵ هجری (۱۱۱۱–۱۱۱۲ میلادی) بنا کرده اند تصویر این منار در کتاب کرزن (ج۱ ص ۲۷۰) دیده میشود .

در بقیه راه از قراء مهر و مزینان و بهمن‌آباد که دراین‌زمان هم برقرارند اسم میبرند از بهمن آباد تا اسدآباد که غربی ترین بلاد خراسان بود شش فرسخ حساب میکردند بنا بر این سرحد غربی خراسان از نزدیکی قریه اسدآباد کنونی میگذشت این‌اسدآباد را شاه‌عباس کبیر برای مهاجرین گرجی بنا کرد گرجی ها دیرزمانی است که اسلام وزبان فارسی اختیار کرده اند هرچند بطوریکه میگویند درلهجه آنها آثار زبان نیاکانشان هنوز محفوظ مانده است قریه مزینان ازطرف شرقی متصل‌است بخرابه های وسیعی که ازشهر مسند آباد باقی مانده و این شهررا که در اوائل قرن نوزدهم اللهیارخان یاغی فوق‌الذکر بنا کرده بود بعدازخاموش کردن شورش خراب کردند

قسمت فوق‌الذکر خراسان همیشه اهمیت عمدهٔ در تاریخ این خطه داشته در قرن دهم حتی بلوکی را که در پشت جبالی بودند که از طرف جنوب محدود بجلگه نیشابور است مثل بلوك پشت باشهرعمده‌اش ترشیز در جزو نیشابور محسوب میداشتند دراین زمان کلمه ترشیز بتمام بلوك اطلاق میشود خود شهرگاه بهمان اسم ترشیز و گاهی بنام سلطان آباد ذکر میشود بلوك مزبور درقرن دهم به حاصلخیزی فوق‌العاده مشهور بود بواسطه گرمی هوا میوجات این بلوك زودتر از سائر نقاط خراسان میرسید (مقدسی ۳۱۸)



قومس و جرجان

جغرافیانویسان عرب قسمتی از شاهراه بین قراء کنونی عباس آباد و لاسگرد را در جزو ولایت علیحده باسم قومس داخل کرده اند و این همان ولایتی است که در کتاب ایزیدور خاراکسی باسم قومیسنه دیده میشود درقرن دهم قومس درجزو ملك آل بویه بودکه قسمتی ازعائدات این ولایت وولایت مجاور ری را جمعاً ۲۰۰٫۰۰۰ دینار به سامانیان میدادند ظاهراً این سرحد سیاسی مصنوعی محض بود وبدین جهت اغلب تغییر میکرد در زمان فتح عرب قسمت شرقی قومس داخل در ولایت خراسان بود چنانکه یعقوبی (۲۷۶) دامغان راشهراول خراسان میخواند

از قرار معلوم در قسمت شرقی قومس بین عباس آباد و شاهرود در هیچ زمان چندان آبادیهای معتنابهی نبوده آخرین دامنه های جبال خراسان در اینجا بجلگه متصل میشود راه از پای دامنه‌ها وقسمتی هم از وسط تپه ها و پشته‌ها میگذرد پشته هائیکه بتدریج سراشیب می شود برای تاخت وتاز تراکمه راه مناسبی تشکیل میدادند و این تاخت و تاز فقط بعد از تصرف اتك از طرف روسها موقوف گردید و تا آنزمان عبور از این راه را بدون مستحفظ خالی از خطر نمیدانستند ماهی دو بار از شاهرود بطرف شرق و از مزینان بسمت غرب دستجات نظامی کوچکی اعزام میداشتند که درقریه میاندشت که نقطه تلاقی آنها بود عوض میشدند در قریه مذکور یك کاروانسرای کهنه از بناهای شاه عباس کبیر و یك کاروانسرای نو که از آجر بشکل قلعه ساخته اند واقع میباشد

از این قسمت که میگذرد خطه حاصلخیز قومس حدود رود شاهرود است که از جبال پر برف شاه کوه سرازیر میشود شاه کوه شعبه البرز است که ساحل بحر خزر را از سرزمین مرتفع ایران جدامیکند و ارتفاع آن در این مکان به ۱۳٬۰۰۰ فوت میرسد خود شهر شاهرود اهمیت بزرگی در تاریخ ندارد و جغرافیا نویسان قرن دهم (ابن رسته ۱۷۰ ، مقدسی ۳۷۱) که بستخانه را در بدش قرار میدهند اسمی از شاهرود نمیبرند فرزر (Journey, 345) قریه بدشت را درسه میل و نیمی (میل انگلیسی) شرق شاهرود ذکر میکند شهر بسطام که قدری بالاتر ازشاهرود کنار همان رودخانه و در وسط وادی حاصلخیزی واقع شده بیشتر اهمیت تاریخی دارد این شهر را بطوریکه تصور میکنند (مارکوارت ۷۱) بسطام فرمانروای خراسان وقومس وگرگان وطبرستان که در هنگام اغتشاشات تشبثاتی برای تصرف تخت سلطنت نمود در قرن ششم بنا کرده است در قرن نهم یکی از مشایخ اولیه صوفیه یعنی بایزید (اصلاً ابویزید) بسطامی در این شهر میزیسته در قرن دهم در زمان جغرافیا نویسان عرب بسطام شهر کوچك ولی معمور و با رونقی بود (اصطخری ۲۱۱ ، مقدسی ۳۵۶) مایه شهرت این شهر تا بامروز قبر ابویزید بسطامی است که اهالی بسطام در زمان حیاتش دوازده بار ازشهر اخراجش کردند گویند هر بار که شیخ را از بسطام اخراج کردندی وی گفتی « خوشا شهری که ملحدش بایزید باشد » صنیع الدوله (۷۹—۷۸) از روی تأثر گوید : و اکنون همه معتقد قبر و تربت اویند و این ازآن است که ایشان را با شخص شریف او هیچ آشتی نبود اما به قبر او که سنگ و کلوخ است مناسبت تمام دارند

بنای کنونی مقبره شیخ مثل سائر عمارات قدیمه بسطام منسوب بقرن چهاردهم است صنیع الدوله شرحی در تعریف این بنا نوشته وتصویر آنرا هم در کتابش (۶۹) درج کرده است در داخل عمارت جائیکه از یك قسمت بقسمت دیگر آن وارد میشوند خط عربی نما یان است که تاریخ بنا را سال ۷۰۲ هجری (۱۳۰۲) نشان میدهد به صحنی که در زاویه جنوب غربی آن مقبره شیخ واقع است چند بنای دیگر متصل میباشد من جمله مقبره یکی از آل علی موسوم به محمد ابن جعفر که در قرن شانزدهم ساخته شده ومسجدی که بنای آنرا قدیمیتر ازمقبره بایزید میدانند مناری وصل بمسجد است واز این حیث شایان توجه میباشد که چون بر بالای آن صعود کنند بحرکت آید فرزر (Journey, 337) علت آنرا بدینسان بیان میکند که منار را از آجر خیلی نازك ساخته اند و خود منار متمایل بیك طرف است بعقیده مشارالیه این قضیه باستحکام بنا ضرری نمیرساند در نزدیکی مقبره بنای دیگری بر قرار است که جسد خشك شده در آن محفوظ میباشد به فرزر گفته بودند که این شخص همان بسطام میرزا بانی شهر است ازاین صحن راهروی بمدرسه ساخته اند در اینجا طاقنمای قشنگی بنا کرده اند که تاریخ بنارا سال ۷۱۳ هجری (۱۳۱۳) نشان میدهد مسجد جامع هم که بسال ۷۱۶ هجری بنا شده است از جمله آثار قدیمه شهر میباشد

بسطام باوجود اماکن شریفهٔ که دارد مجبور شد اهمیت خود را به شاهرود واگذار کند که در سر شاهراه ایران غربی بشرقی و علاوه بر آن در نقطهٔ واقع شده است که در آنجا سائر راههای شمال هم بشاهراه بزرگ متصل میشوند کوههائیکه دارای کتلها و گردنه های مرتفع ولی

بدون اشکالات مخصوصی از آنها گذر میکنند شاهرود را از استراباد ،
ساحل جنوب شرقی بحرخزر جدا کرده است از شاهرود راهی ازطریق
بسطام و قسمت شمالی خراسان و جاجرم و وادی اسفراین میرود در
قرون وسطی شهری باسم اسفرائن دائر بود که در سال ۱۳۸۱ بدست
تیمور وبعد درسال ۱۷۳۱ بدست افاغنه خراب شد واکنون خرابه‌شهر
بلقیس ویا شهرسبا باقی مانده که ایت (Khurasan, 378-380) شرح
آنهارانوشته است راهی که ازنیشابور بساحل گرگان وشهر گرگان پایتخت
هیرکانیای قدیم میرفت در اسفراین با راه مذکور متصل میشد وراهی هم
از گرگان به بسطام میرفت بالاخره از بسطام راه دیگری ازطریق جاجرم
بسرحد شمالی خراسان وسواحل اترك و خانی بجنورد و قوچان ودرگز
میرود درکتاب فرزر (۲٤۹) حدود خانیهای مذکوره باسم کردستان
نامیده شده است بنابر این اگر بتوان همچو تصور نمودکه حرکت آرینها
بایران از راه اتك و حوضه گرگان صورت گرفته پس بایستی که درمحل
واقعه در نزدیکی بسطام و شاهرود راه آنها با شاهراه کنونی متصل شده
باشد کرزن (ج ۱ ص ۱۸۹) اشاره صحیحی میکنند که قشونیکه استراباد
و بسطام و شاهرود را تصرف کند بدین وسیله خراسان را بکلی از غرب
ایران جدا خواهدکرد

در زمان قدیم قسمت شرقی مازندران کنونی هم در جزو هیرکانیا
محسوب بود ولی در زمان جغرافیانویسان عرب سرحد بین طبرستان که
در آن دوره مازندران را بدین اسم میخواندند و جرجان و یا گرکان
بفاصله کمی در سمت غربی استراباد امتداد داشته بود قسمت معمور این
ولایت که بین البرز و گرکان و ساحل بحر خزر واقع میباشد از حیث

وضاع آب و هوا تفاوت کلی با خراسان دارد در این ولایت مثل سائر
لایات ایران در سواحل بحرخزر بارندگی فراوانی میشود و بدین سبب
مملکت با چمنها و جنگلهای با طراوت پوشیده شده فرزر که از سمت
شرقی یعنی بجنورد بساحل گرکان رفته بود تأثیراتی را که تغییرآب وهوا
و طبیعت در وی بخشیده بود با بیانات فصیحی شرح داده مینویسد که
جای دیوارهای گلی و بامهای مسطح وگلی ابنیهٔ خراسان که رنگ آنها
بکلی مثل رنگ خاك است خانه ها و ابنیهٔ ظاهر و نمایان میگردد
که اغلب از تیرهای چوبی ساخته و با گل بهم متصل کرده و کف
اطاقها و حتی اثاث البیت خانه را هم از چوب ساخته اند از طرف دیگر
بواسطه رطوبتی که در جنگلها متراکم میشود هوای این مرزوبوم برای
مزاج مضر میباشد درهای مملکت از طرف شمال کاملاً برای تاخت وتاز
عشائر کوچ نشین که از زمان ساسانیان برای جلوگیری از تهاجمات آنان
قلاعی ساخته بودند کاملاً باز ومفتوح است اعراب صفحه گرکان را بعداز
خراسان (یعنی فقط در سال ۷۱۷) فتح کردند قبل‌ازتسخیر گرکان
راه قومس را بی خطر نمیدانستند و حتی امرای خراسان که از طرف
خلیفه معین میشدند معمولا از راه جنوب ایران و کرمان بمقر خود
عزیمت میکردند فقط قتیبه‌ابن مسلم بسال ۷۰۵ از راه ری و قومس طی
طریق نمود (طبری ج ۲ ص ۱۳۲۲) در زمان جغرافیا نویسان عرب
گرکان پایتخت سلسله محلی آل زیار بود مرداویج ابن زیار (۹۲۸–
۹۳۵) مؤسس این سلسله قسمتی از ایران را مسخر ساخته و در خیال
تجدید سلطنت ساسانیان بود که بدست غلامان خود کشته شد (ابن اثیر
ج ۸ ص ۲۲۶) جانشینان وی مجبور بودند که باطاعت سلسله های

مقتدرتری یعنی آل بویه و غزنویان و بالاخره سلجوقیان گردن نهند در نیمه قرن یازدهم این‌سلسله بدست فرقه اسمعیلیه منقرض گردید بنابراین بعد از فوت مرداویج گرکان اهمیت سیاسی نداشت و بطوریکه جغرافیا ـ نویسان عرب تعریف میکنند از حیث بزرگی اول شهر ولایت بحر خزر بود اصطخری (۲۱۳) با اظهار وجدوشکفت ازحاصلخیزی این مرزوبوم سخن رانده مینویسد که درآنجا نباتات و مزروعات ممالك سرد سیر و گرمسیر مخلوط گشته زمستان برف میآمد و با اینحال نخل ها میروئید گرکان مثل طبرستان معروف بحاصل ابریشم بود

شهر گرکان (که اعراب جرجان گویند) در ساحل رود واقع و بدوقسمت منقسم بود : شهرستان و بکرآباد واینها بوسیله‌پلی بهم متصل بودند شهرستان در ساحل یمین و بکرآباد در ساحل یسار رود واقع‌شده بود (ابن‌حوقل۲۷۳) از قرن دهم بواسطه جنگهای پیاپی بین‌سامانیان و آل بویه شهر رو با نحطاط گذاشت ضمناً آل زیار با قتضای پیشرفت هر یك از طرفین گاهی اطاعت این و گهی انقیاد آنرا گردن می نهادند مقبره قابوس ابن وشمگیر که بسال ۳۹۷ هجری (۱۰۰۶ ـ ۱۰۰۷ میلادی) بنا شده و تا این زمان محفوظ مانده است از آثار دوره آل زیار میباشد فرزر[۱] و ایت[۲] هر یك شرحی در بیان و وصف بنای مذکور نوشته و مفصلتر از آنها شرحی است که پوسلاوسکی[۳] نگاشته است هنوز خط کوفی که سمعانی درقرن دوازدهم در مقبره دیده ونقل کرده است در کمال وضوح آشکار و نمایان است (ترکستان قسمت اول ص ۶۳) بندر

(۱) Journey, 612-614. (۲) Khurasan, 240-242.

(۳) И. Т. Пославскій.

حری گرگان بندر آبسکون بود که ظاهراً در مصب گرگان و درمحل قصبه کنونی گمش تپه واقع شده بود در ردیف ابسکون اسمی هم از استراباد میبرند ولی نه بعنوان مرکز تجارتی چنانکه امروزه داراست بل بعنوان یك شهر صنعتی اهالی استراباد بمهارت در صنعت پارچه بافی ابریشمی مشهور بودند در این زمان در استراباد فرشهای پشمی میبافند ولی معروفتر از این رشته های صنعتی دیگر یعنی صابون پزی و باروت کوبی ست که در قرون وسطی در این قطعه وجود نداشت

در شمال ابسکون و ساحل شرقی بحر خزر نقطه آباد و مسکون فقط دهستان بود که بفاصله شش روز راه ازابسکون واقع شده بود اینجا سرحد بین ممالك اسلامی و متصرفات ایلات ترك ازقوم غز بود بدینجهت در این نقطه رباطی ساخته بودند و ضمناً کلمه رباط در این محل در همان معنای اصلی خود که پست نظامی سرحدی باشد استعمال میشد بنای دهستانرا به پارت‌هانسبت داده‌اند علمای اروپا معمولا کلمه دهستان را مقارن اسم ملت دا ی (Dahae) قرار میدهند که بنا به تعریفات جغرافیانویسان کلاسیك در شرق بحر خزر میزیسته بقول طبری (ج ۲ ص ۱۳۲۳) در پنج فرسخی دهستان جزیره و یا بعبارت صحیحتر شبه جزیره (چنانکه جغرافیا نویس ایرانی در قرن دهم مینویسد) واقع بود و در آنجا یك شاهزادهٔ ترك میزیست اصطخری (۲۱۹) و ابن حوقل (۲۷۷) دهستان را فقط قریه کوچکی در ساحل دریا میدانستند که جایگاه ماهیگیران بود از طرف دیگر مطابق قول مقدسی (۳۵۸-۳۵۹) دهستان در قرن دهم مرکب از چندین قریه بود که شماره آنها تا ۲٤ میرسید مرکزتمام بلوك ویا رستاق مزبور شهر آخر بود که درسمت یمین

راه رباط سرحدی واقع شده بود در آخر مناری ساخته بودند که از مسافت دوری نمایان بود رباط در اوائل دیواری داشت ولی درآن زمان دیواررا بامر دولت خراب کرده بودند وپست سرحدی سابق یك قریه آباد و غیر نظامی شده بود که بازارها و مساجد فراوان داشت مقدسی درذکر مساجد از یك مسجد قدیمی که دارای ستونهای چوبی بوده و از مسجد دیگری که مناره داشته اسم میبرد و برخلاف سائر مساجد که متعلق به شافعی ها بوده این مسجد به حنفی ها تعلق داشته مادام که این قضیه حل نشده که آیا در عرض هزار سال اخیر نقشه ساحل شرقی بحرخزر تا چه اندازه تغییر کرده است ما نمیتوانیم بدقت و صراحت تعیین کنیم که نقطه سرحدی فوق الذکر ممالك اسلامی در چه جائی واقع شده بود اطلاعات تاریخی راجع باین محل فوق العاده کم است ما نمیدانیم که دهستان در چه تاریخی از عرصه وجود بیرون شد و درچه‌زمانی آخرین آثار تمدن ایران و حیات شهری از این سرزمین رخت بست درخط رود اترك آثاری از انهار و قنوات آبیاری بزرگی نمایان است ولی محققین معاصر مانند پوسلاوسکی چنین تصور میکنند که وجود آبیاری مصنوعی در این صفحه فقط در صورتی ممکن بوده وجود داشته باشدکه در زمان قدیم‌آب‌اترك وسمباروچندیر بمراتب بیش‌اززمان حال‌بوده باشد وآب‌آنها مثل امروز مزه تلخ و شور نداشته موقعیت خرابه های شهری که باسم مشهد مصریان معروف بود از جمله مدارکی است که از روی آن تغییر مسیل اترك را حدس میزنند در عشر چهارم قرن نوزدهم کونولی سیاح (۱) (ج ۱ ص ۷۶–۷۷) شرحی راجع به خرابه ها نوشته بعد ها کونشین

(۱) А. М. Коншин.

(۱۵۲-۱۵۳) شرح مفصلتری تدوین و نقشهٔ هم ضمیمه کرده است محوطه شهر قریب به ۱۲۰۰ جریب روسی و خود شهر دیواری از آجر پخته بشکل مخمس داشته که در سمت جنوبی آن حصاری ساخته بودند در وسط شهر در جزو مسجدی که گچکاری شده و خوب محفوظ مانده است دو منار دیگر بود از سمت مسجد آثار طاقنما های دروازه مانندی پدیدار است که کاشی های آبی مثل کاشی هائیکه حالیه درقصور پادشاهان ایران دیده میشود داشته جنب دروازه شرقی مسجدسفید وبزرگ دیگری واقع بوده که آثارآنهم بخوبی محفوظ مانده است افسانه محلی تخریب شهر را بطائفه کالمیك نسبت میدهند که در اواخر قرن شانزدهم واوائل قرن هفدهم در این صفحات ظاهر شده بود نهری از اترك بطول پنجاه ورست بشهر کشیده بودند خرابه‌های شهر بقدری از ساحل کنونی دریا دور واقع شده است که ما نمیتوانیم بگوئیم آیا این خرابه ها ربطی بدهستان قرن دهم دارند همان دهستانی که در فوق دیدیم مرکب از چند شهر بوده و اقلاً آبادی عمده آن متصل بدریا بوده است خرابه‌هائیکه امروزه ازابنیه باقی مانده بطوریکه از شرح آنها مستفاد میشود نسبتاً منسوب بزمان بعد است اما اینکه آیا دوره حیات شهر دهستان در چه زمانی سپری شد وآیا حقیقتاً بدست کالمیك‌ها خراب شد ؟ این مطلبی است که تا آن اندازه که ما اطلاع داریم در منابع تاریخی ذکری ازآن نشده است

در قرن دهم شهرهای عمدهٔ درقومس نبود هرچند که پارچه های نخی و پشمی آن سامان انتشار عمده داشت مهمترین شهر این ولایت دامغان بود که مقدسی (۳۵۵) آنجاراهم شهر کوچکی نامیده است بین دامغان وشهر دیگر این ولایت که سمنان باشد در قرون وسطی هم مثل

این زمان دو راه بوده : این رسته (۱۶۹ ـ ۱۷۰) راه مستقیمی از گردنه آهوان تعریف میکنند که امروزه نیز خط حرکت پست همان راه است لیکن اصطخری (۲۱۵ـ۲۱۶) و سائر جغرافیا نویسان قرن دهم راه قوسی را توصیف مینمایند که از قریه فرات میگذشته در دامغان و سمنان مناره هائی از قرون وسطی باقی مانده (۲ منار در دامغان و ۱ در سمنان) که طرز معماری آنها شبیه به منار خسرو جرد است دیگر از مختصات جالب توجه این سرزمین آنکه پایتخت پارت‌ها که نزد ما فقط باسم یونانی « هکاتوم پولوس » یعنی صد دروازه معروف است دراین ولایت واقع بوده قضیه محل وقوع این شهر مورد بحث و مختلف فیه است توماشك[1] عقیدهٔ شیند لررا که یکی ازسیاحان بوده قبول میکنند دائر بر اینکه شهر دروسط مثلثی واقع بوده که دامغان وقریه فرات وقریه قوشه تشکیل میدهند

---

(۱) Persien, I, 223.



ری و همدان

سرحد غربی قومس را منزلگاه رأس الکلب میدا نستند که در جبال کم ارتفاع غرب لاسگرد واقع بود این قطعه را یك صحرای نمکزاری که قریه دیه نمك و یا دیزنمك (عربها قصرالملح خوانده اند) در آنجا واقع است از بلوك حاصلخیز خوار (بطلیموس خوارا و ایزیدور خاراکسی خواره نه نام برده اند) جدا کرده قریه عمده این بلوك خوار است که در این زمان باسم ترکی قشلاق (یعنی محل سکونت زمستانی) معروف میباشد سیاحان از برجهای دیدبانی صحرا اسم میبرند که تادوره اخیر برای محافظت از تاخت و تاز های ترا کمه دائر بود از تعریفات ابن رسته (۱۶۹) معلوم میشود که در قرن دهم از این قبیل برجها در آنجا برقرار بوده بین بلوك خوار و ری معبر کوهستانی واقع شده که این دوقطعه را از هم جدا میکند این معبر که از سلسله جبال با پیچ و خم کثیری عبور کرده و در یکجا گشاد و جای دیگر تنگ میشود بعقیده اغلب علما همان باب الخزر قدیم است که اسکندر مقدونی در موقعی که بس را تعقیب میکرد از آنجا عبور کرده بعقیده ابن رسته از منتها الیه این معبر تاقریه آفر بدون سه فرسخ وازقریه مزبورتاشهرری نه فرسخ بوده

ری که درقدیم راگا نام داشت یکی ازبزرگترین بلاد ایران بود درقرن ششم قبل ازمیلاد در کتیبه های داریوش شهر راگا درمدی ذکر شده ری بواسطه قدمت بنای خود به شیخ البلاد معروف گردیدچنانکه بلخ را ام البلاد میگفتند بعد سلوکی ها نزدیك معبر کوهستانی شهر خاراکس

را بنا کردند و فرهاد اول از پادشاهان سلسله اشکانی در نیمه اول قرن دوم قبل از میلاد ملت مرد را بدانجا کوچانید(توماشك Persien, I, 221) ری در قرن هفتم بتصرف اعراب در آمد و گاهی مقر خداوندان عرب بود که تمام قسمت شرقی ایران با نضمام خراسان را در تحت اطاعت خود داشتند یکی از این حکمرانان مهدی (پدر هارون الرشید) بود که بعدها بتخت خلافت نشست وی در دوره خلافت پدرش منصور شهری ساخته و باسم خود محمدیه نامید این اسم در روی سکه هائیکه مهدی در دوره ولیعهدی خود زده بود غالباً دیده میشود در زمان جغرافیا نویسان قرن دهم ری شهر معتبری بود هر چند که از حیث عظمت و دولت بپای نیشابور نمیرسید (مقدسی ۳۹۱) ری مثل سائر بلاد بزرگ به شهرستان و قهندر و ربض منقسم بود مسجد جامعی که مهدی بنا کرده بود مثل سمرقند و بخارا بین ارك و شهرستان واقع بود ابن رسته راجع بارك مینویسد (۱۶۹) که ارك بر روی قله « صعب المرتقی » واقع بود وازبالای این کوه منظره تمام شهردیده میشد طول وعرض شهر بنا به بعضی روایات (مقدسی ۳۹۱)۱ فرسخ و بقول برخی دیگر (اصطخری ۲۰۷) $1\frac{1}{2}$ فرسخ بود

در قرن دهم اهالی هم قلعه و هم شهرستان را ترك گفته بودند و مثل سائر مراکز تجارتی و صنعتی رونق زندگانی به قسمت ربض که بازارهای متعددی در آنجا واقع بود منتقل گشته بود بازار عمده را به مناسبت اسم رودی که از آنجا میگذشت روده مینامیدند غیر از آب دو رود خانه اهالی از آب چاهها هم استفاده میکردند ناحیه ری معروف به حاصلخیزی و آب وهوای گرم بود زیرا از بادهای شمالی محفوظ بود

یکن در آنزمان هم آب و هوای ری را مثل آب و هوای طهران امروزه خصوصاً در فصل تابستان برای مزاج مضر میدانستند کوه آتشفشا ن ماوند با ارتفاع ۵۹۰۰ متری آن از همه‌جا و ازمسافت بزرگی ازسمت جنوب نمایان بود از آتش‌فشانی کوه در قرن دهم ذکری نمیکنندلیکن از له کوه همیشه دودی نمودار بود (اصطخری ۲۱۰) چنانکه معروف ست دماوند را در افسانه های ایران محل حبس ضحاك ظالم میدانند که بدست فریدون مغلوب ومحبوس شد شهر ری در قرن یازدهم دچار صدمات حمله غز ها واقع گردید ولی در دوره سلجوقیان مرمت یافت طغرل بیك مؤسس این سلسله در ری مدفون است ضربت قاطعی که بشهروارد آمد درسال ۱۲۲۰ ازحمله مغول بود بطوریکه یاقوت‌تعریف میکند (ج ۲ ص۸۹۳ـ۸۹٤) شهر قبل از حمله مغول بواسطه نقار و نفاق بین حنفی ها و شافعی ها خالی شده بود مقدسی (۳۹۱) درقرن دهم از رقابت این دومذهب سخن میراند بنا بگفته مقدسی امامت‌مسجد جامع یکروز با حنفی ها و یکروز با شافعی ها بود در قرن سیزدهم این اختلافات صورت جدال مسلحانه را بخود گرفته بود از بیانا ت یاقوت میتوان چنین استنباط کرد که یکی از دو مذهب در بین شهر نشینان و دیگری در بین اهالی دهات شیوع و غلبه داشته بنا بر این احتمال قوی میرود که سبب تولید این خصومت نه تنها جهات مذهبی بوده بلکه علل اقتصادی هم دخالت داشته

بعد از قتل و غارت مغول شهر دیگر اهمیت سابق خود را بدست نیاورد در دوره مغول یکی از نواحی نه‌گانه و یا تومانهائی که عراق‌عجم یعنی مدی قدیم منقسم شده بود ری با بلاد وقراء اطرافش بود (حمدالله

قزوینی ۵۲) و شهر عمده تومان مزبور ری نبود بلکه ورامین بود که اکنون خرابه های آن نمایان است جغرافیانویسان قرن دهم ورامین را بعنوان قریه ذکر میکنند (اصطخری ۲۰۹) حکومت ری در زمان مغولها با حکمران موروثی مخصوصی بود قسمتی از شهر ری در دوره سلطنت ایلخان غازان (۱۲۹۵ـ۱۳۰۴) ترمیم گردید درسمت شمالی شهر در پای کوه قلعه بنا شد (و یا بعبارت صحیحتر ترمیم یافت) که موسوم به طبرك بود و در قرن دوازدهم این قلعه بر قرار بود (ابن اثیر ج۹ ص۲۶۸) قسمت عمده اهالی صفحه ری در آن زمان شیعه بودند وفقط چند قریه بمذهب حنفی باقی بودند بعد ازسقوط سلطنت آل هلاکو ری مثل قرن دهم در مقدرات قطعات مجاور بحرخزر شریك شده و در جزو قلمرو امیر علی که استراباد و مازندران را در تصرف داشت داخل گردید درسنه ۱۳۸۴ امیرولی درنزدیکی استراباد ازتیمورشکست خورده ودر همان سال عساکر تیمور بدون جنگ ری را متصرف شدند بدینطریق ری در دوره تیمور از قتل وغارت مصون ماند در شرح سفر های تیمور چند مرتبه از ری سخن میرانند ولی ظاهراً مقصود از ری شهر معروف ری نیست بلکه صفحه ری منظور نظر میباشد کلاوخیو (۱۸۷) که درسال ۱۴۰۴ از ری گذشته درمحل ری سابق فقط خرابه هائی مشاهده کرده است علت ترجیح ورامین به ری تا یك اندازه بواسطه کثرت آب ورامین بوده که ازجاجرود مهمترین رودخانه اینمحل استفاده میکرده ولی گذشته از ورامین در قرن پانزدهم طهران نیز که پایتخت کنونی ایران است شهر مهمی بوده و ظاهرا اهالی ری وورامین بتدریج بطهران نقل مکان میکردند

خرابه های ری را چندین نفر تعریف کرده و شرح داده اند واز جمله شرحی است که کر پورتر[1] در اوائل قرن نوزدهم نوشته (ج ۱ ص ۳۵۸ـ۳٦٤) نقشه خرابه های ری که وی تدوین و ترسیم نموده هرگز اهمیت خود را از دست نخواهدداد زیرا حالیه بقایای دیوارها و عمارات بروشنی سابق نمایان نیست اهالی طهران در گذشته و تا یك اندازه‌هم تابامروز برای ساختمانهای خود ازآجرهای ری استفاده میکنند خرابه های ارك قبل‌از مغول واقعه در روی تخته سنك سراشیب بیش‌از سائر خرابه‌ها نمایان است بنا بگفته فریه (ج ۱ ص۱۰۷) اهالی محل این کوه را «البرج» مینامند درپای کوه ارك دیگری واقع میباشدکه ظاهراً همان قلعه طبرك است که در دوره غازان خان ترمیم شد تمام محوطه خرابه‌های ری شکل مثلثی دارد که کوه با ارك رأس‌آنرا تشکیل میدهنداز جمله عمارات جالب توجه دو برجی است که دارای کتیبه هائی بخط کوفی و یکی از آنها مثل عمارت واقعه درطوس به نقاره‌خانه موسوم‌است بنا بقول کرزن برج مزبوررا چند سال قبل‌از سیاحت وی یعنی دراواخر عشر هشتم قرن نوزدهم مرمت کردند وصورت اصلی آن بطوری تغییر یافت که دیگر شناخته نمیشود لیکن تصویر شکل اولیه برج در کتاب دوبه[2] (تصویر نمره ۳۷) موجود است سابقاً در ری حجاری برجسته از دوره ساسانیان برقرار بود و آن صورت شاه بود که سوار اسب و نیزه در دست داشت ولی در قرن نوزدهم در زمان فتحعلیشاه نقش آنرا محو کرده و بجای آن صورت فتحعلیشاه را در حالتیکه شیری را با نیزه میزند نقش کردند (کرزن ج ۱ ص ۳۵۱)

---

(۱) R. Ker Porter.   (۲) Dubeux., La Perse.

در بین خرابه‌های ورامین چند بنای قشنگ از آثار قرون وسطی دیده میشود مخصوصاً مسجدی که از ابنیه قرن چهاردهم و بنای آن را به ایلخان ابوسعید (۱۳۱۶ ـ ۱۳۳۵) نسبت میدهند زیبائی خاصی دارد تصویر و شرح این بنارا در کتاب دیولافوا (۱) میتوان یافت

طهران پایتخت کنونی ایران باندازهٔ شهر جدیدی است که شرح و تعریف آنرا نمیتوان در دوره جغرافیای تاریخی وارد نمود شکل و ترکیب اولیه شهر فرق مختصری با سائر بلاد ایران داشت و عبارت از مربعی بود که در وسط هر سمتی دروازه داشت و در شمال شهر که قصر شاه تابحال در آنجا واقع است ارك ودو دروازه واقع بود طهران کنونی از بناهای مرحوم ناصر الدین شاه است که در حدود ۱۸۷۰ـ۱۸۷۲ شهر را وسعت داده و تجدید عمارت کرد و ضمناً تجدید عمارت پاریس را در دوره ناپلیون سوم سرمشق این مهم قرار داد شهر امروزه شکل مثمن داردکه دارای دوازده دروازه و قطر دائره آن بیش از ۱۵ ورست است استحکامات شهر بشکل استحکامات پاریس قبل از جنگ فرانکو و پروس ساخته شده ولی مثل این قبیل ابنیه پاریس مسلح به توپ نیست و برای حفظ شهر بکلی بیفائده است بعضی از دروازه ها خود ابنیه زیبا و عالی هستند در داخل شهر چند خیابان و بلوار وچند میدان و بعضی عمارات قشنگی بنا شده کرزن (ج ۱ ص ۳۰۶ـ۳۰۷) عقیده دارد که آبادی شهر دیگر چندان کاری ندارد و کمیت ناصر الدین در حل مسئله تغییر وتبدیل ساختمان شهر بشکل اروپائی موفق آمد بدون اینکه بزیبائی

(۱) M-me Jane Dieulafoy.

مخصوص شرقی لطمه وارد شود[1]

طهران مثل سائر شهرهای بزرگ ایران دارای مکان مقدس مذهبی میباشد و این قبر شاه عبدالعظیم است که ازاولاد علی و از دست متوکل خلیفه بری فرار کرده و درسال ۸٦۱ در آنجا وفات یافت حمدالله قزوینی (چاپ شفر ۱۷٦) امامزاده عبدالعظیم را در جزو اشخاصی ذکر میکنند که در ری مدفون هستند هرچند که آن حضرت را در بین مدفونین در مقام اول قرارنمیدهد ونیز امامزاده حمزه ازاولاد علی فرزند امام موسی کاظم و برادر علی الرضا در ری مدفون است در زمان حمد الله قزوینی (۱۷٤) در ری غاری را نشان میدادند که یکی از امامزاده ها از دست معاندین بدانجا پناه برده و غائب شده بود بنای کنونی عمارت مقبره حضرت عبدالعظیم را (کرزن ج۱ ص ۳٤٦) بطوریکه ازخطوط عمارت آن معلوم میشود ناصر الدین شاه ساخته و داخل عمارت بست است که غیرمسلمان بدانجا راه ندارد و پناهگاه مسلمین است علامت ظاهری التجا طنابی است که در جلو صحن کشیده اند امامزاده عبد العظیم در مسافت نه ورستی طهران واقع و بوسیله راه آهنی که عجالتاً یگانه راه‌آهن ایران است باطهران متصل میباشد

آرین ها هنگامیکه بسمت غرب حرکت میکردند در ری داخل ولایتی شده بودند که سابقاً عساکر آشوری وارد آنجا شده و بنا بر این مملکت مزبور تا یکدرجه ممکن بوده که تحت نفوذ تمدن بین النهرین

---

(۱) در سنوات اخیره برای توسعه خیابانها و آرایش شهر واحداث میدانها و ترویج تمدن شهری اروپائی قدمهای بزرگی برداشته شده وصورت شهرتغییرفوق العاده کرده است ــ م

واقع شود آشوریها دردوره سلطنت آسارهادون (۶۸۱–۶۶۸) تا البرز و دماوند رسیده بودند ولی این سفر ها صورت تاخت و تاز را داشت و مانع ازآن نگردید که مدیها دردوره سلطنت آسوربنی پال (۶۶۸-۶۲۶) خلف آسارها دون از موقعیکه آشوریها در جا های دیگر مخصوصاً در خوزستان مشغول بودند استفاده کرده و سلطنت مقتدر مدی را تشکیل بدهند مدیها در ولایتی به تمرکز قطعات کوچك جداگانه وتشکیل یك مملکت و دولت واحد موفق آمدند که همدان کنونی در آنجا واقع است یعنی بلاواسطه در پای سلسله جبالی که ایران را از بین النهرین جدا میکنند مملکت دیوکس یعنی سرزمین عملیات مؤسس واقعی ویا افسانهٔ مملکت مدی درهمینجا واقع بود

مطابق تحقیقات توماشك (ج ۱ ص ۱۵٤ Persien) راه بین همدان و ری (ویا بین اکباتان و راگا) درقدیم مطابق راه کنونی واز طریق زرند واقع بود جغرافیانویسان عرب راه دیگری را تعریف میکنند که از طریق شهر ساوه و بیشتر قوسی بوده نزدیکترین راه بین همدان و ری را ٤۹ فرسخ (۳۰۲$\frac{1}{2}$ ورست) محسوب میدارند هرچند که قسمتی از این راه از طریق جبال واقع شده ولی هیچ گردنه باستثنای محوطه پنجاه ورستی کوشکك مزدکان برای حرکت چهارپایان و حتی عرابه ها اشکالات عمده ندارد علاوه برآن درفاصله بین کوشکك ومزدکان گاهی عبور و مرور بواسطه کثرت برف موقوف میشود (تومانسکی ۲۹) بنابتعریف جغرافیانویسان عرب راه قوسی ۶۱ فرسخ بوده از نقاط جالب توجه این راه قریه مشکویه بوده که در ۸ فرسخی ساوه و ۱۵ فرسخی ری واقع بوده و ابن‌رسته (۱۶۸) مینویسد که درآنجا قلعه جالب‌توجهی اززمان

قبل‌از اسلام باقی مانده بوده که دارای اشکالی از چوب وبام‌مطلائی بوده درقلعه باغی ودر آن باغ‌چشمه آبی جاری بوده‌که مزارع مجاوررا مشروب میساخته از مشکویه به منزلگاه‌دیگر براه ری از رودخانه میگذشتند که حالیه بآب شور معروف است و از روی پل آجری‌رودخانه قلعه دماوند نمایان بود

بنا بر این علت ایجاد راه قوسی در این محل نه بواسطه موانع طبیعی وجغرافیائی بود بلکه علت آن اهمیت شهرساوه بود که امروزه‌هم محال زرندکه‌برسر شاهراه واقع‌است درجزو ساوه میباشد ازهمینجاست که یکی از راههای جنوب ایران جدا میشود. بلوك ساوه درجزوولایت قم داخل میباشد ابن فقیه هم (۲۶۵) در قرن دهم همینطور مینویسد ساوه از لحاظ سیاسی در قدیم مطیع ری بوده نه همدان از قراریکه ابن‌رسته تعریف میکند (۱۶۸) پست‌گمرکی حکمران ری درسمت‌غربی محل انشعاب راهها ازهمدان بساوه و زرند و قدری درسمت شرقی قریه بوسته بوده که درآن دوره هنوز برجا بود

شهر ساوه را از بناهای دوره اسلام دانسته‌اند ظاهراً شهردر دوره مغول اهمیت بزرگی نداشت هر چند که در شرح تسخیر ساوه بدست مغولها از سوختن کتابخانه معتبری ذکر میشود (یاقوت ج ۳ ص ۲۴) درساوه هم مانند ری مبارزه بین شهرنشینان که پیرو مذهب شافعی بودند و ساکنین قرا که شیعه بودند دوام داشت مرکز تشیع و کانون مبارزه با سنی ها قریه آوه بود که بفاصله کمی در جنوب شهر واقع بود ساوه در قرن چهاردهم بدست حکمران محلی مرمت یافت و ظاهراً حدود آن وسیعتر از سابق شد با اینکه یکی از اماکن متبرکه شیعیان یعنی قبر

امامزاده اسحق برادر امامرضا در ساوه بود معهذا شهر یك شهر سنی بود علاوه بر آن در قرن چهاردهم هم مانند این زمان قبر حضرت شمویل پیغمبر را در حوالی شهر نشان میدادند (حمدالله قزوینی ۶۳)

دره وسیع وحاصلخیزی که بنا بحکایت هرودوت دیوکس پایتخت خود را در آنجا ساخته وهفت ردیف دیوار بدور آن کشیده بود از دو دامنه کوه الوند و یا اروند که یونانیها اورونت گفته اند تشکیل یافته و از رود مراد بیك چای و عده زیادی چاه مشروب میشد بواسطه وفور آب همیشه درشهر و اطراف باغات میوه و انگور فراوان بود زراعت هم میشد ولی محصول آن نامرغوب بود (حمدالله قزوینی ۷۱) و از قرار معلوم علت آن سردی آب و هوا بوده دره مذکور در ارتفاع ۶۰۰۰ فوت از سطح دریا واقع شده اسم کنونی همدان همان Hagmatâna است که در فرس قدیم مصطلح بود و یونانیها آکباتانا میگفتند

آکباتانا بعد ازسقوط دولت مدی در دوره هخامنشی مقر پادشاهان بود سلاطین ایران بملاحظه ارتفاع شهر و آب وهوای خنك دره تابستان را درآنجا بسر میبردندچند ستون وصورت شیری راکه ابن فقیه (۲۴۱) ذکر کرده و اشعار یکی ازشعرای عرب را در تعریف آن نقل میکند بدوره هخامنشی نسبت میدهند شیر که در آن زمان دم دروازه شهر واقع بود بقدری در نظر شاعر کهن سال جلوه گر شده که وی خطاب بدان نموده میپرسد اقبلك کان الدهر ام کنت قبله ارك آکباتان هم در دوره سلاطین مدی و هم در زمان پادشاهان هخامنشی محکمترین قلاع مملکت و ایمن ترین محل حفظ خزائن شاهی محسوب میشد اسکندر مقدونی غنائمی راکه در جنگها بچنگ آورده بود در همین قلعه جای داد قلعه

اکباتان در دوره اشکانیان نیز همین اهمیت را داشت از قراریکه پولیبی (قرن دوم قبل از میلاد) تعریف میکند در پای قلعه قصری واقع بود که آجرهای طلا و نقره فراوان داشت در ردیف قصر معبدی با ستونهای مطلا واقع بود ایزیدور خاراکسی خرینه (تزاورو فیلاکیون) و معبد انائید الهه نعمت ایران را در اکباتان قرارمیدهد

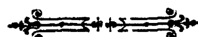
ارك آکباتان را معمولا در محل تپه مصلی کنونی که آخرین سراشیبی کوه الوند و در جنوب غربی شهر واقع و آثار قلعه قدیمی در آنجا نمایان است ذکر میکنند لیکن در قرون وسطی چنانکه از بیانات یاقوت مستفاد میشود (ج ٤ ص ۹۸۱) خرابه‌های قلعه قدیمی را درقریه سنجاباد واقعه در دو فرسخی شهر مسلمان نشین نشان میدادند نقل میکنند که سلاطین ایران بواسطه طینت بد وعهد شکنی اهالی آن سامان خزائن‌خودرا ازآنجا بیرون بردندجغرافیانویسان عرب هم ازاخلاق مردم و بدی آب و هوای همدان شکایت میکنند (مقدسی ۳۹۲) در زمان ساسانیان همدان ظاهراً اهمیت بزرگی نداشت ودرجزو مقرهای سلاطین داخل نبود ابن‌فقیه (۲۲۹) این نکته را ذکر میکند که بناهای ساسانیان در تمام امتداد راه بین مدائن که پایتخت ساسانیان بود و گردنهٔ که در راه بغداد بخراسان شهر اسدآباد و همدان را از هم جدا میکند واقع بود درصورتیکه از گردنه بآنطرف و ضمناً در خود همدان از این قبیل ابنیه بهیچوجه وجود نداشت

عربها در سال ٦٤٥ شش ماه بعداز قتل عمر خلیفه ثانی همدان را متصرف شدند در شهر جدید از آثار ادوار گذشته بقدری کم باقی مانده بود که ابن حوقل (۲٦۰) شهری را که در زمان وی (در قرن دهم) یا

برجا بود شهرجدیدی نامیده که بنای آن در دوره اسلام گذاشته شده‌است طول وعرض شهر یك فرسخ بود درآن زمان تعریف میکرده‌اند که زمانی بوده که شهر بمراتب بزرگتر و وسیعتر و طول و عرض آن چهار فرسخ بوده (ابن‌فقیه ۲۱۸) جغرافیا نویسان عرب در ضمن تعریف شهر از ارك ذکری نکرده وفقط از شهرستان سخن میرانند که دارای چهاردروازه آهنین و درمرکز شهر واقع و درآنزمان روبخرابی گذاشته بوده (مقدسی ۳۹۲) بازارها ومسجدجامع در ربض بود که از هر طرف شهررا احاطه کرده بودند شهر ازحیث عده نفوس و ثروت از ری کمتر بوده درقرن دهم و یازدهم شهر پایتخت بعضی از حکمرانان محلی و مخصوصاً از سلسله آل بویه بوده ولی کلیتاً اهمیت سیاسی و نظامی برجسته نداشت ولی با اینحال وباوجودیکه دوره‌های انحطاط موقتی بخود دیده معهذا تابامروز اهمیت عمده یك مرکز تجارتی و صنعتی خود را از دست نداده است همدان که مهمترین شهر جنوب غربی ایران بوده همیشه برای تجارت این صفحات با ممالك غربی مراکز انبار کردن مال‌التجاره بوده مال‌التجاره‌هائیرا که به تبریز واز‌آنجا بطرف دریای اسود و طرابزون حمل میشد بهمدان میآوردند و بعد از آنکه تجارت انگلیس وهند ازراه بصره و بغداد روبترقی گذاشت ازاین دوشهرهم مال‌التجاره هائیرا که برای ایالات‌جنوب غربی ایران اختصاص یافته بود شروع بحمل‌همدان نمودند بنا بگفته تومانسکی (۳۰) « بازار وسیع و با رونق همدان از مال‌التجاره انگلیس ــ هنــد مملو است کاروانهائی که حامل مال التجاره مزبوره هستند ازهمدان بطهران واز طریق آوه برشت میروند » بنا بقول کرزن (ج ۱ ص۵٦٦) در زمان مسافرت وی (در سال ۱۸۸۹) عده نفوس

همدان از ۲۰۰۰۰ تجاوز نمیکرده وایکن تومانسکی که فقط پنج سال بعداز کرزن سیاحت کرده عده نفوس را ازچهل الی پنجاه هزار تشخیص داده است و مینویسد که شهر در عرض بیست سال اخیر بواسطه توسعه تجارت بریطانی ـ بغداد ترقی کرده است بمناسبت اهمیت تجارتی شهرعده معتنابهی (بقول کرزن ۱۵۰۰ الی ۲۰۰۰ نفر) از کلیمی های محلی و بغدادی در آن سکونت دارند بنابگفته تومانسکی در بازارهمدان اکثریت و غلبه با کلیمی های بغدادی است اهالی محل احساسات خصومت آمیز شدیدی نسبت به کلیمی ها دارند[1] هر چند که باتفاق کلیمی ها اماکن متبرکه قوم یهود یعنی قبر موهوم استر و مرد خای را ستایش و زیارت میکنند بنابقول کرزن گنبد این عمارت مسلماً صورت بناهای جدیدرا دارد اجساد میان ضریح های چوبی که روی آنها از کتیبه های کلیمی پوشیده شده است قرار گرفته اند کرپورتر (ج ۲ ص ۱۰۸) شنیده بود که عمارت کنونی مقبره را بعداز تیمور بنا کرده ودرقرن هفدهم مرمت نموده اند قبرابوعلی ابن سینا فیلسوف شهیر قرن یازدهم درنزدیکی همین عمارت واقع است

(۱) در این زمان ازعداوتهای ملی هیچگونه آثاری درایران دیده نمیشود ـ م



کوهستان ، کرمان و مکران

احتمال کلی میرود که سکونت آرین ها در ولایات جنوبی ایران ربطی بمهاجرت سابق الذکر مدیها نداشته هرودوت (۱۲۵۰۱) ایرانیان ولایات جنوبی ایران را بر خـلاف مدیها عموماً بکلمه پارس نام میبرد طوائف دروسیایوی وگرمانی اوی که ولایات‌جنوب شرقی یعنی گدروسیا که در این زمان مکران است و کرمان باسم آنها نامیده شده اند در جزو پارس‌ها محسوبند احتمال میرود که این مهاجرت ازشرق بغرب بوده و شاید این‌آرین‌هادرخراسان ازشاخه شمالی ایرانیان جداشده وسیستان را اشغال‌کرده وطائفهٔ که هرودوت باسم‌سرنك‌مینامد درسیستان مانده بعدها اغلب اسامی ملت زارانکوی (آریان) Zarangae (پلینی) و درانگای (آریان‌وسترابون)و Drangae (پلینی) ونام‌ولایت Drangiana ذکر میشود چنانکه دیدیم این نام در قرون وسطی بنام زرنج پایتخت ولایت باقی بود کیپرت[1] نیز حدس میزند که مهاجرت آرین ها از راه سیستان بجنوب جداگانه بوده

آرین‌ها که از سیستان حرکت میکردند قبل ازهمه مجبوربودند از کویر گذشته و بقسمت شمال شرقی ولایت کنونی کرمن و بطرف دامنه های جبالی بروند که ازحیث احوال معرفت الارضی و توجه ازشمال غرب بجنوب‌شرق منسوب به سلسله زاگروس میباشندکه سرحدی غربی ایران را تشکیل داده وبعضی سلسله‌های فرعی آن خودفلات ایران را تقطع میکنند

(۱) H. Kiepert, § 67, № 2.

درعهد تاریخی اهمیت عمده را راهی داشته که از سیستان به بم میرفته منطقه معمور این سرزمین را دشت وسیعی ازممالکت سیستان جدا کرده که وسعت آن کمتر از دشت بزرگی است که در سمت شمال امتداد دارد دره و ماهورهائی که چندان ارتفاعی نداشته وبشهرخبیص منتهی میشود این دشت را دوقسمت میکند : دشت کویر و دشت لوط جغرافیا نویسان عرب این دو قسمت را بیك اسم « مفازة خراسان » میخوانند اصل کلمه کویر هنوز معلوم نشده توماشك (ج۲ ص۲ ۸ ۵) عقیده دارد که اصل کلمه از لغت فرس قدیم gawêr (کویر) از کلمه gaw (cavitas) اخذ شده است ولی احتمال قویتر آن است که این اصطلاح ازریشه عربی قفر که جمع آن قفار و یاقفور است اخذ شده که درمعنای صحرای بی آب وعلف آمده است علائم مشخصه و ظاهری کویرها زمین هموار ومسطح خاك تیره رنگ گودالهای با آب سبز فام و مقدار کثیری نمك است که گاه بشکل لکه های سفید جسته جسته نمایان و گاه بشکل پوست نازکی روی محوطه بزرگی نشسته وزیر پا صدا میکند واز دور مانندیخ پدیدار است در مواقع بارندگی کویر بشکل یك باطلاق کثیف و حتی دریاچه بزرگی درمیآیدصحرای خراسان به نظر اعراب هم مثل صحرای فوق‌العاده بیحاصل وبیثمری آمده حتی درمقایسه باصحاری عربستان وافریقای شمالی که عربها خوب میشناختند اصطخری (۲۲۷ـ۲۲۸) میگوید که در عربستان وافریقای شمالی تمام صحاری باستثنای بعضی محوطه های کوچك مراتع خوبی بوده و بدین جهت بین قبائل کوچ نشین قسمت شده است درصورتیکه صحرای خراسان تقریباً بکلی غیر مسکون میباشد چشم انسانی فقط جاده و بستخانه‌های طرفین را می بیند لیکن ازبیانات همین

جغرافیانویس معلوم میشود که ازاین صحرا هم کوچ‌نشینان عبورمیکرده‌اند و کاروانیان نه تنها ازجهت وضعیات طبیعی صحرا بلکه بواسطه حملات راهزنان در معرض خطر بودند یکی از علل جسارت راهزنان این قضیه بود که نقاط مجاور صحرا در زیر تسلط دول مختلفه بودند و سارقین هروقت ازطرف یك دولت مورد تعقیب واقع میشدند میتوانستند بممالك دولت دیگر پناه ببرند ازقرار معلوم بلوچها و کوفجها (قفص‌ها رجوع بذیل شود) که در قسمت جنوبی کرمان سکونت داشتند مرتکب راهزنی میشدند بنا بگفته مقدسی (۴۸۹) عضدالدوله (۹۴۹ــ۹۸۳) پادشاه آل بویه باقوام مزبوره غالب آمده و هشتاد تن از جوانان آنها را بعنوان گروکان برد این گرویها همیشه در شیرازتوقیف بودند و فقط پس ازورود عده لازمه مبادله و مرخص میشدند از آن ببعد راهزنان نسبت بکاروان هائیکه بلد و راهنمای سلطان فارس یعنی عضد الدوله را همراه داشتند جسارت نمیکردند و معرض غارتگری راهزنان فقط ممالك و کاروانیان سامانیان بودند

کرمان و کوهستان را که در قسمت جنوبی خراسان ولایتی است کوهستانی چند راه بهم‌متصل میکند مخصوصاً اغلب راهی را ذکرمیکنند که از طریق راور و واحه نه‌بند به خور میرفته و راهی که از طریق خبیص به خوسپ ممتد میشده ولایت کوهستانی در تاریخ ایران اهمیت بزرگی نداشت در همان قرن دهم قراء این ولایت را اراضی وسیعه ازهم جدا کرده بود که فقط ایلات کوچ نشین میتوانستند در آنجا زندگی کنند در این ولایت رودخانه نبود و فقط چههها و قنوات زیر زمینی وجود داشت (اصطخری ۲۷۴ ــ ۲۷۵) در قسمت جنوبی کوهستان نخل

میروئید بقیه قسمت ولایت را درجزو نقاط «سردسیر» محسوب میکردند توماشك (Persien, II, 572) مینویسد که ازروی ولایت کوهستان میتوان تصور نمود که ایران بعد از چندین هزار سال دیگر درتحت نفوذ خشك شدن و باد خوردن اجسام کوهی چه شکلی بخود خواهد گرفت در بین بلاد این ولایت قائن و تون [1] دارای اهمیت عمــده بودند بدین جهت در کتاب مارکوپولو (٥٧٬٥٦٬٤٦٬٤٥) تمام ولایت باسم تون و قائن نامیـده شده اهمیت تجارتی را فقط شهر قائن داشت و مقدسی (۳۲۱) این شهر را « فرضة خراسان و خزانة کرمان » مینامدعلاوه بر آن در این ولایت قلاع کوهستانی زیادی ساخته بودند و بدین جهت کوهستان درقرن یازدهم یکی ازمراکزاقتدار فرقه اسمعیلیه شدکویرهای کرمان و مکران و سند نسبت بکویر خراسان بیشتر بداشتن آب و علف ممتاز و مسکن عشائر کوچنشین بودند نقاط واقعه درنزدیکی جبال برای زراعت و باغات کاملاً مناسب بودند و بدین‌جهت اهالی این صفحه زودتر زندگانی ساکن اختیار کردند هرودوت کرمانیان را درجزو طوائف‌تختهٔ قاپوی ایران محسوب میدارد اعراب نقاط معمور این ولایت‌را از روی نباتاتیکه میروئید به «جروم» و« صرود » (از کلمات فارسی گرم وسرد) یعنی ولایات سرد سیر و گرمسیر منقسم میکردند در کرمان فقط نواحی شمالی را که تقریباً ربع ولایت را گرفته بود در جزو صرود وبقیه را در جزو جروم محسوب میداشتند ضمناً نباتات صرود ممکن نبود درولایات جنوبی بعمل آید در صورتیکه عکس این قضیه گاهی دیده میشد (اصطخری ۱۵۹) از جمله اشجار مختصه جنوب نخل خرما است که

(۱) در این زمان گنشن نام دارد .

حالیه بنا بقول تومانسکی (۱۲۹) تا مسافت معتنابهی در جنوب شهر کرمان میروید لیکن تومانسکی در قریه عقدا واقعه در راه یزد بطهران که مسافت زیادی از کرمان دور و در سمت شمال آن واقع است چند اصله نخل کوتاه قامت دیده بود در حالتیکه منتظر چنین مشاهده نبوده اراضی آباد کرمان بشکل مناطق جداگانه قرار گرفته بودند ومثل فارس یك مساحت بهم پیوستهٔ را تشکیل نمیدادند

شهرهای کرمان که جغرافیانویسان عرب اسم برده‌اند بعضی از آنها مثل بم ، خبیص ، زرند وچند نقطه دیگر که اهمیت آنها کمتر است مثل ماهان بهمان اسامی سابق نامیده میشوند ماهان مخصوصاً از این حیث جالب توجه است که یگانه یادگار دوره هخامنشیان در کرمان در آنجا واقع شده درعمارتی که برروی قبر نعمت الله ولی مؤسس فرقه دراویش نعمت اللهی که در قرن پانزدهم میزیسته ساخته اند هرم کوچکی با بناء مربع موجود است و کتیبه دارد که بسه زبان (فارسی وآشوری و زبان سوزیان) عبارت ذیل نوشته شده‌است « من داریوش پادشاه بزرگ پادشاه پادشاهان پادشاه ایالات پادشاه این‌خاك پسرگشتاسب هخامنشی » معلوم نیست که این یگانه اثر هخامنشیان را در کرمان از کجا بدین مکان آورده‌اند اسامی بعضی بلادیکه جغرافیا نویسان عرب اسم میبرند در این زمان غالباً درمورد بلوکات مثل نرماشیر بردسیر جیرفت و غیره استعمال میشود اعراب سیرجان را شهرعمده کرمان مینامند احتمال‌دارد سیرجان نه در جای سعید آباد کنونی که امروزه شهر عمده بلوك سیرجان است بلکه در شمال شرق سعید آباد و در بلوك رفسنجان کنونی که شهرعمده آن بهرام آباد است واقع شده بود زیرا جغرافیا نویسان عرب از سیرجن

تا زرند فقط دو روز راه حساب میکردند[1]

بعقیـده توماشك (Persien, I, *176*) سیرجان در دوره اعراب پایتخت این ولایت شد و قبل از آن پایتخت ولایت شهر کرمان بود که اردشیرمؤسس سلسله ساسانیان بنا کرده وبنام وی به «وه اردشیر» معروف شد عربها وه اردشیر را برد سیر کردند شهر برد سیر که مقدسی (۴۶۱) شرح مفصلی در تعریف آن نوشته در قرن دهم مرکز کشوری و نظامی ولایت واقع شد ولی بطوریکه از تاریخ فتوحات عرب مستفاد میشود قبل از دوره اسلام هم پایتخت کرمان بود شهری که اردشیر بنا کرده بود ظاهراً فقط اردوگاه قشونی بود و در نیمـه دوم قرن دهم در زمان آل بویه سیرجان شهرعمده ولایت کرمان شده و در دوره سلسله سلجوقی که در قرن یازدهم و دوازدهم در اینجا حکومت داشتند بهمین اهمیت باقی بود راجع باین سلسله اطلاعات مفصلتری در اثر محمود ابن ابراهیم درج است از اسامی منابع قدیمتری که وی اسم میبرد معلوم می شود که در قرن سیزدهم مشغول تألیف کتاب خود بوده است ملوك سلجوقی هفت ماه از سال را در برد سیر و بقیه پنجماه را درجنوب یعنی جیرفت بسر میبردند مؤسس این شاخه از سلجوقیان قاورد برادرسلطان الپ ارسلان بود غیر از قاورد که بساختن کاروانسراها و سائر ابنیه که موجب تسهیل مسافرت از کویراست همت گماشته بود یکعده ازابنیه راهم به مغیث الدین محمد اول (۱۱۴۱ـ۱۱۵۶) نسبت میدهند که مردی بود ظالم وسفاك ولی حامی روحانیون ومورد توجه این طائفه بودوی در برد سیر و جیرفت چندین مدرسه و رباط و مسجد و مریضخانه ساخت

---

(۱) Le Strange.

در مسجدجامعی که در بردسیر بنا کرده بود کتابخانهٔ مرکب از پنجهزار مجلدکتاب درعلوم مختلفه تأسیس کرده بود (محمدابن‌ابراهیم ۳۲-۳۳)

روایات محلی وخرابه‌های شهرقدیم مدلل میدارند که شهر بردسیر و یا گواشیر که درقرن چهاردهم بدین‌نام موسوم بود در جای شهر کنونی کرمان قرار گرفته بود خانیکف نقشه شهر را بکتاب خود منضم کرده است مسجد ملك را از قدیمترین ابنیه شهرمیشمارند و اهالی محل بنای آنرا به ملك شاه (۱۰۷۲-۱۰۹۲) نسبت میدهند مطابق اطلاعات‌تاریخی (محمد ابن ابراهیم ۲۰-۲۱) این مسجد را تورانشاه (۱۰۸۵-۱۰۹۷) از ملوك محلی کرمان در ربض که تازه در آن زمان معمول گردیده بود بنانهاد مسجد جامع درقرن چهاردهم درزمان سلطنت سلسله آل مظفر بنا شده است کتیبهٔ با تاریخ بنای مسجد (اول ماه شوال سال ۷۵۰ هجری-۱۳ دسامبر ۱۳٤۹) محفوظ مانده است بنابقول‌مقدسی (٤٦۲) در قرن دهم از بردسیر تا ماهان یکسره باغات بود دراین زمان بطوریکه خانیکف (۱۹۹) مینویسد تمام این مسافت صحرای لم یزرع و ازحیث بی‌آب و علفی تقریباً مانند دشت لوط است

در قرن دهم شهر های کرمان چندان فرقی با سائر بلاد ایران و آسیای وسطی نداشتند و غالباً بدور آنها دیواری کشیده بودند که چهار دروازه داشت فقط راجع بسیرجان که شهر عمده بود میگویند (مقدسی ٤٦٤) که دارای هشت دروازه بود ازجمله اطلاعاتی که‌جغرافیانویسان عرب راجع بسیرجان ذکر میکنند میتوان کلمات اصطخری (۱٦۷) هم‌را نقل نمود حاکی ازاینکه بواسطه نقصان چوب خانه‌های اهالی‌کرمان شکل ابنیه گنبدواری را داشت این طرز بنا دراین زمان هم درکرمان موجود

است تومانسکی (۱۲۶) که بسال ۱۸۹٤ بکرمان رفته بود ازقریه نگار سخن رانده مینویسد که بام قسمت عمده خانه‌ها گنبد است که بر نقصان مصالح چوبی دلالت میکند بعد از سیرجان مهمترین شهر ولایت بم بود که مرکز صنعتی کرمان بود پارچه های نخی که در بم میبافتند به تمام عالم اسلام تامصر میرفت پارچه های مزبور دارای دوام فوق‌العاده ولباسی که از آن میدوختند ازپنج الی بیست سال دوام داشت در آن زمان بافتن شالهای کرمان که تا بامروز معروف است در بم تمرکز یافته بود و در همان دوره بود که بنابقول ابن‌حوقل (۲۲۳) قیمت یك طاقه‌شال به سی دینار یعنی ۱۵۰ منات (ویا بپول امروزه ۷۵ تومان) میرسید دراین زمان علاوه بر شالهای کرمان قالیهای کرمان نیز اشتهار خاصی دارند جغرافیانویسان قرن دهم از قالی بافی کرمان ذکری نمیکنند ولی این طرز صنعت بافندگی در قرن چهاردهم در زمان تیمور دائر بود استادان فارس و کرمان برای مسجد جامعی که تیمور در سمرقند ساخته بود و در این زمان به مسجد بی بی خانم معروف است قالیهای ابریشمی آورده بودند (عبد الرزاق سمرقندی л. 18 a) بطوریکه یاقوت (ج٤ص۳۱٦) و مارکوپولو (٦٥) گواهی میدهند در قسمت شمالی کرمان یعنی کوه بنان تهیه سرمه تمرکز یافته بود که بعنوان دوای درد چشم از کرمان بسائر ممالك حمل میکردند

ورود ایرانیان بقسمت جنوبی کرمان که به گرمسیر معروف است البته بعد از دخول آنان بصفحه شمالی این مملکت واقع گردیده است ساکنین اصلی این‌سرزمین تا اندازهٔ تابامروز انفکاك خودرا ازفاتحین ایران محفوظ داشته‌اند ولایت گرمسیر از لحاظ جغرافیائی بقدر کفایت مورد

تحقیقات واقع نشده است هنوز این قضیه کاملاً حل نشده که حوضه‌های داخلی ایران در کجا تمام میشود و آغاز حوضه اقیانوس هند از کجاست بلوك جیرفت با آب خلیل رود مشروب میشود توماشك(Persien, I, 183) عقیده Floyer سیاح اوائل قرن ۱۹ را دائر بر اینکه رود خانه بدریا میریزد رد نموده وتصور میکنند که آب رود خانه در شن‌زار فرومیرود ولی تومانسکی (۱۲٤) در سال ۱۸۹٤ شنیده بود که آب رود خانه بدریا میریزد

جیرفت از سائر ولایات شمال شرقی کرمان بوسیله کوه بارز که در این زمان جمل بارز گویند جدا گشته اهالی این کوهها فقط درزمان عباسیان اسلام قبول کرده و فقط در زمان صفاریان دراواخرقرن یازدهم رسماً درتحت اطاعت امرای اسلامی درآمدند (اصطخری ۱٦٤)شهرجیرفت که خرابه‌های آن در نزدیکی قریه کریم آباد واقع است در دوره قبل از مغول یکی از پر ثروت‌ترین بلاد تجارتی عالم اسلام بود در اینجا راهی که از خلیج فارس و بندر هرمز (نزدیك بندر عباس کنونی) میرفت با راهی که از هندوستان و طریق جالق ممتد بود متصل میشد (اصطخری ۱٦۹ ، مقدسی ٤۸٦) مال‌التجاره که از هند میآمد از جیرفت به سائر ولایات ایران میرفت درقرن دهم شهر ازحیث وسعت کوچکترازسیرجان و بم بود (اصطخری ۱٦۷) ولی از قرار معلوم عمارت و آبادی شهر در زمان ملوك سلجوقی کرمان رو بترقی نهاده و در عهد آنان در ردیف بردسیر یکی ازپایتخت‌های دوگانه مملکت واقع گردید مسکن عمده تجار خارجی محله خارج شهر کمادین بود که بنابقول محمدبن ابراهیم (٤۹ «خزینه متمولان وگنج‌خانه ارباب بضایع شرق وغرب» بود

جیرفت باسم کامادی در تألیف مارکوپولو دیده میشود ودر زمان
وی شهر بکلی خراب شده بود راهیکه از جیرفت بدریا میرفت از بلوك
رودبار که هم درکتاب مارکوپولو ذکری ازآن شده عبور میکرد درکوههای
واقعه بین رودبار و ساحل دریا ومخصوصاً درسمت شرقی راه قوم قفص
که ایرانیان (گوج یا کوفج گویند) میزیست و بزبان مخصوصی سخن
میراند بنا بقول اصطخری قوم مزبور اصل خود را باعراب نسبت میـــداد
در این خطه هفت سلسله کوه قرار گرفته و هر یك رئیس خاصی داشت
عده کلیه نفوس ذکور قوم مزبوررا در جبال قریب بده هزارنفرمیدانستند
کوهستانیان مزبور اسب نداشتند و پیاده به تاخت و تاز میپرداختند با
اینحال تهاجمات آنان تمام کرمان و بلوك سرحدی فارس و سجستان را
دچار وحشت میساخت در قسمت مذهب سالك طریقه تشیع و فقط به
سلطنت خلفای فاطمی قائل بودند (ابن‌حوقل ۲۲۱) اقتدار عضدالدوله
دیلمی به تهاجمات آنان خاتمه داد لیکن در اوائل قرن یازدهم که سلسه
آل بویه رو بضعف گذاشت تاخت و تاز این قوم تجدید شد کوه نشینان
مزبور تمام قسمت جنوبی کرمان و شهر جیرفت را مالك بودند و قاورد
مؤسس سلسله سلجوقیان کرمان بوسیله عهد شکنی این‌ولایات راازآنان
گرفته مطیع حکومت خودساخت (محمدابن ابراهیم ۵ ــ ۸) توماشك
(Persien I, 190) مملکت قوم قفص‌را همین ولایت بشاکرد کنونی
میداند که به شش بلوك منقسم است رؤسای آنها مطیع سلطانی هستند که
در شهر انگوران توقف دارد دست یافتن باین ولایت فوق العاده مشکل
است برای حمل محمولات فقط الاغهای بومی را بکار میبرند کلیه عده
نفوس قریب بدو هزار نفر است علاوه بر ملت ایرانی و بلوچ که سمت

حکمروائی دارند بومیانی هم از قوم دراوی بحال رقیت بسر میبرند و بعقیده توماشك اینها از نسل قوم قفص هستند با وجود قرب دریا معهذا در این ولایت کمتر تحقیقات شده و بومیان آنجا در حضیض مدنیت بسر میبرند

کلیتاً در بین تمام سواحل بحری ایران فقط ساحل خلیج فارس اهمیتی در تاریخ دارد هر چند که خلیج ها و بندرگاههای مناسب در سواحل سمت شرقی نیز دیده میشود تنگه هرمز که خلیج را ازدریاجدا میکند این نام را از بندر معروفی دارد که در قرن چهاردهم در قاره و قدری شرقیتر ازبندر عباس کنونی واقع شده بود بین هرمز وقریه سورو که مسکن ماهیگیران و بر سر راه فارس به هرمز بود یکروز راه حساب میکردند (اصطخری ۱۶۷ و ۱۷۰) در قرن دهم هرمز بندرگاه کرمان بود هرچند که معروف به کثرت جمعیت نبود (اصطخری ۱۶۶)بعدها قسمت عمده تجارت بحری با هندوستان در دو نقطه تمرکز یافته بود که یکی هرمز ودیگری کیش (در این زمان قیس) بود که در جزیرهٔ به همان اسم در خلیج فارس واقع بود مالك قیس بواسطه رقابت تجارتی پیوسته با صاحب هرمز خصومت میورزید هر یك از متخاصمین سعی داشت برقیب خود ضرر وارد کند و سفائن اورا توقیف سازد و بهمین سبب خسارت بزرگی بتجارت وارد میآمد (ترکستان ٤۲٥) در اواخر قرن دوازدهم که غز ها در تحت ریاست دینار کرمان را متصرف شدند مالك کیش از دینار تمنا داشت که هرمز را بوی واگذار کند و درعوض وعده میداد که همه ساله صدهزار دینار و پنجاه رأس اسب عربی تقدیم کند(محمدبن ابراهیم ۱۶۰ـ۱۶۱).

اهمیت تجارتی هرمز و کیش در زمان مغولها نیز برقرار بود بنا بگفته مارکوپولو (۲۶۱) صادرات عمده هرمز و کیش و نقاط دیگر به هندوستان در مقابل امتعه هند اسب بود علاوه بر آن از گفته های مارکوپولو (۳۰۸) می بینیم که امیرهرمز در قید اطاعت حکمران کرمان محسوب بود لیکن اغلب خراج مقرره رانپرداخته وباخداوندخود جنگ میکرد امیر هرمز ساحل عرب و بندرگاه کلهات واقعه در جنوب شرق مسقط را مالك بود و هر وقت پادشاه کرمان قشون بر سر او میفرستاد وی به کلهات رفته وسفائنی را که بخلیج فارس میرفت ضبط میکرد پادشاه کرمان بقدری متحمل ضرر میشد که مجبور بود حاضر بصلح شود ازقرار معلوم دراینجا سلسله عربی الاصلی امارت داشت زیرا اسم مؤسس سلسله محمود کلهاتی بود (یول ، مارکوپولو ج ۱ ص۱۱۳) کلیتاً آرین های آسیای وسطی هرگز نمیتوانستند به حس ترس و وحشت ازدریا فائق آیند در حالتیکه عربهای ساکن ولایت ساحلی عمان همیشه دزدان دریائی جسوری بودند فقط سلاطین مقتدر ایران مثل آل بویه و مخصوصاً عضدالدوله و سلاجقه در زمان قبل از مغول قادر بر آن بودندکه عمان را مطیع خود سازند

غارتگری مغولها در اوائل قرن چهاردهم امیر هرمز را مجبور ساخت که شهر را بجزیره زرون و یا جرون (در این زمان هرمز گویند) انتقال دهد در اینجا هرمز جدیدی در سه فرسخی هرمز قدیم بنا گردید شهر در دست اعراب باقی بود تا اینکه در اوائل قرن شانزدهم امیر مجبور شد در تحت اطاعت پورتقالیها در آید که جزیره قشم را هم تصرف کرده بودند شاه عباس در سال ۱۶۲۲ پرتقالیها را از هر دو نقطه

بیرون راند بعـد از شاه عباس جزیره هرمز اهمیت خود را فا قد شده و گمبرون (بندر عبا س کنونی) بندر تجارتی شد آب و هوای جزیره و همچنین خود قاره برای اروپائیها فوق‌العاده نامساعد است گرمای طاقت فرسا بواسطه رطوبت و گرد و غباز بالمضاعف میشود هر چند که درجه حرارت بمیزان سواحل عربستان نمیرسد تجارت بحری اینجا وسواحل مکران در دست اعراب است ایرانیان فقط سکنه زارع را تشکیل میدهند از زمان سلطنت نادر شاه تا ناصر الدین شاه بنـدر عباس و بعضی از نقاط ساحلی از لحاظ سیاسی هم مطیع سلطان عرب مسقط بودند ولی درزمان ناصرالدین شاه دولت ایران موفق شد که حکومت خود را در این قطعه مستقر سازد در این زمان فقـط بندرگاه واقعه در ساحل شمالی دریا و ناحیه گوادر در حدود بلوجستان متعلق بسلطان ویا امام مسقط میباشند

ازقرار معلوم آرین‌ها منطقه ساحلی را بعداز کرمان اشغال کرده‌اند و ظاهراً این ولایت نام یونانی خود کدروسیا (کدروزیا) را از نا م آن شاخه از ملت ایران دارد که هرودوت دروسیایوی نامیده است

اسم کنونی ولایت که مکران است اسمی نیست که قومی از اقوام آرین روی این‌خطه گذاشته باشد بعقیده علما کلمه مکران مشتق از نام يك قوم دراوی است که یونا نیهـا ماکا ی یا موکای میگـفتند و در کتیبه های میخی ماکا و ماسیا خوانده میشود در کتاب ستفان بیزانسی که از جغرافیانویسان یونان است اسم ولایت بشکل‌ما کاره نه دیده‌میشود در تألیفات مؤلفین اسلامی در ردیف مکران مکوران هم دیده می شود (مارکوارت ۳۱) سکنه این‌ولایت تابه‌مروزهم ازحیث تمدن چندان فرقی با آن « ایختیوفاقها » (ماهی خورها) که نآرك در اینجا دیده بودند‌ندارند راجع بماهی ولایت که غذای عمده اهالی است جغرافیا نویسان عرب هم

سخن میرانند ساحل مکران بواسطه فقرمملکت و بدی آب وهوا چندان وجهۀ دلکشی برای بحر پیمایان نداشته و تجارت با رونق بحری که پیوسته بین مصب شط العرب ومصب هند موجود بود تقریباً هیچ تأثیراتی در تاریخ این ولایت نبخشیده است جغرافیانویسان عرب درطول مسافت بین هرمز و بندر دیبل که قدری غربیتر از مصب هنــد واقع شده است (رجوع کن بصفحه ۱۲۸) فقط از یك لنگرگاه که همان جزیره تیزدر ساحل مکران باشد اسم میبرند بندرگاه تیز دراین زمان هم مثل بندرگاه چاه‌بهار در ساحل خلیج تیز دائر میباشد عربها از قومی اسم میبرند که بنام الزط و یا الجت در مکران سکونت داشت و احتمال دارد که از نژاد هند بوده است بلاد عمده مکران همیشه در داخل مملکت که وسیله زراعت فراهم است واقع بودند هرچند که بقول ابن حوقل (۲۳۵) ولایت مکران گرفتار کم آبی بود و بهمین جهت سکنه سیار و کوچ نشین دراین ولایت غلبه داشت عده رودخانها بس زیاد است لیکن مسیل آنها درغالب ایام سال خشك و بی آب است شهرعمده مکران قبل از اعراب پنجپور بوده که حالیه بطوریکه مارکوارت تصور میکند همان دیز واقعه در بلوك پنج گوربلوجستان نزدیکی سرحدات ایران است در زمان اعراب شهر کج که جغرافیانویسان عرب کیز و یا کیج گفته‌اند رو بترقی نهاد ودرقرون وسطی شهر عمده ولایت بود

نویسندگان قرون ۱۳ ، ۱٤ ، ۱۵ غالباً برای تسمیه تمام ایالت کلمه کیج ومکران را استعمال میکردند وبهمین جهت مارکوپولو (۲۹۰) ولایت مزبور را که وی در جزو هند محسوب داشته کسمه‌کوران نامیده است کیج حالیه در حدود بلوجستان واقع شده است در این زمان شهر عمده مکران وبلوجستان بمپوراست وحاکم بمپورتابع والی‌کرمان میباشد

فارس

آرین‌ها بعد از اختیار سکونت در کرمان میبایستی فارس‌را اشغال کنند یعنی همان ولایتی را که بطوریکه نام آن میرساند مرکز ملت‌فارس واقع گردید .دراین ولایت نمایندگان شاخه جنوبی ایرانیان باتحاد سیاسی نائل آمده و دولت مقتدری تشکیل دادند بعدهاهم که سلاطین ایران مقر خود را بولایات پرثروت تری انتقال دادند فارس اهمیت خود را در درنظر آنان ازدست نداد چنانکه خرابه های عمارات وبناهائیکه سلاطین هخامنشی و ساسانی در این سرزمین ساخته‌اند بدین‌معنی گواهی میدهد نه تنها مؤسسین دولت مقتدر ایران در قرن ششم قبل از میلاد ازفارس بیرون آمده‌اند بلکه سلسلۀهم که در قرن سوم قبل ازمیلاد اقتدار ملت و مذهب ایران را تجدید و مستقر ساخت از سرزمین فارس برخاسته و در همان موقعی که نمایندگان تمدن روم بدون اینکه منتظراحیای ملی ایران بشوند غلبه قطعی روم را بدولت ناتوان شده‌اشکانیان مسلم وفقط صحبت ازموقع وزمان این‌فیروزی میکردند[1] با کمال‌موفقیت ازپیشرفتهای امپراطوری‌روم جلوگیری نمود فارس در دوره اسلام هم اهمیت خودرا برای ملیت ایرانی محفوظ داشت « زبان فارسی » برای تمام ایرانیان زبان ادبی شد

سترابون و همینطور جغرافیانویسان عرب فارس را ازحیث آب و هوا بسه منطقه سرد سیر و معتدل و گرمسیر تقسیم میکنند در منطقه

---

(۱) سترابون lib. VI, cap. 4.

معتدل که حاصلخیزترین مناطق بود میوجات ممالك سردسیر وگرمسیر بهم پیوسته بود حوضه دریاچه بزرگ وشور بختکان و نواحی واقعه در شمال دریاچه را در جزو منطقه سرد محسوب میداشتند حتی یزد و و ولایت یزد را که از لحاظ جغرافیائی بکرمان بیشتر نزدیك و مربوط است درجزوفارس میشمردند آرین‌ها درزمان نهضت‌خود ازکرمان بطرف فارس بدواً قسمت‌شمالی فارس را اشغال کردند وازیکی ازطرق سه‌گانه که بنابتعریفات جغرافیانویسان عرب سیرجان وفارس‌را بهم متصل میساختند داخل ولایت فارس شدند یکی از راههای مزبور منتهی بشهر اصطخر میشد که چنانکه معلوم است درنزدیکی خرابه‌های پرسوپلیس قدیم واقع شده بود وادی های رود کور و شعبه آن پرواب و پلوار و یا مرغاب تا اوائل‌سلسله ساسانیان مرکز فارس راتشکیل میدادند وادی پلواربوسیله درهٔ که قریه سیوند در آن واقع است بدو قسمت شمالی و جنوبی منقسم میشود خرابه های تخت مادر سلیمان که در این زمان بزعم اکثر علما خرابه های پازارکاد یعنی پایتخت ایران قدیم است در قسمت شمالی واقع میباشد

در بین خرابه‌های مزبور جالب توجهترازهمه بنای موسوم به قبر کوروش است که بومیان قبر مادر سلیمان دانند از قرار معلوم روایات راجع بسلیمان را عربها باینجا آورده اند از روی گفته های اصطخری (۱۲۳) ما میدانیم که ایرانیان سلیمان را پادشاه افسانهٔ خود یعنی جمشید میدانستند در همان زمان درحوالی اصطخر مسجدی باسم‌مسجد سلیمان نشان میدادند راجع بخرابه‌های پرسوپولیس که حال بتخت‌جمشید معروف‌است نقل میکردند که این بناهارا اجنهٔ که درفرمان سلیمان بودند

برای او ساخته بودند اما راجع بقبر مادر سلیمان تا کنون عموم تصدیق نکرده‌اند که بنای مزبور که ساختمان داخل آن شبیه قبر لیکیا و پامفیلی میباشد متعلق به کوروش است در ظاهر عمارت آثار معماری مصری و حتی یونانی مشاهده میشود مشکل توان گفت که شکل کنونی عمارت تا چه اندازه باصورت اولیه آن مطابقت دارد بنا بتعریفات اریان اسکندر مقدونی این قبر را مخروبه یافته و اریستوول را بتجدید عمارت آن مأمور ساخت در طرز و ترتیب دفن کوروش که فرق زیادی با طرز دفن سائرسلاطین ایران دارد آثار نفوذ مصری دیده میشود وعلت رابدینسان بیان میکنند که کوروش ملکه مصر را بحباله نکاح در آورده بود خطوط ایرانی و یونانی که اریان و سائر نویسندگان از آن سخن میرانند تااین زمان محفوظ نمانده درنزدیکی این بنا آثار قصرکوروش دیده میشود در یکی از دیوار ها کتیبه محفوظ مانده که حسب‌المعمول بسه زبان نقش شده : من کوروش پادشاه هخامنشی اگراین کتیبه راحقیقتاً کوروش بنا کرده باشددراینصورت ماقدیمیترین کتیبه ایرانی را بخط میخی در این مکان میبابیم بعضی ها نقش برجسته‌را که‌باصورت بالداروبه تقلید مجسمه های آشوری ساخته شده است‌بملاحظه کتیبه فوق الذکر که در بالای آن واقع است صورت کوروش دانسته اند برخی دیگر مثل یوستی (۳۷۶) معترض و اظهار میکنند که ممکن نبوده در زمان کوروش چنین صورتی ساخته شود وکتیبه فقط دلالت بدان دارد که کوروش بانی عمارت است

پلوار از دره سیوند گذشته از وادی حاجی آباد بجلگه حاصلخیز مرودشت داخل میشود ازقراریکه سیاحان معاصر (تومانسکی ۷۱) اظهار

میدارند جلگه مرودشت که تامحل ریختن پلوار به کورامتداد دارد ممکن است در این زمان هم کاملاً مشروب و آباد بشود لیکن امروزه فقط در قسمت کوچکی از آن زراعت میشود شهری که در زمان داریوش ایجاد و نزد ما فقط باسم یونانی خود پرسوپولیس معروف است در همین جلگه واقع شده بود راجع باینکه آیاشهر مزبوردرنزد خود ایرانیان بچه اسمی نامیده میشد حدسیات مختلفی موجود است قصور داریوش و جانشینان وی بر روی صفه مرتفعی در برآمدگی جلوی کوه مرمر که از طرف شرق بسوی وادی سرازیر شده وتقریباً تا ساحل پلوارامتداد دارد ساخته شده، است این خرابه‌های عالی را کراراً ترسیم و توصیف کرده اند فرق قصور پرسوپولیس با ابنیه سلاطین آشوری از همه بیشتر ستون های این قصور است ساختن این ستونها را باستادان یونانی نسبت میدهند که نویسندگان قدیم هم ازشرکت آنان سخن میرانند شاید بعضی مجسمه‌ها منسوب باساتید یونان باشد ولی استادان مزبور از سبك‌های آسیائی استفاده کرده اند در سمت شمال خرابه های مزبور بر روی تخته سنگی از مرمر سفید مقابر سلاطین هخامنشی را که امروزه به نقش رستم معروف است تراشیده‌اند .

شهری که در قرون وسطی اصطخر نامیده میشد در هر دو ساحل پلوار امتداد داشت در قرن دهم شهر محوطه کوچکی بود عرضاً قریب به یك میل و قسمت عمده آن در سمت غربی رودخانه واقع بود در خارج دیوارهای شهر «قنطره خراسان» واقع بود ودر پشت آن فقط چند بنای جدید ساخته بودند (اصطخری ۱۲۳) دور مسجدجامع باستونهائی احاطه شده بود کلمات مقدسی (۴۳٦) که میگوید برسر هر ستون صورت گاوی بود بس جالب تفحص است این مسجد درابتدا معبد آتش پرستان بوده

اصطخر در زمان ساسانیان کماکان شهر عمده فارس بود اردشیر عمارات عمده خودرا در جنوب این ولایت بنانمود لیکن حجاری برجستهٔ را که عبارت از صورت غلبه اردشیر به اردوان اشکانی است وهمین فتح بوده که او را شاهنشاه ساخت در نقش رستم بالای مقابر هخامنشیان قرار داده است

از همین تاریخ است که اصطخر بتدریج تحت‌الشعاع بلاد منطقه وسطی و جنوبی فارس واقع میشود درقرن دهم چهار شهر در ولایت فارس بودکه ازحیث‌عظمت باصطخر برتری داشتند : شیراز، فسا، سیراف ارجان (اصطخری ۱۲۸) ازاین چهار شهر دوشهر اولی درجزو منطقه وسطی و دو دیگر در جزو منطقه جنوبی محسوب بودند تمام ولایت در زمان اعراب و شاید در زمان ساسانیان هم بچهار بلوك «کورة» منقسم بود بعقیده نیولدکه (طبری ۳) این کلمه بتوسط زبان شامی مأخوذ از کلمه یونانی خورا است احتمال کلی دارد که در زبان فارسی کلمه شهر که در فرس قدیم هشترا بود مرادف کورة بوده کلمه شهر فقط در زبان فارسی جدید معنی بلده را کسب کرده است بلوك پنجگانه مزبور عبارت بودند از : اصطخر ، اردشیرخره ، دارابجرد ، سابور وارجان وسیعترین بلوکات یکی اصطخر بودکه درشمال تا یزد ونائین ودیگری اردشیرخره که از شیراز رو بجنوب تا دریا و حتی جزائر خلیج فارس را از خارك الی قشم را شامل میشد درشرق بلوك مزبور دارابجرد واقع بود که بلاد عمده آن یکی دارابجرد بود که دراین زمان بداراب معروف است ودیگری فسا که تا کنون بهمین اسم باقی میباشد بلوك سابور (شابور) که اهمیت آن ازحیث وسعت کمتر ازهمه و بلاد آن سابور وکازرون بودند که هر دو دراین

زمان هم برقرارند) و بلوك ارجان که شهر عمده آن بهمین اسم معروف و خرابه های آن در نزدیکی قریه بهبهان است که در جزو خوزستان محسوب میباشد قسمت غربی فارس را تشکیل میدادند لنگرگاه جنابه که در این زمان جناوه گویند در همین بلوك واقع بود.

وادی که شیراز در آن واقع است از پشت گردنه اوبارك و تنگ الله اکبر و یا تنك قرآن (تومانسکی ۷۲) شروع میشود اکثر جغرافیا نویسان عرب بنای شیراز را باعراب نسبت میدهند ضمناً میگویند که شیراز مثل کوفه و واسط در بین النهرین از اردوگاه قشونی پدید آمد و شهری که اعراب در اینجا بنا کردند مثل بغداد باسم عربی معروف شد از قراریکه اصطخری (۱۲٤) تفسیر میکند شیراز یعنی « شکم شیر » (جوف الاسد) شهررا باین اسم بدین سبب نامیدند که ازتمام حول وحوش مأکولات بدینجا میآوردند و معدوم میشد احتمال کلی دارد که در این مکان قبل از اعراب هم آبادی کوچکی بوده مطابق بعضی افسانه‌ها مؤسس این شهر شیراز پسر فارس پسر طهمورث بوده و فقط ترقی وتوسعه شهر مربوط بزمان اعراب است (ابن فقیه ۱۹٦) البته قصه یك پهلوان اهمیتی ندارد بلکه مهمتر از اینها صورت های حجاری هخامنشیان و ساسانیان است که درحوالی شهر کشف شده و قلعه‌ایست معروف به قلعه بندر و یا فاهندر که از ابنیه دوره ساسانیان و بفاصله یك میل راه در سمت شمال شرقی شهر کنونی نزدیکی قبر سعدی شاعر برروی کوه واقع شده بود ظاهراً این همان ارکی است که عربها قلعه شهموبذ می نامیدند (اصطخری ۱۱٦) کلمه شهموبذ ثابت میکند که قلعه قبل از دوره اسلام ساخته شده بود مسلمین قلعه فاهندررا بزمان قبل از اسلام نسبت داده‌اند

و همین اسم در قرن چهاردهم دیده میشود قلعه مزبور را عربها خراب کردند و در زمان عمادالدوله (۹۳۲–۹۴۹) و بار دیگر در زمان ابوغنیم پسر عضد الدوله تجدید عمارت شد و ابو غنیم برای این مقصود قصری را که پدرش ساخته بود خراب کرد در زمان اعراب دیری راهم که در زمان یزدگرد سوم (رجوع کن بقطعات شیراز نامــه آاوزلی ج ۲ ص ۴۷۳ ـ ۴۷۴) بنا شده بود اعراب خراب کردند در نیمه اول قرن دهم شهر هنوز دیوار نداشت مقدسی (۴۳۰) دراواخرهمان قرن از ۸ دروازه شهر سخن میراند و این مطلب حدسی است براینکه دیوار وجود داشته عضد الدوله قصر عالی در شیراز برای خود بنا کرد و کلیتاً در توسعه و تزئین شهر اهتمام ورزید ولی بعد از فوتش شهر دو باره رو بانحطاط گذاشت

سلسله آل بویه در زمان سلطنت عضدالدوله به منتهادرجه اقتدار رسید بجز خراسان که تعلق بساسانیان داشت تمام ایران تاسند در اطاعت عضد الدوله بود و در عربستان نه تنها در عمان بلکه در یمن دور دست تسلط و اقتــدارش را میشناختند (مقدسی ۴۴۹) عضد الدوله قشون کثیری نگاه میداشت وبرای تأمین منافع قشون درقیداحکام مذهبی نبود چنانکه بنا بقول بیرونی (India, II, 157) توسعه زندی بفحشا داد تا سپاهیانش دفع شهوت کنند و زنهای ساکنین مسلم از سوء قصد آنان ایمن باشند عضدالدوله برای تزئین وآرایش پایتخت خود شیراز کوششهای فراوانی بکار میبرد و درشهر مزبور برای خود قصر عالی بنا کرد که بقول مقدسی (۴۴۹) دارای ۳۶۰ اطاق بود در این قصر تالاربزرگی مختص کتابخانه بود که از قرار معلوم میتوانست با کتابخانه سامانیین در بخارا

که ابوعلی سینا در شرح حال‌خود بتعریف آن پرداخته (ترکستان ۱۰) رقابت کند بر طبق قول مقدسی عضد الدوله تمام کتب موجوده را در کلیه رشته‌های مختلفه علوم در این کتابخانه جمع آورده بود در اینجا کتابهارا بطوریکه در بخارا معمول بود درصندوقها نگاه نمیداشتند بلکه کتابها در گنجه هائی محفوظ بود که در طول دیوار طالارساخته بودند این گنجه ها مثل اطاقهائی بودند که هر یك درب جدا گانه داشت و بطوریکه مقدسی تعریف میکنند اندازه هر دربی بقد انسان و عرض آن سه ذرع بود کتابهارا روی طاقچه‌ها « والدفاترمنضدة علی الرفوف» چیده بودند در هر یك از این اطاقها کتب مربوطه بیکرشته ازعلوم جمع آمده بود و گاهی برای یکی از علوم چند اطاق اختصاص داشت خود مقدسی در کتاب خود غالباً به کتب خطی استناد میجوید که در کتابخانه عضد الدوله از آنها استفاده میکرده شیراز با اینکه اصلاً شهر عربی بود معهذا فاقدوجهه عربی خالص‌بود زردشتی ها دو معبد در داخل شهر و یکی در جنب دروازه داشتند مقدسی (۴۲۹) حتی شهررامذمت میکند از اینکه بازارهای آنرا در ایام عید کفارهم تزئین میکردند عرض شیراز قریب بیك‌فرسخ بود یعقوبی (۳۶۲) سبب وسعت‌محوطه شهررا کثرت باغات میداند چه هر خانهٔ باغی داشته باغات شیراز تا باین زمان مشهور است شهرواطراف‌آن با آب دو رشته رودخانه‌کوچك یعنی آب میری وآب رکنی و یا رکناباد و بسیاری چشمه‌های دیگرمشروب میشود ازعماراتی که جغرافیانویسان عرب تعریف میکنند دراین زمان بطوریکه‌نقل‌میکنند فقط مسجد جامع برقرار است که بنای‌آنرا به عمروبن لیث صفاری نسبت میدهند (کرزن ج ۲ ص ۱۰۱) بنا بتعریف های مقدسی (۴۳۰) بنای

مزبور در وسط بازارها واقع بود و مثل مسجد بیت‌المقدس باستونها مزین بود در این ایام مسجد بمرور زمان و صدمه های وارده از زلزله خراب شده است ولی در وسط حیاط عمارت سنگی مربعی با مناره های مدوری در گوشه‌های آن و با خط کوفی قرن ۱۵ بجا مانده و شبیه کعبه میباشد مسجد دیگری را که به « مسجد نو » معروف است از بناهای اتابکان قرن سیزدهم یعنی سلغریها میدانند بنا بقول حمدالله قزوینی (۱۱۵) این مسجد را اتابك سعد بن زنگی (۱۱۹۵ـ۱۲۲۶) بنا کرده است رونق شهر که بعد از آل بویه کاسته بود در دوره سلطنت دو سلسله محلی یعنی سلغریها (۱۱٤۸ـ۱۲۸۷) و آل مظفر (۱۳۱۳ـ۱۳۹۳) دوباره تجدید یافت سلسله اخیر الذکر در سال ۱۳۵۳ بشیراز تسلط یافت در اواخر قرن چهاردهم قبل از حمله تیمور که شیراز را دفعه اول در سال ۱۳۸۷ و مرتبه ثانی در سال ۱۳۹۳ بتصرف در آورد شیراز یکی از بزرگترین شهرهای ممالك اسلامی بود بعدها تیمور قرائی در اطراف پایتخت خود سمرقند بنا کرد و برای اینکه اطاعت تمام شهرهای دیگر را ازسمرقند برأی العین بنمایاند قراء مزبوره را باسامی بزرگترین‌شهرهای آسیای غربی موسوم گردانید درردیف قریه مصر، دمشق، بغدادوسلطانیه قریهٔ نیز در شمال سمرقند باسم شیراز بنا شد (ابن عربشاه ج ۲ ص ۸۵۶ ـ ۸۵۸) دربین تفریحگاههای مراکزمهمه که سابقاً منفع عمده عائدخزانه میگردند و تیمور آنها را خراب ومعدوم ساخت بیت اللطف شیراز نیز مذکور گردیده است (عبدالرزاق a 19 II) سعدی شاعردوره سلغریان و حافظ شاعر زمان آل مظفر است مقبره های این دو شاعر در حوالی شهر واقع و تا امروز باعث شهرت و افتخار شیرازند هر چند که

مقبره حافظ بشکلی که امروزه دارد منسوب بقرن ۱۸ و مقبره سعدی مربوط بقرن ۱۹ است

بعداز آل مظفر شیراز دیگر پایتخت نبود ولی در زمان آل تیمور هنوز مرکز مهم تجارت و یکی از بزرگترین شهر های ایران بود فقط بعداز اتحاد ایران درزمان صفویه شیراز بالقطع درردیف شهرهای ولایتی در آمد و بهمین حال باقی بود تا اینکه در قرن هیجدهم کریم خان زند که تمام ایران را باستثنای خراسان مدت سی سال (۱۷۵۰-۱۷۷۹) متصرف بود آنرا پایتخت خود قرار داد کریم‌خان لقب شاهی اختیارنکرد ولی با همان لقب وکیلی پادشاه کاملاً مستقلی بود بعد از شاه عباس کبیر هیچیك از سلاطین ایران بقدر کریمخان زند برای استقرارنظم وامنیت و تجدید آبادی مملکت زحمت نکشید شیراز که پایتخت بود مورد توجهات خاص کریمخان واقع شد در زمان وکیل دوباره باروئی لیکن این مرتبه بدور شهر کشیده و شهر را با ابنیه و عمارات مختلفی آرایش دادند بنابقول کرزن (ج۲ ص۱۰۲) تمام‌ابنیه قدیم شهرکه تا یکدرجه آباد مانده ازکریمخان زند است

در این زمان شیراز از حیث قشنگی عمارات بپایه پایتخت های شمالی ایران یعنی طهران و اصفهان نمیرسد لیکن یکی از مراکز مدنیت ایران است در سکه‌های اواخر قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم یعنی قبل از اینکه ضرب سکه در طهران تمرکز داده شود شیراز را دارالعلم مینامیدند کرزن میگوید که اهالی فارس باصل ونسب پاك و درستی زبان و لطافت بیان خود مباهات و افتخار میکنند شیراز از لحاظ تجارت بازار تمام ایالات فارس میباشد ازقراریکه تومانسکی (٧٤) مینویسد بعضی

از تجار محلی روابط مستقیمی با تجار منچستر دارند واردات عمــده اجناس هندوستان و مهمترین رقم صادرات تریاك محلی است و نیز مقدار کمی تنباکوی محلی حمل بخارج میشود راجع به تعیین عده نفوس شیراز اقوال بی اندازه مختلف واز ۳۲۰۰۰ الی ۶۰۰۰۰ مینویسند قبل از فتح اسلام شهر عمده بلوك اردشیرخره شهری بود که بهمین اسم موسوم ولی در زمان عربها جور گفتند (بعقیده نیولدکه ، طبری، ۱۱ ، در محل کور تلفظ میکردند) وکور همین فیروز آباد کنونی است شهری که اردشیر بنا کرده بود در قرن دهم از حیث وسعت بزرگتر از اصطخر نبود و کوچکتر از بلاد عمده ایالت بود این شهر که از قرار معلوم بهتر از هر جائی آثار معماری دوره ساسانیان را محفوظ داشته فقط عبارت بوده از یك شهرستان باچهاردروازه روبچهارسمت عالم وربض نداشته در وسط شهر صفه واقع بود که اعراب الطربال (برج ویا عمارت برجسته) و ایرانیان ایوان و یا کیا خره میگفتند از وسط ایوان منظره تمام شهر و حومه آن نمایان بود بر بالای این قلعه معبد آتش پرستان قرار گرفته بود از محاذی صفه نهری از کوه کشیده بودند که آب بشکل آبشار به صفه میریخت و از آنجا بطرف دیگر جریان میکرد تمام این بنا را از سنگ ساخته بودند که بعدها اهالی شهر همین سنگهارا بکار میبردند بطوریکه در زمان اصطخری (۱۲٤) فقط آثار ناچیزی از بنای مزبور باقی مانده بود دو صفه از معماری دوره ساسانیان که بآتشکاه معروف است تا باین زمان پایدار است بر یکی ازصفه‌ها برجی بارتفاع نود فوت قرارگرفته‌است دم دروازه شهر در کنار استخرآب معبد آتش پرستان بنده بازین بر پابود و کتیبهٔ بخط پهلوی داشت و بر روی آن نوشته بودند که برای ساختمان

این معبد سی هزار دینار خرج شده است (اصطخری ۱۱۸) بفاصله یك فرسخ از هر شهر باغات و قلاع کشیده شده بود بر روی کوهی در سمت شرقی شهر قصری از بنا های ساسانی با بام گنبدوار محفوظ مانده بعقیده یوستی (۴۵۷) قصر مزبور در قرن پنجم میلادی در محل قصر اردشیر بنا شده است صادرات جور مثل صادرات کنونی فیروز آباد گلاب بود که بهترین گلاب دنیا میشمردند از قراریکه مقدسی (۴۳۲) میگوید اسم فیروز آباد را در قرن دهم عضد الدوله دیلمی بر روی شهر گذاشت بدین معنی که پس از ورود عضدالدوله به جور که بفارسی گور تلفظ میشود مردم گفتند که « ملك بگور رفت » عضدالدوله این مطلب را بفال بد گرفت و اسم جدید وبزرگی بروی شهر گذاشت

از شیراز راهی از طریق جور و یا فیروز آباد به بندرسیراف که در این زمان قریه کوچکی است میرفت در قرن دهم تمام امتعه هند را که بقصد فارس حمل میشد بدین بندر میآوردند از قبیل عود ، آبنوس صندل ، عنبر ، کافور ، احجار قیمتی و غیره بطوریکه فوقاً دیدیم شهر از حیث بزرگی و وسعت سومین شهر فارس ولی از لحاظ ثروت مردمانش درمقام اول قرار گرفته بودند بنابگفته مقدسی (۴۲۶) قیمت بعضی خانه‌ها بالغ بر یکصدهزار درهم بود بواسطه تجارت باهندوستان سرمایه هنگفتی در دست بعضی تجار تمرکز یافته بود درقرن دوازدهم که توانگری رامشت نام که متمولترین تاجر عصر خود بشمار میرفت در سیراف میزیست شهر هنوز قسمتی از اهمیت خود را دارا بود بطوریکه دنبال کننده کتاب ابن حوقل (۱۹۸) مینویسد منشی رامشت بعد از بیست سال توقف در چین معادل پانصدهزار دینار امتعه ازچین حمل کرده بود ازاینجامیتوان

قیاس کرد که قیمت امتعه که خود رامشت حمل کرده بود چه اندازه بوده همین رامشت حوض نقره کعبه را بطلا مبدل ساخته و محملی از پارچه های گرانبهای چین وقف کعبه نمود

در شمال شیراز بر سر شاهراهی که از طریق فارس به هرمز و قسمت جنوبی کرمان میرفت کوره دارابجرد واقع شده بود که از حیث آب وهوا داخل درهمان منطقه بود در این سرزمین محصولات ولایات گرمسیر و سردسیر بهم آمیخته بود فسا که شهر عمده این کورة بود از حیث وسعت وبزرگی دومین شهر فارس بشمارمیآمد (اصطخری ۱۲۸) لیکن در شهر کنونی فسا هیچگونه آثاری از قدیم بجا نمانده است شهر و یا بعبارت صحیحتر قریه دارابجرد که بنای آنرا بداریوش اول نسبت میدهند و فرج که اعراب برج خوانند و هردو در امتداد شاهراه فارس بکرمان واقعند از حیث بی اهمیتی با فسا در یك ردیفند در قرن دهم شهرهای صنعتی وتجارتی مستحکمی دراینجا دائر و بازار عمده آنها فسا بود در نزدیکی دارابجرد چنانکه در این زمان هم معمول است مومیا استخراج میکردند و مومیا یك نوع قیری است که آنرا درمان جراحات و شکستن استخوان میدانستند استخراج مومیا مثل این زمان در دست دولت بود (اصطخری ۱۵۵) همین ماده را درقدیم برای مومیائی‌کردن اجساد بکار میبردند و اسم مومیهای مصری از همینجا است شهر سرحدی فارس طارم بود که در این زمان طارون است احتمال کلی دارد که راه طارم به هرمز ازتنگ معروف به تنگ زاغ که بقول تومانسکی (۹۶) در تمام جنوب ایران معروف است عبور میکرد کورة دارابجرد بعدها شبانکاره هم نامیده میشد و در تحت حکومت سلسله محلی آل فضل بود

داستانهای محلی مأخذحقوق حکومت این سلسله را بازمنه قبل‌ازاسلام نسبت میدادند ولی اطلاعات مفصلی که راجع بنمایندگان این سلسله که مثل سائر ملوك محلی دارای عنوان اتابکی بودند موجود و ما در دست داریم فقط مربوط بدوره مغول است (لن پول ترجمه و . بارتولد۲۹۸) قلعه ایك (درنزدیکی شهر زرگان) که پایتخت سلسله مزبور بوددرشمال غرب دارابجرد واقع بود (حمدالله قروینی۱۳۸) سلسله‌آل‌فضل دراواسط قرن چهاردهم بدست ملوك آل‌مظفر منقرض گردید راجع بولایت کنونی لارستان که شهر عمده آن لار و بندر عمده اش لنکه است در تألیفات جغرافیانویسان عرب تقریباً هیچگونه اطلاعاتی مذکور نیامده است

در غرب شیراز کوره سابور واقع بودکه ازحیث وسعت حدودش کمتر از سائر کوره‌ها اهمیت داشت نوبنجان و کازرون بلاد عمده این کورة بودندکورة سابور این نام را از پایتخت قدیمش شاپور ویا بطوریکه مقدسی میگوید (۴۳۲) شهرستان اخذ کرده است سابور بطوریکه از اسم آن معلوم میشود در زمان ساسانیان بنا شده بود درقرن دهم بواسطه ترقی کازرون اهمیت سابق خود را از دست داد در نزدیکی خرابه های شهر بر روی کوهها چند نقش برجسته نمایان است و یکی از آنها غلبه شاپور اول (۲۴۹–۲۷۲) را به والریان امپراطور روم نشان میدهد مجسمه شاپور اول که یگانه مجسمه‌ایست از دوره ساسانیان که تاامروز محفوظ مانده درهمین نقطه واقع‌میباشدراهیکه عربها ازشیراز به‌کازرون تعریف میکنند باقسمت‌اول شاهراه کنونی شیراز به بوشهرمخلوط بود

در کازرون و شهر کوچك توج و یا تواز که در وسط راه بین کازرون و بندر جنابه واقع بود پارچه های کتانی معروف به توجی و یا

توزی میبافتند که در تمام عالم اسلام مشهور بود در قرن چهاردهم در زمان حمد الله قزوینی (۱۱۶) شهر توج خرابه بود اشتهار پارچه‌های قریه سینیج یا سینیز کمتر نبود این‌قریه درنزدیکی مصب رود تاب و سرحد بین فارس و خوزستان واقع بود پارچه‌هائی را که در سمرقند میبافتند سینیزی میگفتند و ازاینجا معلوم میشودکه صنایع فارس نفوذی در صنایع ماوراءالنهر داشت از طرف دیگر صنایع فارس ظاهراً در تحت نفوذ صنایع مصری ایجادگردیده بودکتانی را که برای پارچه سینیزی لازم بود در ابتدا از مصر میآوردند و بعد در خود محل شروع به تهیه نمودند یکی از پارچه هائی که در کازرون میبافتند موسوم به دبیکی بود دبیك نام شهری است درمصر (ترکستان ۵۲۶)

بوشهر و یا ابوشهر که حالیه بندر عمده خلیج فارس است فقط در قرن هیجدهم در زمان نادرشاه باین اسم معروف گردید بطوریکه از آثار عتیقه زیرخاکی که کشف شده معلوم میشود درزمان قبل‌از اسلام‌هم نقطه مسکون و آبادی در این سرزمین بوده حتی کتیبه‌هائی ازساکنین قدیم سوزیان بدست آمده که بعضی از آنها منسوب بقرن هشتم قبل از میلاد است ولی از قرار معلوم در قرن دهم میلادی بندرگاهی در این نقطه وجود نداشته که صرف نظر از سیراف و هرمز اهمیتی در ردیف جنابه داشته باشد سرزمین بوشهر کنونی در آن زمان باسم سیف(ساحل دریا) معروف بود حمدالله قزوینی (۱۱۶) در قرن چهاردهم یك سیف ابی زهیر[1] و یك سیف عماره تشخیص میدهد قسمت عمده سکنه را مثل سائر نقاط ساحلی اعراب تشکیل میدادند در قرن شانزدهم پرتقالیها قلعه

---

(۱) در چاپ لندن ابی‌زهیر نوشته است

بنام رشیر در آنجا داشتند در ده ورستی شمال این قلعه بندرگاهی واقع است که نادر شاه برای احداث بحر یه خلیج فارس انتخاب کرد وسائل توقف کشتیها در لنگرگاه و تخلیه بار سفائن فوق العاده نا مساعد است بندرگاه از بادها محفوظ نیست و در هوای بد ورود بدان میسر نمیباشد بواسطه کمی عمق دریا مجبورند که تمام محمولات سفائن را به کرجیهای محلی حمل کنند با اینحال در شهر بوشهر که نسبتاً بوسیله راههای مناسبی با مرکز مملکت متصل است تجارت معتنابهی با چین و هند و ممالك اروپا تمرکز یافته و تقریباً تمام تجارت در دست انگلیسها است (ریتیخ ۱۹۰-۱۹۱)

منطقه ساحلی را با شهر ارجان معمولا در جزو کوره ارجان محسوب میداشتند هرچند که جغرافیانویسان عرب تعیین سرحدات بعضی از کوره هارا باصراحت بیان نمینویسند ونگارشات جغرافیانویسان مختلف راجع بانتساب بعضی شهرها بیکی از کورة ها همه یکسان نیست خود شهر ارجان را اغلب همان خرابه های واقعه در نزدیکی بهبهان میدانند در قرن دهم شهر قدری جنوبیتر وجنب رود تاب یعنی همان شعبه از رود مزبور که امروزه به خیرآباد موسوم است واقع بود دراینجا پلی بر روی رودخانه ساخته بودند که با پول یکی ازتوانگران فارس(ابن حوقل ۱۹۱) بنا گردیده و سرحد بین فارس وخوزستان محسوب میشد بنای ارجان را به قباد پادشاه ساسانی که دراواخر قرن پنجم و اوائل قرن ششم سلطنت میکرده نسبت میدادند در قرن دهم ارجان یکی از مهمترین بلاد فارس بود لیکن از قرار معلوم اهمیت تجارتی آن بیش از اهمیت صنعتی بود سبب اهمیت تجارتی شهر حاصلخیزی اطراف و نزدیکی دریا و موقعیت

شهر بود که در سر شاهراه شیراز بخوزستان و از آنجا به بین النهرین واقع شده بود

راه شیراز به ارجان بطرف شمال غربی و از قریه جویم عبور میکرد شهر نوبنجان بر سر این راه بود لیکن شاپور در کنار مانده بود (اصطخری ۱۳۳)

در ردیف شهرهای تجارتی وصنعتی که دردوره اسلام کسب اهمیت نمودند در قرن دهم میلادی بقایا و آثاری هم از ترتیبات ملوك الطوائفی سابق محفوظ مانده بود که بشکل عده کثیری قلاع کوهستانی برقرار بودند مطابق اطلاعات بعضی جغرافیا نویسان عرب عده قلاع مزبور به پنجهزار بالغ میشد و در بین آنها قلاعی وجود داشت که هرگز بحمله و یورش مسخر نگشته بود (اصطخری ۱۱٦) قسمتی از این قلعه‌ها در دست آتش پرستان بود که در قرن دهم هنوز عده آنان زیاد بود و تقریباً در هر شهر و هر دسته از دهات معابد مخصوصی داشتند (اصطخری ۱۱۸) و عده آنان بیش از مسیحیان و کلیمیان بود (مقدسی ۴۳۹) بقول حمد الله قزوینی (۱۳۱) خرابی بلاد تجارتی وصنعتی کار همین قلعه نشینان بود ارجان را گویند که اسمعیلیه خراب کردند

در ولایت فارس همیشه مثل ایندوره علاوه بر سکنه ثابت عده کثیری هم از کوچ‌نشینان زندگی میکردند قسمت غربی فلات ایران مرکب ازچندین سلسله جبال است که موازی هم واقع‌شده ودارای نباتات ناچیزی هستند که نظیر آنهارا درسرحد شمال‌شرقی دیدیم سلسله‌های جبال بوسیله دره‌ها و جلگه‌هائی ازهم جدا گردیده که بعضی از آنها حاصلخیز و آب فراوان دارند لیکن اغلب بواسطه موقعیت مرتفع خود برای زندگانی

کوچ نشینی مناسب میباشند در این زمان اقوام کوچ نشین فارس و خوزستان باسامی مختلفه معروفند کوچ نشینانی که بلهجه های ایرانی تکلم میکنند فرق فاحش با ایرانیان دارند و احتمال دارد که از اختلاط ساکنین سابق این ولایت با فاتحین آریائی پدید آمده‌اند علاوه بر آن دراین صفحات عده زیادی ازقبائل ترك وعرب بی‌الاصل زندگانی کوچ‌نشینی دارند جغرافیانویسان قرن دهم جمیع طوائف خانه بدوش ایران را باسم کرد میخوانند که پرجمعیت ترین طوائف کوچ نشین را تشکیل میدهند وولایت فارس را مثل کورة های پنجگانه سکنه ثابت به پنج کوره صحرا نشین تقسیم میکردند هرچند که حدودکوره های سکنه ثابت وصحرانشین مطابق نبود نقاطیکه هر یك از طوائف صحرانشین در آن کوچ می کرد میبایستی شامل ناحیه وسیعی باشد زیرا تمام قبائل صحرا نشین تابستانرا در کوهها و زمستان را در کنار دریا بسر میبردند برای تشخیص کوره صحرانشینان کلمه زم (که جمع آن زموم است) استعمال میشد De Goeje (ابن خرداد به ۳۳) کلمه فوق را مشتق ازکلمه کردی زومه میداند عده کلیه کوچ نشینان فارس را پانصد هزار چادر میشمردند در رأس هر زم رئیس مخصوصی قرار گرفته بود که وظیفه وی جمع آوری مالیات وحفظ امنیت طرق بود (اصطخری ۱۱۳ ــ ۱۱۵) دراین زمان بجای کلمه کردی فوق الذکر کلمه ترکی ایل مصطلح است دولت ایران درمورد صحرانشینان ایران همان سیاست سابق راتعقیب میکند بنابگفته کرزن (ج ۱ ص ۴۳۶، ج ۲ ص ۲۷۱) دولت درضمن تجربه یقین حاصل کرده است که ایلات کوچ نشین را فقط درصورتی ممکن است تا یکدرجه تحت اطاعت نگاهداشت که رؤسای بومی آنان بر قرار باشند از ظهور تحصیلداران مالیاتی ایران در

بین صحرا نشینان هیچ فائده عائد خزانه نمیشد و همیشه موجب بروز هیجان مردم میگشت حالیه کوچ نشینان ایرانی را از قبائل ترك و عرب مجزی کرده و از این آخری ها مثل زموم پنجگانه قرن دهم یك دسته مصنوعی باسم ایلات خمسه تشکیل داده اند عده صحرا نشینان فارس را رسماً شصت هزار چادر میشمارند ولی بعقیده تومانسکی (۷۵) این عدد کمتر از عدد حقیقی میباشد در این زمان هم کوچ نشینان فارس تابستان را در نقاط مرتفع کوهستانی بسر برده و در زمستان غالباً بدامنه هائیکه رو بخلیج فارس است (گرمسیرات) و اغلب باراضی پست عربستان یعنی قسمت جنوبی خوزستان سرازیر میشوند در اصطلاح کوچ نشینان کلمات ایرانی گرمسیر وسردسیر تقریباً همان معنی قشلاق وییلاق ترکی رادارند

سابقاً دیدیم که ولایت یزد هم متعلق بفارس بود راه شیراز به یزد مثل همین دوره معاصر از اصطخر و دهبید و ابرقو میگذشت شهر یزد بنام کثه هم خوانده میشد در یزد و ابرقوه مثل ولایت کرمان غالب ابنیه از گل و دارای گنبد بودند یعنی بواسطه نقصان جنگل چوب استعمال نمیکردند یزد به حاصلخیزی اطرافش معروف و همیشه یکی از مهمترین نقاط تجارت ترانزیتی بود باستثنای دوره سلسله اتابکان یزد که از اواسط قرن یازدهم الی اواخر قرن سیزدهم سلطنت میکردند (لن‌پول ترجمه بارتولد ۲۹۸) شهر یزد اهمیت سیاسی نداشت یزد تا بامروز اهمیت تجارتی خود را محفوظ داشته عده نفوس شهر بطوریکه بعضی ها حساب کرده‌اند بهشتاد هزارنفرمیرسد عده مؤسسات صنعتی هم مخصوصاً نخریسی ونساجی بسی معتنابه است مذهب زردشت هنوز پیروان زیادی دریزددارد سکنه مسلمان یزد بنابگفته خانیکوف(۲۰۲) معروف بفرط تعصب هستند

لیکن برطبق اطلاعات دیگری که در دست است برعکس مسلمین یزد شاید بواسطه قرب زردشتیان متصف بمدارای مذهبی هستند و انفجار حس تعصب مفرط که در سال ۱۸۹۱ بابیها قربانی آن شدند عمداً بدست دولت ایجاد گشته بود (مقاله پروفسور ژوکوسکی) شهر کنونی محاط بخرابه‌ها است از ابنیه و عمارات موجوده قدیمیتر از همه مسجدی است معروف بمسجد امیر چقماق که بطوریکه از کتیبه دیوار بنا دیده میشود درسال ۶۹۹ هجری (۱۲۹۹ـ۱۳۰۰ میلادی) امیرسنقر بنا کرده است نقشه یزد منضم بکتاب خانیکوف است



اصفهان - کاشان - قم

مرکز فارس بوسیله چند راه با شهرهای بزرگ شمال ایران متصل میشود در قرون وسطی راه از شیراز باصفهان مثل امروز از طریق اصطخر نبود در آن دوره راهی که از راه قریه مایین میرفت ونسبتاً راه نزدیکتری بود شاهراه عمده محسوب بود ظاهراً راه مزبور با شاهراه کنونی در نزدیکی قریه ایزد خواست که دروسط دامنه بر روی تپه واقع میباشد متصل میشد لیکن قریه ایزدخواست با اینکه دارای نام قدیمی میباشد معهذادرجزو طرق قرن دهم اسمی ازآن نمیبرند درقرن چهاردهم حمدالله قزوینی (۱۸۵) در تعریف راهها از قمشه و ایزدخواست که از قراء عمده این راه بودند نام برده است راهی که از طریق مایین از ایزد خواست بشیراز میرفت « راه تابستانی » و جاده قوسی کنونی راه زمستانی نامیده شده است

شهر اصفهان در تألیفات جغرافیانویسان کلاسیك باسم «آسپادانا» مذکور گردیده ولی در آن زمان اهمیتی نداشته در دوره ساسانیان بجای اصفهان شهر جی که بنای آنرا به اسکندر مقدونی نسبت میدهند بر قرار بود اسم این شهر در سکه‌های دوره اعراب غالباً ذکر میشود حسین ابن محمد العلوی مورخ اصفهانی که در قرن چهارده میزیسته تألیفی باسم تاریخ احوال اصفهان دارد که براون مستشرق انگلیسی تحقیقاتی درباب آن نموده است

بنا برمأخذ مزبور (براون ۷–۸) شهر جی دوره ساسانیان بطرز

تمام شهرهای ساسانی ساختهٔ شده و دارای چهار دروازه بوده که یکی از آنها بدروازه « جهودان » معروف و ظاهراً در آنجا جماعتی ازقوم یهود سکونت گزیده بود وازهمینجاست که بعدها قسمت عمده شهر به« یهودیه» معروف گردید در قرن دهم شهر قدیم باسم شهرستان معروف و از حیث وسعت وعده نفوس کوچکتر از یهودیه بود در اینجا هم مثل نقاط دیگر یهودیها را از اولاد اسرای بخت نصر میدانستند (مقدسی ۳۸۸) فاصله بین یهودیه و شهرستان دو میل و یا قریب به ٤ ورست بود در نزدیکی شهرستان پل بزرگی بر رود زنده رود ساخته بودند (مقدسی ۳۸۹) شاردن[۱] در کتاب خود شهرستان را قریه بزرگی ذکر میکند که در سمت شرقی اصفهان واقع وخرابه‌های زیادی از ابنیه قدیمه درآنجادیده میشده بنا بقول حمدالله قزوینی (۵۰) شهرستان را اسکندر رومی ساخته و در دوره ساسانیان تجدید عمارت یافته است

ازجغرافیانویسان عرب ابن‌رسته (۱۶۰–۱۶۳) که خود ازاهل اینجا بود راجع به جی ویا شهرستان بیش از همه به‌تفصیل پرداخته‌است مقدسی (۳۸۸ – ۳۸۹) از جمله عمارات یهودیه مسجد جامع آنرا تعریف میکند که دارای ستونهای مدور بوده و در جنوب غرب آن منارهٔ بارتفاع هفتاد ذرع بنا کرده بودند تمام این‌عمارت‌ازگل بناشده بود بنابقول مورخ اصفهانی (براون ۲۷–۲۸) مسجد جامع را اعراب قبیله بنوتمیم بنا کرده و در دوره مقتدر خلیفه در قرن دهم بر وسعت آن افزوده شد بعدها مسجد دارای کتابخانهٔ بود که فقط فهرست اسامی کتب آن مشتمل بر سه جلد بود این مسجد را در این زمان هم نشان میدهند

---

(۱) Chardin. II, 93-94.

که عنوان مسجد جمعه را از دست نداده ولی بعداز بنای مسجدشاه‌عباس اول اهمیت مذهبی خود را از دست داده و بعد ها بواسطه تغییرات متعددی که در ساختمان آن داده شد از نقطه نظر معماری هم جالب توجه نمیباشد

جلگه که اصفهان در آن واقع شده از هر طرف محاط به کوه ها است (باستثنای طرف جنوب شرقی که در آنجاجلگه مستقیما بدشت وصل میشود) و هوای آن گرم و آب فراوان دارد بنا بگفته حمدالله قزوینی (٤٨) دراصفهان تمام نباتات قابل نشو و نمو میباشد باستثنای انار که‌این خود دلیل بر مزایای آب و هوای آنجا میباشد زیرا درخت انار فقط در نقاطی که آب و هوای مضری دارد میروید

زمین اصفهان محتاج به کود زیادی میباشد و برای این کار در برجهای مخصوصی فضله کبوتر جمع میکنند و علاوه بر آن مدفوعات شهر را نیز بکار میبرند مزارع اصفهان با آب زنده رود و یا شعبات آن که در محل «مادی» مینامند مشروب میشود بعلاوه آب چشمه وقنات نیزوجود دارد رودخانه از جبال زرد کوه جاری شده و در نمك زار جنوب غربی اصفهان بزمین‌فرو میرود‌اهالی محلی از قدیم‌همچو تصور کرده ومیکنند (تومانسکی ٥٤) که گویا آب زنده رود در کرمان دو باره بسطح زمین بالا آمده و بدریا میریزد (تومانسکی ٥٤) با وجود توصیفاتی که شعرای اصفهان در مدح زنده رود گفته اند معهذا در اواخر قرن دهم بنا بقول مقدسی آب رودخانه باندازهٔ بواسطهٔ کثافات شهر آلوده شده بود که دیگر برای آشامیدن استعمال نمیکردند

درقرن دهم اصفهان بهترین شهری بود بعد از ری که بین عراق

غرب وخراسان واقع شده بود (اصطخری ۱۹۹) بعضی از سلاطین آل‌بویه اصفهان را پایتخت خود قرار دادند بعد از آل بویه چند نفر از سلاطین سلجوقی دراصفهان متمکن گردیدند که یکی از آنها یعنی محمد (متوفی بسال ۱۱۱۸)درمدرسهٔ که درزمان حیات‌خود بنا کرده ودرقرن چهارده هم پایداربود مدفون‌گردیده‌است درآستانه این مدرسه مثل‌مسجد سلطان محمود در غزنین بت هندی را که مسلمین در یکی از جنگ ها بدست آورده بودند قرار داده بودند (حمدالله قزوینی ۴۹) شهر اصفهان‌بواسطه موقعیت مساعد خود توانست که نه تنها بعد از حمله مغول بلکه بعد از قتل عالم هولناك تیمور درسال ۱۳۸۷ بسرعت ترمیم یافته وقدعلم کند اصفهان که در آن تاریخ مثل شیراز و یزد در تصرف آل مظفر بوداطاعت تیمور را گردن نهاده و حاضر شد غرامتی بپر دازد ولی بواسطه اجحاف و تعدیات اشخاصی که مأمور جمع‌آوری آن بودند شورش ملی برخاست و بر اثر آن حکم شد که قتل‌عام اهالی شروع شود در این قتل عام‌بطوری که مورخین (شرف‌الدین ج ۱ ص ۴۳۴ عبدالرزاق .B ۸۶ .Л)مینویسند هفتاد هزار سر جمع شد و در چند نقطه‌مناره هائی از آن سرها ساختند با وصف اینحال اصفهان در همان ایام تیمور بسال ۱۴۰۳ که برای رستم ازنواده های‌تیمور ولایتی‌معین میکردند به پایتختی وی انتخاب شد

در قرن چهاردهم قسمت عمده اهالی مثل امروز شیعه مذهب نبودند و سنی شافعی بودند بنا بگفته مقدسی (۳۹۹) در اواخر قرن دهم اصفهانی ها در مذهب سنی متعصب بودند و معاویه را در ردیف خلفای اربعه قرار داده و همه آنها را «مرسل» مینامیدند

نهایت جاه و شکوه اصفهان در اواخر قرن شانزدهم در دوره

صفویه بود که شاه عباس کبیر (۱۵۸۷ـ۱۶۲۸) معروفترین پادشاه این سلسله آنجا را پایتخت خود قرار داد شاه عباس شهر عظیمی بنا کرد که ۳۵ ورست محیط دائره آن بود هرچند که عده دروازه های شهر مثل همان قرن دهم دوازده باب بود از این دروازه ها بنا بقول تاورنیه (ج ۱ ص ۴۳۵) فقط ده دروازه و بنا بگفته شاردن (ج ۲ ص ۵) فقط هشت دروازه باز بود

مرکز شهر در قدیم و زمان حال همان میدان معروف به میدان شاه بود و هست که قصر سلطنتی و مسجد بزرگ وبازارهای عمده درآنجا واقع شده‌اند در اطراف میدان شاه مثل سائر میدان های پایتخت های ایران عماراتی با طاقنماهای دو طبقه ساخته بودند که طبقه پائین آن مخصوص دکاکین بود در مقابل عمارات خیابانهای مشجری با آب روان احداث کرده بودند که بعدها خراب شدو فقط قسمتی از آن درقرن نوزدهم ترمیم گردید مسجد جامعی که شه عباس در سال ۱۶۱۲ و ۱۶۱۳ بنا نموده درسمت جنوبی میدان واقع شده در قرن هیجدهم چند مرتبه آنرا تعمیر وترمیم نمودند درسمت شمالی میدان عمارت نقاره خانه که از اسم آن معلوم است برای چه کاری اختصاص داشت واقع بود و به بازار بزرگ قیصریه وصل میشد در سمت شرقی مسجد شیخ لطف الله واقع شده در وسط میدان تیری مرتفع بود که بر سر آن قبهٔ قرار داده و در مواقع رسمی قبه طلائی بر سر آن نصب میکردند و در موقع تیر اندازی هدف قرار میدادند بعد ها در جای آن تیر چوبه دار نصب شده بود در این میدان دو ستون مرمر قرار داده بودند و در مواقع چوکان بازی که سابقا در ایران محبوب بود و حال متروك گردیده است حدود میدان بازی از روی ستونهای مرمر معین

میشد قصر سلطنتی از سمت ایوان عالی عالی قاپو که دوازده ستون چوبی و یك حوض مرمر در وسط داشت مشرف بقسمت جنوب غربی میدان شاه بود

شاه در روز عید نوروز سفرا را در همین‌عمارت بحضور میپذیرفت عمارت عمده قصر چهل ستون بود که رو بباغ ساخته شده و بر خلاف اسم خود فقط‌دارای بیست ستون‌چوبی بود که پایه‌های آنهابر روی‌صورت شیرهائی استوار بودند که ازسنك تراشیده بودند دیوارهای این‌عمارت‌را ازمرمرساخته‌وآئینه‌کاری کرده بودند قصرسلطنتی بچندطالار بزرك‌منقسم میشد که یکی از آنها با تصاویری که‌در دیوارهای آن نقش کرده اندتاباامروز برجاست در این طالار شش‌پرده از وقایع زندکانی شاه اسمعیل (دوپرده) شاه طهماسب و شاه عباس کبیر و نادر شاه نقش شده بین دو پرده قدیمی صورت ناصر الدین شاه را کشیده اند در زمان سلطنت شاه سلطان حسین (۱۶۹٤-۱۷۲۲) این عمارت دچار حریق و صدمه دید ولی بعدترمیم شد در سمت غربی قصر باغ هشت بهشت واقع شده و از همانجا خیابان چهار باغ روبسمت جنوب شروع وتا زاینده رود و بالاتر امتداد داشت و در این زمان آثار قلیلی از آن باقی مانده است در کنار این خیابان مدرسه شاه سلطان حسین که یکی از بهترین بنا های اصفهان محسوب میشود قرار گرفته ارك شهر در سمت جنوب شرقی میدان شاه واقع بود در زمان صفویه از مناری در داخل شهر اسم میبرند که معروف به « کله منار » بود و آنرا از سرهای حیواناتی که شاه در شکار کشته بود بر پا کرده بودند هر چند که بعضی از سیاحان (کرزن ج ۲ ص ۲۳) اظهار میدارند که دربین استخوانها استخوانهای انسان هم دیده میشد

در خیابان چهار باغ پل معروف اللهوردی واقع شده که بنام یکی از سرکرده های شاه‌عباس کبیر موسوم گردیده از این پل به جلفا میروند که در آنجا ارامنه که شاه عباس عنفاً مهاجرت داده بود سکونت دارند در مواقعی که سطح آب پائین بود عبور از رودخانه از زیر طاقهای پل ممکن میشد در اواخر خیابان چهار باغ درجنوب باغ معروف هزار جریب واقع بود که اکنون اثری از آن پدیدار نیست هنگام هجوم افاغنه در سال ۱۷۲۲ جلفا بیش از سائر نقاط حومه شهر متحمل صدمات گردید علاوه بر آن بعد از فوت نادر شاه بسیاری از ارامنه از ایران مهاجرت کردند درزمان شاردن عده نفوس جلفا به سی هزار نفر میرسید به لرد کرزن (ج ۲ ص۵۳) گفته بودند که عده کلیه نفوس جلفا ۲۵۰۰ نفر و ۸۰ درصد آنها ارمنی میباشند

ازجمله سائر پل‌ها که دردست پائین پل اللهوردیخان برای مراوده با سائر نقاط حومه شهر واقع شده اند از همه زیبا تر وعالیتر پل خواجو یا پل بابارکن میباشد که باسم رکن الدین درویش معروف گردیده و از این پل بمحلی که در قدیم بگبرستان مشهور و مسکن زردشتی ها بود میرفتند در قرن هفدهم در دوره شاه عباس ثانی (سال ١٦٤٢-١٦٦٧) که در اینجا قصری برای خود بنا نمود بسعادت آباد موسوم گردید قصر مزبور معروف به هفت دست و دارای عمارتی است موسوم به آینه‌خانه که از روی چهل ستون تقلید شده است فتحعلی شاه قاجار در سال ١٨٣٤ در همین قصر وفات یافت و از آن ببعد قصر رو بخرابی رفت

از ابنیه جالب توجه حوالی شهر یکی منارجنبان است که حرکت

(۱) امروزه از هفت دست و آینه‌خانه و بسیاری ابنیه دیگر اصفهان [illegible] باقی مانده

منارهارامعمولا بمعجزه « پیری » که درزیرآن مدفون است نسبت‌میدهند منار ها در ۸ ورستی سمت غربی شهر در قریه کلادان واقع میباشد در نزدیکی آنجا خرابه های آتشگاه بر روی تپه نما یان است

حمد الله قزوینی (۵۰) آتشگاه را بنام قلعهٔ ذکر میکند که طهمورث سومین پادشاه افسانه ایران ساخته است و گویا معبد آتش پرستان را پادشاه افسانه دیگر ایران یعنی بهمن پسر اسفندیار که ویرا ارتاکزرس اول (اردشیر دراز دست) میدانند بناکرده است ابن رسته که در زمان او هنوز آتش مقدس در آنجا روشن بود بنای معبد را با همین عبارات شرح میدهد بالاخره در جنوب اصفهان در دامنه کوه صفه فرح آباد واقع شده که قصر خارج شهر شاه سلطان حسین بود و مخصوصا باغات آن شهرت تمام داشت و در قرن هیجدهم بدست افاغنه خراب شد

در بالای کوه قصر تابستانی شاه سلیمان (۱۶۶۸-۱۶۹٤)سلف شاه سلطان حسین رابنا کرده بودندکه باسم‌تخت سلیمان معروف شده بود

عده نفوس اصفهان در زمان صفویه از روی حد اقل تخمین به یك کرور میرسید لیکن در آن دوره بنا بگفته تاورنیه (ج ۱ ص ٤٤۰) شهر باستثنای میدان مرکزی و چند بازار بیشتر به دیه عظمی شباهت داشت در این ایام فقط آثار قلیلی از عظمت سابق باقی مانده و فقط قسمت کمی ازمساحت شهر قدیم مسکون و این قسمت هم که مسکون است دیوار و باروئی ندارد و مستقیماً به قراء و باغات اطراف وصل میشود بطوری که تومانسکی (٤-۵ ۵۵) مینویسد « غالب خانه‌ها ازخشت خام مربع‌شکل ساخته شده کوچه‌ها تنك وبواسطه عادت نفرت آور اهالی شهر که برای پاك کردن مستراحها سوراخهائی بکوچه‌هاباز کرده‌اند وگاهی باتخته‌سنگی

آنهارا پوشانده وبعضی اوقات بکلی بازمیگذارند کوچه‌هاسخت متعفن است»

عده نفوس اصفهان را مثل سائر بلاد ایران باختلاف مینویسند ولی در هر صورت از نود هزار نفر تجاوز نمیکند شهر در این دوره هم اهمیت تجارتی و صنعتی بزرگی دارد اجناس عمده صادرات آن تریاك و تنباکو و پنبه و بادام و مواد عمده واردات پارچه های نخی و قند و مس و چای می باشد

راه ازاصفهان به ری یعنی حوالی طهران همیشه مثل امروز ازقم و کاشان بود راه ازوسط اراضی هموارى میگذرد باستثنای قطعه کوچکی در جنوب کاشان که‌در آنجا جاده سلسله جبال‌را تقاطع میکند قریه کوهستانی قوهرود در همین جا واقع شده است اهالی قوهرود و قراء اطراف به لهجه مخصوصی‌حرف میزنند که دارای مقدار کثیری کلمات‌و لغات‌قدیمه میباشد لهجه قوهرودی و بعضی قراء دیگر موضوع تحقیقات مخصوص پروفسور ژوکوسکی واقع گردیده است

کاشان در قرن دهم شهر کوچك ولی پر ثروتی بود بنای این شهر را به زبیده خاتون زوجه هارون الرشید نسبت میدهند در آن زمان شهر دارای اهمیت صنعتی برجسته بود و مخصوصاً جام و پیاله کاشان شهرتی داشت در این زمان هم ظروف مسی کاشان معروف است علاوه بر آن مصنوعات کاشی شهر شهرتی دارد از کلمه کاشان و یا مخفف آن که کاش است کلمات فارسی کاشی و کاشیگر را مشتق میسازند بواسطه جبالی که در جنوب شهر واقع شده گرمای تابستان درکاشان به نهایت شدت میرسد علاوه بر آن تمام سیاحان از قرن دهم ببعد (مقدسی ۹۹۰) همه از کثرت عقربهای حوالی کاشان صحبت میکنند اهالی کاشان درقرن چهاردهم

شیعه بودند هرچند که اکثریت سکنه قراء اطراف با سنی ها بود اهالی قم در همان قرن دهم پیرو مذهب تشیع بودند ولی سکنه عرب شهر بیش ازعجم بود (اصطخری ۲۰۱) در قرن چهاردهم شهر قم یکی ازکانونهای تعصب مذهبی تشیع بود (حمدالله قزوینی۶۷) دراین زمان عده ساکنین دائمی شهر زیاد نیست (تقریباً ۷۰۰۰) ولی قم ازلحاظ اهمیت مذهبی دومین شهر ایران و زیارتگاه عده کثیری زوار است قبر حضرت فاطمه خواهر امام علی ابن موسی الرضا که در مشهد مدفون است در قم واقع شده عمارت کنونی مقبره را فتحعلیشاه در قرن نوزدهم بنا کرده است قبور عده کثیری از شاهان ایران از قرن هفـدهم باینطرف و همچنین مقابر بسیاری از بزرگان و مشایخ درقم واقع شده است

راه از قم بری سابقاً از پل معروف به پل دلاك بود که بلاواسطه درشمال قریه کنارهگرد واقع شده بود دریاچه بزرگ حوض سلطان فقط درسال ۱۷۷۳ بواسطه شکستن سدرود قره چای تشکیل یافت بهلرد کرزن (جلد۲ ص ٤) گفته بودند که این سد را امین‌السلطان صدراعظم عمداً خراب کرد تا راه قافله‌رو سابق را از بین ببرد و راه را از جاده جدیدی که خود او ساخته و از علی آباد و منظریه میگذشت قرار بدهد در قرن چهاردهم که شهر عمده ایران سلطانیه بود راهی از سلطانیه به قم ذکر میکنند که از ساوه و آوه میگذشته و از آنجا بکاشان و اصفهان میرفته (حمدالله قزوینی ۱۸٤)

لرستان و خوزستان

ازمغرب اصفهان مستقیماً چند رشته سلاسل جبال متوازی شروع میشود که سرحد غربی فلات ایران را تشکیل میدهند جغرافیا نویسان عرب ازهمدان باصفهان دوجاده راشرح میدهند که هردو ازشهربروجرد گذشته ودرده فرسخی جنوب شهر بروجرد درنزدیکی شهرکرج که دراین زمان برقرارنیست منشعب میشدند راه شرقی ازشهر جربادقان که دراین زمان گلپایگان نامیده میشود میگذشته علاوه برآن از راهی اسم میبرند که ازهمدان و راه نهاوند بجنوب وخوزستان میرفته و تاشهرجندیشاپور که امروزه خرابه‌های آن درجنوب شرقی دزفول واقع است امتدادداشته بالاخره درقرن چهاردهم (حمدالله قزوینی۱۷۱) ازراهی سخن میرانند که از بغداد باصفهان میرفته و از نهاوند و بروجرد عبور میکرده

درکوهستان واقعه درجنوب بروجرد الی جلگه ساحلی خوزستان دو قوم نیمه چادرنشین « لر و بختیاری » سکونت دارند که هردو ازنژاد آرین هستند در زمان قدیم ساکنین این سرزمین قومی بود از نژاد غیر آرین که باسم کوسی(Cossaei) نامیده میشد صفحه‌لرستان همیشه بدوقسمت عمده منقسم بوده که یکی قسمت شمال‌غربی و یا لر کوچك و دیگر قسمت جنوب شرقی و یا لر بزرگ سرحد بین ایندو بنا بقول کرزن (ج۲ ص۲۷۳) رود آب دیز است که شعبه‌ایست از کارون و بنا بقول تومانسکی (۳۸)سلسله‌جبال پر از برفی است که بروجرد دردامنه‌آن واقع شده است سلسله عمده کوه کبیر صفحه لر کوچك را دوقسمت میکند که

یکی پیش کوه و دیگری پشت کوه است درلرستان کوچك ازقرن ۱۲ الی ۱۶ سلسله مخصوصی از اتابکان سلطنت داشت (ان پول ترجمه بارتواد ص ۱٤۷) بازار تجارتی که الوار در ایام صلح محصولات گله‌های خود را در آنجا فروخته و آنچه لازم دارند خریداری میکنند شهر بروجرد است از قراریکه تومانسکی (٤۰) مینویسد برخی از الوار و بختیاریها تمام مراحل زندگانی ساکن را طی و تمدن ایرانی و اسلامی را بالتمام قبول کرده تخته‌قاپو شده‌اند و جمعی دیگر خانه بدوش و حتی تشکیلاتی را که معمولا صحرانشینان دارا هستند فاقد میباشند اکثر لرهای ساکن در نواحی شمالی نزدیکی همدان و بروجرد و نهاوند زندگی میکنند صحرانشینان به طوائف متعددی منقسم شده و هر یك توشمال یا قائدی دارند الوار فیلی که در پشتکوه ساکن هستند بیش از همه پاکی صفات و خصائص اولیه طایفگی را محفوظ داشته اند رئیس عمده الوار فیلی صاحب لقب عربی « والی » و درجه نظامی امیر تومانی میباشد وی در حقیقت امر تقریباً مستقل و در قید اطاعت دولت ایران نیست و حتی مالیات‌هم بدولت نمیدهد[1] محل اقامت والی پشتکوه ازسمت شرق بواسطه جبال صعب العبوری که بلند ترین کوههای ایران محسوب میشوند محفوظ میباشد

این مسئله هنوز مختلف فیه است که آیا اصل لرها و بختیاریها از کجا است زبان اینان بطوریکه از روی اطلاعات موجوده معلوم میشود

(۱) بدیهی است که این بیانات مربوط بدوره ضعف قاجاریه است چه در عصر اقتدار شهنشاهی پهلوی تمام الوار از فیلی و غیره کاملا مطیع و باجگذار دولت مرکزی هستند ـ م)

شبیه زبان کردی است از قراریکه تومانسکی (۴۲) مینویسد وجنات و بشره آریائی لرها بیش از ایرانیان خالص و محفوظ مانده است وضعیت زن در نزد آنان مثل تمام صحرا نشینان بمراتب بهتر از وضعیتی است که زنها در نزد مسلمین ساکن دارا هستند حتی زنهای الواریکه زندگانی ساکن اختیار کرده اند بدون حجاب هستند پروفسور ژوکوسکی که در ایام اقامت خود در ایران ضمناً تصنیف های مخصوص مادران را که در موقع خوابانیدن اطفال میخوانند جمع آوری کرده و بعد مقالهٔ دراینباب انتشار داده است مینویسد که بین تصنیفات ایرانیان و بختیاری ها و نظریاتیکه هر یك از اینان نسبت بتصنیفات خود دارند فرق فاحشی موجود است در موقعی که ایرانیان با نهایت اکراه از این تصنیفات خود صحبت میداشتند بر عکس بختیاریها بداشتن همچو تصنیفاتی مباهات کرده و بین آوازهای مخصوص زنها و مردها هیچگونه فرقی قائل نمیشدند چه زن بختیاری برای مرد یك دوست با وفا و صدیق و معاون صمیمی است بختیاریها به پروفسور ژوکوسکی چنین گفته بودند :

« ما بختیاریها دریای مواجی هستیم تصنیفات و آوازهای ما تمام شدنی نیست اگر آنچه را که حالیه موجود و از اجداد ما بما رسیده با آنچه جدیداً ساخته میشود جمع آوری کنیم چندین برابر شهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی خواهد شد »

بختیاریها سکنه لر بزرك را تشکیل داده و در سر زمینی که از شمال براه بروجرد باصفهان و از جنوب براه دزفول برامهرمز محدود است زندگانی میکنند و از حیث طرز زندگی و زبان شبیه لرها هستند هر چند که بختیاریها بیش از لرها متمدن وصاحب طلب محسوب ومراتب

بیشتر مطیع نفوذ تمدن شده اند قسمت عمده آنها زندگانی ساکن اختیار کرده اند بختیاریها بدو شاخه عمده چهار لنك و هفت لنك تقسیم شده‌اند قسمت عمده آنها زندگانی تخته قاپو اختیار کرده است در قسمت اداری با اینکه اداره اموردردست خودبختیاری است معهذا باصفهانی وبروجردی منقسم شده‌اند از قراریکه تومانسکی (٤٥) مینویسد رؤسای رسمی ایل که ایلخانی و ایل بیکی باشندچندان نفوذی ندارند در ضمن نفوذ ایل‌بیکی نسبتاً بیشتر است بنا بقول‌پروفسورژوکوسکی وظیفه ایلخانی تقدیم‌خراج بدولت ایران است از قرون وسطی در لرستان بزرك هم سلسله مخصوصی از اتابکان سلطنت میکرده و از قرن دوازدهم الی پانزدهم سلسله هزار اسب سلطنت داشته و پایتخت آنها شهر ایدج بوده که در این زمان قریه مالمیر و خرابه های زیادی که اغلب آنها از عهد ساسانیان است در آنجا دیده میشود از قراریکه حدس میزنند شهر عمده کوهستانیهای قدیم « کوسی ها » در همین مکان واقع شده بود صحرا نشینان معمولاً در فصل زمستان از کوه هابجلگه عربستان ویا سوزیان قدیم سرازیر میشوند

سوزیان و یا خوزستان از لحاظ جغرافیائی بالتمام درجزو حوضه خلیج فارس داخل میباشد کارون که شهر عمده این ولایت است دراین زمان به شط العرب میریزد ولی بعضی همچو حدس میزنند که در زمان تاریخی قدیم دجله و فرات و رودهای سوزیان هر یك مصب جداگانه در خلیج داشتند نام‌سامی سوزیان که عیلام است در تورات دیده‌میشود بطوریکه‌ازروی کتیبه‌ها وخرابه‌ها مستفاد میگردد سرزمین‌سوزیان‌مدتها قبل از ظهور آرین ها بدرجه تمدن عمده ارتقا یافته بود تفاوت بین‌زبان ملتی که در قدیم ساکن‌سوزیان بوده و السنه سامی و آریائی بیك درجه

است لهجه دیگر از این زبان یکی از سه زبانی است که کتیبه های هخامنشیان نوشته شده یعنی همان زبانی که سابقا زبان مدی میدانستند وینکلر (١١٤) سعی دارد ثابت کند که در اینجا زبان ولایت آنزان استعمال شده و پادشاه آنزان بطوریکه از روی کتیبه های بابل معلوم میشود کورس بوده بعقیده ونیکلر آنزان و سوزیان نه چنین است که هردوعبارت ازیك ولایت هستند چنانکه بعضی ها اینطور تصور کرده اند در کتیبه‌های آشوراز آنزان و عیلام هرکدام جدا گانه اسم برده‌اند وینکلر ولایت آنزان را در کردستان ایران نزدیکی کوه بیستون قرارمیدهدازهمین جا بوده که بقسمت شمالی بابل تاخت و تاز میکردند

بنا بقول کرزن کلمه خوزستان و عربستان در معنی هر دوکاملاً یکی است ودر این زمان اولی تقریباً استعمال نمیشود در زمان جغرافیا نویسان قرن دهم مراد از خوزستان مثل عربستان امروزه جلگه قسمت سفلی رودهائیرا میدانستند که بدریا میریزند فقط ایدج و سلاسل جبال واقعه در حوالی آنرا در جزواین جلگه داخل میکردند هوای سرزمین خوزستان که از شمال بواسطه جبال محفوظ است گرم و بنا بگفته بعضی جغرافیا نویسان در هیچ جای خوزستان برف نمی بارید(اصطخری ۹۰-۹۱) مقدسی (٤١٤) فقط ایدج را استثناقرار داده علاوه می کنند که از اینجا برف را بسائر شهرهای خوزستان میبردند نخل خرماونیشکر همه جا عمل می آمد بنا بگفته مقدسی (٤١٦) تمام قند ایران و عراق و یمن از خوزستان میرفت از رودهای خوزستان غربیتر از همه رود کرخه است که در قدیم Choaspes بوده خرابه های ایوان کرخه در کنار کرخه واقع شده ایوان کرخه ظاهراً از بناهای قبل از اسلام است

هر چند که در اواخر قرن دهم هم اسمی از شهر کرخه میبرند و مقدسی (٤۰۸) آنجا را قریه بازار گاه کوچکی مینامد در ساحل مجرای قدیم قسمت سفلی کرخه شهرحویزه واقع شده بود که در زمان صفویه نام آن غالباً درمسکوکات دیده میشود ولی امروزه خرابه‌های آن نمایان است در زمان اخیرحویزه پایتخت شیخ عرب بود که با لقب والی عربستان در آن سامان حکمروائی داشت و فقط اسماً مطیع دولت ایران بود

بین رود کرخه و رود بزرگ آب دیز رود آب شور جریان دارد که شعبه آب دیز است (کرزن ج ۲ ص ۳۰۹) کلمه آب شور را مخفف اسم شاپور میداند) در کنار آب شور خرابه‌های سوز قدیم واقع شده که هنوز تحقیقات راجعه بآن باتمام نرسیده است تحقیقات در آثار قدیمه و زیر خاکی سوز در اواسط قرن نوزدهم و بتوسط لوفتوس و ویلیامس شروع و در عشر هشتم قرن نوزدهم بتوسط دیولافوا و در حدود عشرنهم بتوسط دو هیئت مورگان تعقیب شد چنانکه معروف است سوز شهرعمده ایران و مرکز شکوه و اقتدار سلاطین هخامنشی ایران بشمار میآمده دردوره ساسانیان شهر سوزظاهراً بپایه بعضی شهرهای خوزستان نمیرسید درزمان فتح عرب سوز بدست قشون عمر خراب شد ولی بعد ها ترمیم بافت و جغرافیانویسان قرن دهم باسم السوس ذکری از سوز میکنند هرچند که در آن دوره فقط ربض شهرمسکون بود (مقدسی ٤۰۷) بعقیده اعراب قبر دانیال پیغمبر در قعر رود نزدیك شهر واقع بود رو بروی همان مکان مسجد زیبائی قرار گرفته بود (مقدسی ٤۰۷ــ٤۰۸) دراین زمان قبر دانیال را در عمارتی نشان میدهند که در ساحل رودخانه قدری پائین‌تر از خرابه های عمده واقع شده است در کنار آب دیز در سر حد خاك

بختیاری شهر دزفول واقع شده دزفول این نام را از اسم پل عالی دارد که از بناهای دوره ساسانیان میباشد قسمت قدیمتر پل ازسنك وقسمت بالای آن از آجر ساخته شده‌است بنای پل‌را بشاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹) نسبت میدهند درقرن چهاردهم شرف‌الدین یزدی (ج ۱ ص ۵۸۹-۵۹۰) مورخ تیمور که در سال ۱۳۹۳ از اینجا عبور کرده شرح مفصلی راجع به پل نگاشته است

بنای شهر جندیشاپور را که خرابه‌های آن درجنوب شرقی دزفول واقع است بنا ببعضی اخبار بشاپور دوم و بنا بر برخی اخباریکه بیشتر طرف وثوق است بشاپور اول نسبت میدهند که در قرن سوم سلطنت میکرده مطابق گفته های مورخین ایرانی شاپور اول اسرائی را که از شهر انطاکیه شام گرفته بود در جندیشاپور سکونت داد شهر جدید بنام شامی بت لاپات موسوم شد و ایرانیان ظاهراً کلمه بالا باد را از آن ترکیب کرده و افسانه راجع بشرکت پیری بالا نام در بنای شهر ساخته اند معنای شامی کلمه لاپات هم ظاهراً مشکوك است کلمه بت البته معنای خانه و منزل را دارد

ایرانیان کلمه جندیشاپور را مأخوذ از « به از آندو شاپور » (یعنی بهتر از انطاکیه شاپور) میدانند نیولدکه (Tabari, 42) این اشتقاق را رد میکنند و تصور میکند که شهر در زمن ساسانیان ابتدا به وندو شاپور موسوم بوده مارکوارت (۱٤۵) تصور می کنند که وندیشاپور است و آنرا مخفف Weh-Antjok-i-Schahpuhr یعنی « انطاکیهٔ بهتر (نو) شاپور » میداند عربها همیشه جندیشابور مینویسند وضمناً این یا صدای کسره فارسی را میدهد ولی یونانی [illegible] کسرهای

اضافه نیست و بعضی تصورات مربوطه بعلم زبان شناسی نیولدکه را وادار میکند که جندیشابور را بمعنای « قشون » و یا « معسکر » شاپور که بنظر اول تقریباً مسلم میآمد رد کند جندیشابور در زمان ساسانیان شهر عمده خوزستان بود مسند اسقف بزرك نساطره و مدرسه طبی آنها در همین شهر بود در قرن نهم که یعقوب لیث تقریباً تمام ایران را مسخر ساخت میخواست جندیشابور را برای پایتختی خود انتخاب کند وی درهمین شهر وفات یافت و بسینه خاك سپرده شد مقدسی(۴۰۸) راجع به جندیشابور گوید که این شهر از دست « کردها » یعنی کوچ نشین های آریائی صدمه های فراوان دیده بود ولی شهر درزمان مقدسی بحاصلخیزی حوالی خود مشهور بود تمام قندی که درخراسان و « جبال » یعنی ولایت کوهستانی شمال خوزستان بمصرف میرسید از همینجا حمل میشد در اینزمان خرابه های جندیشابور به شاه آباد معروف است بعد ها شهر اهمیت خود را بدزفول واگذار کرد و دزفول درقرن نوزدهم مرکز حکومتی خوزستان شد و عده نفوس آن دراینزمان بالغ بر ۱۶٫۰۰۰ نفراست یعنی جمعیت آن دو برابر از شوشتر بیشتر است

آب دیز بکارون میریزد که رود عمده خوزستان است اهواز که درعهد جغرافیا نویسان قرن دهم پایتخت اینولایت بود و هم شوشتر که عربها تستر گویند و در اینزمان شهر عمده خوزستان است هر دو بر ساحل این رود قرار گرفته اند

شهر بر روی تپهٔ قرار گرفته خانه های آن دارای دو طبقه و از سنگ و آجر است شوشتر تا باینزمان قسمتی از اهمیت صنعتی خود را

محفوظ داشته‌است امروزه هم پارچه‌های ابریشمی ونخی درآنجا میبافند در قرن دهم کسوت کعبه را در شوشتر تهیه میکردند (اصطخری ۹۲) عدهٔ نفوس شهر در اینزمان بنا بقول کردن از ۸۰۰۰ تجاوز نمیکند رود کارون در اینجا بطرف غرب می پیچد سد معروف در پائین شهر قرار گرفته و پلی مرکب از ۴۱ چشمه بر آن است این بنا را در قرن سوم شاپور اول احداث کرده ولی از آنزمان ببعد چند مرتبه تعمیر و ترمیم شده است بنا بروایتی سد و پل بدست اسرای رومی با شرکت خود والریان امپراطور اسیر روم ساخته شده و بدینجهت سد و پل‌را « بند قیصر » و « پل قیصر » مینامیدند جغرافیا نویسان قرن دهم (اصطخری ۸۹) سد را بعبارت فارسی شادروان نام برده اند مقصود از احداث این سد و بنا های دیگر در رود مزبور این بوده که سطح آب را بالا آورده و بدینوسیله آب را باراضی مرتفع جاری سازند علاوه بر آن سدی که برودخانه احداث کرده بودند مثل اینزمان عدهٔ زیادی آسیابهای آبی را بکار میانداخت

بنا بقول کرزن (ج ۲ ص ۳۷۲ـ۳۷۴) سد والریان را بند میزان مینامند بند قیصر اسم سد دیگری بود که قدری بالا تر از شهر و برای نهر آب گرگر ساخته بودند سد اخیرالذکرهم چند مرتبه اصلاح شده‌است بنای سنگی کنونی در قرن نوزدهم احداث شده است بالاخره جزیرهٔ که بین رودخانه و نهر آب گرگر تشکیل میشود بآب نهر میناو مشروب شده میناو مطابق قول کرزن (ج ۲ ص۳۷۶) مخفف میان‌آب است رولینسون شرح این نهر را تحت عنوان آب میان‌دآب یعنی « آب میان دو آب » نوشته است بر این نهر چند سد ساخته‌اند

و در میان آنها پل لشکر قرار گرفته است جغرافیا نویسان عرب آب گرگر را مشرقان مینامند از قرار معلوم نهر در آن عهد بیش از این زمان رو بجنوب امتداد یافته و تا خود شهر اهواز میرسید بفاصلهٔ یکمنزل ازشوشتر درجائیکه راه فارس ازطرف رامهرمز به نهر میرسید شهرعسکر مکرم قرارگرفته بود شهر باسم یکی از سرکردگان حجاج که اردوگاهش در اینمکان بود نامیده شده است بنا بقول حمدالله قزوینی (۱۱۲) در اینمکان یکشهر ساسانی واقع شده بود که برج شاپور نام داشت در اینجا جسری مرکب از هیجده جهاز بر نهر ساخته بودند از این نقطه تا اهواز هشت فرسخ بود اصطخری (۸۹ ـ ۹۰) که خود این مرحله را طی کرده مىنویسد که شش فرسخ را بر روی آب سیر میکردند بعد آبی نبود و بقیهٔ راه را با اسب از وسط مسیر نهر میگذشتند از قراریکه حدس میزنند خرابه های شهر عسکر مکرم در نزدیکی سد بندقیر واقع شده که آنجا را هم از سنگ ساخته اند در نزدیکی همین بند آب دیز و آب گرگر باکارون متصل میشوند بنا بقول کرزن (ج ۲ ص ۳۵۸) از مجرای آب که اصطخری تعریف میکنند در این ایام هیچ اثری پدیدار نیست

در قرن دهم اهواز مهمترین شهر خوزستان و در هردوساحل مسیل خشک مشرقان قرار گرفته بود قسمت عمدهٔ شهر با بازار ها در ساحل یسار رودخانه که سمت شرقی آن بود واقع شده و قسمتی ازشهر که در ساحل دیگر قرار گرفته بود مثل این بود که در جزیرهٔ بین نهر و مسیل عمده واقع شده است قسمتهای دوگانهٔ شهر بوسیلهٔ پل آجری « قنطرهٔ هندوان » بهم پیوسته بود در قرن دهم عضدالدوله پل را

خراب کرد و پل نوی ساخت ولی اهالی نام سابق را محفوظ داشتند درشهر تجارت مهمی از راه خشگی و دریا تمرکز یافته بود از اینشهر جهازات را به بصره میفرستادند (مقدسی ۴۱۱ - ۴۱۲) شهر اهواز در ابتدا سوق الاهواز نامداشت و این اسمی است که در بعضی تألیفات جغرافیائی و مخصوصاً بر روی سکه ها دیده میشود

اهواز بزبان عربی صیغهٔ جمع کلمه‌ایست که برای تشخیص ملتی که در نزد نویسندگان کلاسیك باسم «اوکسی یوی» Uxii (آندرهاس) معروف است استعمال میشود بواسطهٔ توسعهٔ تجارت کلیتاً عدهٔ قراء بازارگاه در این قسمت خوزستان بسیار فراوان بود و در هر یك از این قراء هفتهٔ یکروز بازارگاه تشکیل میشد و اسامی ایام هفته بکلمهٔ سوق اضافه میشد قریهٔ سوق الاربعا که در اینزمانهم در بعضی نقشه ها مذکور میشود بیش‌ازهمه شهرت داشت برطبق نگارشات جغرافیا نویسان قرن دهم سوق الاربعا در نیمهٔ راه بین اهواز و قریهٔ حصن مهدی واقع شده بود و این آخری در نزدیکی جائی بود که آبهای خوزستان بدریا میریخت (مقدسی ۴۱۹)

دراینزمان رود کارون چنانکه معروف است بشط العرب میریزد یعنی بقسمت سفلای اتصال دجله با فرات اطلاعات نویسندگان کلاسیك وادار میکنند همچو تصور کنیم که در عهد اسکندر مقدونی دجله و خوآسپ یعنی آب کرخه و پاسی تیکر یعنی کارون و شاید هم فرات بخلیج باطلاقی بزرگی که بوسیلهٔ خاك ساحلی از دریا جدا شده بود میریختند رسوب رودخانه ها بتدریج ته نشین شده و خلیج را پر کرده اند و بعد از آن دلتای کنونی رودخانه ها تشکیل شد (آندره‌آس)

در دورهٔ اعراب کارون مصب مخصوصی داشت بین قریهٔ حصن مهدی
که برکنار کارون و قریهٔ بیان بر ساحل دجله محوطهٔ نمکزاری بود
جهازاتی که از اهواز و حصن مهدی عزیمت میکردند وارد دریا شده
و از دریا بمصب دجله میرفتند در زمان عضدالدوله یعنی در نیمهٔ دوم
قرن دهم نهری بطول چهار فرسخ از کارون بدجله کندند وجهازات
ازاین نهر شروع باستفاده نمودند (مقدسی ٤١٩) احتمال کلی براینست
که همین نهر بعدها مسیر عمدهٔ رودخانه واقع شد این طرز تشکیل
مسیر مزبور را همه تصدیق میکنند ولی بنا بقول کرزن (ج ۲. ص ۳۳٦)
« کسی نمیداند که این نهر درچه زمانی حفر شده » از قرار معلوم نهر
دیگری که طولش بیشتر بود قبل از عضدالدوله و در نیمهٔ اول قرن
دهم احداث شده بود زیرا قدامه که اندکی بعد از سال ۹۲۸ بتألیف
کتاب خود اشتغال داشت و در ۹٤۸-۹٤۹ (۳۳۷ هجری) قبل‌از
جلوس عضدالدوله بسلطنت (۳۳۸ هجری) وفات یافته از این نهر
اسم میبرد قدامه (۱۵۲) این نهر را « نهرالجدید » نامیده ومیگوید
که از حصن مهدی تا بیان در امتداد نهر هشت فرسخ بود وحال آنکه
از راه خشکی شش فرسخ بود کرزن بهمشیر را « مصب اصلی و طبیعی
کارون » میداند ولی در قرن دهم از قرار معلوم مصب مزبور شرقیتر
بود زیرا بطوریکه دیدیم مقدسی طول نهر را چهار فرسخ معین میکند
ولی طول نهر که بهمشیر را با شط العرب متصل میکند بیش از سه‌میل
انگلیسی نیست احتمال کلی دارد که مصب کارون در قرن دهم مسیری
بوده که در نقشه کرزن تحت عنوان Karunel Amieh ذکر شده‌است
از شهر ارجان که با فارس هم سرحد بود راه مخصوصی به حصن مهدی

میرفت در وسط راه بین ارجان وحصن‌مهدی از شهر بزرگی بنام دورق اسم میبرند که نقطهٔ تجارتی مهمی بوده و بر راه زواری، که از فارس و کرمان باماکن متبرکه می‌رفتند قرار گرفته بود (اصطخری ۹۵ مقدسی ٤۱۲)

از جملهٔ سایر بلاد صنعتی خوزستان یکی هم قریهٔ قرقوب است که در راه ارجان به‌واسط بفاصلهٔ یکمنزل در غرب سوز واقع شده بود و درآنجا پارچه‌هائی میبافتند که بقرقوبی معروف بوده عربها پارچه‌های قرقوبی را سوسنجرد میگفتند وسوسنجرد را مشتق از کلمهٔ فارسی سوزن دانسته اند درهمان محل بفاصلهٔ اندکی از سوز قریهٔ بصنی واقع شده بود و در آنجا « ستوری » تهیه میکردند که در تمام عالم اسلام رواج داشت و ستور هائیرا که در سایر قراء تهیه میکردند باسم بصنی میخواندند (اصطخری ۹۳) ترقی عمدهٔ صنایع در قسمت غربی ولایت دلالت بدان دارد که اصل صنایع اینجا از مصر و آسیای غربی بود تجارت بحری همیشه در دست سامیها بود و در اینزمان قسمت عمدهٔ آن در دست اعراب است خداوندان ایرانی خوزستان گاهی مثل عهد ساسانیان و همینطور از زمان سلطنت ناصرالدین شاه سعی میکردند که از منافع این تجارت بهره مند شوند و گاهی نسبت بدان بکلی خونسرد بودند کوتشمید (٥٦) این‌حقیقت را متذکر میشود که اشکانیان که درقرن دوم قبل از میلاد ایران را متصرف بودند هیچگونه اهتمامی برای رسیدن بدریا ظاهر نساختند متصرفات بلاواسطهٔ آنها ممکن بود در یکمساحت کوچکی در نزدیکی فرات با دریا هم سرحد بشود ولی در اینجا هم آنها اجازه دادند که دولت باجگذار کوچك ولی ثروتمند مسه نه (بیونانی)

که اعراب میسان وایرانیان مشان گویند تشکیل بشود شهرعمدهٔ این ملك خاراکس بود که خود ولایت هم باسم شهر مزبور Characene نامیده میشد خداوندان ایندولت باجگذار کوچك بمراتب بیش از «پادشاهان بزرگ» اشکانی در تجارت دنیا شرکت و فعالیت داشتند

توسعهٔ تجارت و صنایع درخوزستان مثل همیشه موجباتی برای ترقی حیات معنوی فراهم ساخته بود فرقهٔ اعتزال که در اسلام بیش از هر فرقهٔ دیگر فلسفی است در خوزستان بیش از هر جائی شیوع یافت بنا بقول مقدسی (٤١٣) یکی از مراکز علماء معتزله کتابخانهٔ بزرگ رامهرمز بود که از حیث غنا فقط از کتابخانهٔ بصره عقب میماند

کردستان و بین‌النهرین

همانطوریکه راهی از مملکت مدی از طریق همدان به بین‌النهرین میرفت راهی هم از فارس و خوزستان از طریق سوز به بین‌النهرین یعنی مرکز تمدن عتیق آسیا واقع بود راهی که از همدان ببغداد میرفت همیشه اهمیت بیشتری داشت در دوره اعراب راه مزبور درجزو شاهراه تجارتی بود که از آسیای غربی به آسیای شرقی میرفت و بهمین جهت جغرافیانویسان عرب با تفصیل خاصی آنرا شرح میدهند مفصلتر از همه شرحی است که ابن رسته (۱۶۳–۱۶۷) مینویسد پس از حرکت از همدان و عبور از سلسلهٔ کوه الوند که عربها اروند و قدما اورونت میگفتند وارد اسد آباد میشدند و یا از راههای دیگری بقریهٔ خنداد که اندکی جنوبیتر بود میرسیدند بعد از دره های کوهستانی که ایمن از دزدان نبود گذشته بقلعهٔ قصراللصوص که حالیه کنکاور است واز آنجا بقریهٔ دکان (راهیکه رو بجنوب شرق بنهاوند واصفهان میرفت ازهمین دکان جدا میشد و نه از کنکاور چنانکه در اینزمان دیده میشود) و از دکان به قرماسین یا قرماشین که امروزه کرمانشاه یا بعبارت صحیحتر کرمانشاهان نامیده میشود میرسیدند در راه بین دکان وقرمسین ازکنار کوه معروف به بهستون یا بیستون (دیودور باغیستانون اوروس مینویسد و احتمال کلی دارد که باغیستانون بفرسی بغستان بوده که از کلمهٔ بغ بمعنی خدا است) میگذشتند بر روی همین کوه است که مفصلترین کتیبه های هخامنشی که تا زمان ما محفوظ مانده نقش شده است این کتیبه ها از جلوس داریوش بتخت سلطنت و فتوحات و غلبهٔ بر یاغیان

سخن میرانند نقشهای برجسته صورت شاه و رؤسای یاغیانرا که اسیر و نزدوی آورده اند نشان میدهند کتیبه برحسب معمول بسه زبان نوشته شده در خود کتیبه اظهار میشود که سوادی از آن بولایات فرستاده شده تا تمام ملت بتواند برآن مطلع شود اول کسی که از روی کتیبه ها سواد برداشته و موفق بخواندن آنها شد رولینسون بود در این قسمت راهرا از سنگ شوسه کرده بودند و سایهٔ کوه بیستون بروی شوسه میافتاد

در انتهای غربی کوه بفاصلهٔ شش فرسخ از کرمانشاه حجاری برجستهٔ از زمان ساسانیان مانده که بطاق بستان معروف است در اینجا دو طاق بر سنگ کنده اند سمت عقبی طاق بزرگ حجاریهای برجستهٔ دارد که درمیان آنها صورت یك سوار ایرانی زره پوشی جلب توجه میکند بر دیوار های طرفین پرده های شکارگاه نقش کرده اند بر بالای طاق صورت ربةالنوع فتح و غیره را نقش کرده اند که اثر نفوذ صنایع رم در آنها نمایان است درطالار کوچك صورت شاپور دوم و شاپور سوم را نقش کرده اند کرزن (ج ۱ ص ۵۶۱) عقیدهٔ نقل میکند دایر براینکه سوار مسلح صورت خسرو دوم است و تمام این بنا منسوب بدورهایست که سلطنت این پادشاه با شرکت عساکر ماوریکی امپراطور بیزانس مستقر گردید و همین است علت اصول کلاسیك حجاریها که بر کار استادان رومی گواهی میدهند عربها (ابن رسته ۱۶۶) که این طاقرا باسم شبدیز نام میبرند تصاویر اینجا را منسوب بخسرو دوم و زن او شیرین دانسته اند در بعضی روایات اصل شیرین را یونانی گفته‌اند و حال آنکه اشتباه است ولی باید گفت که استادان رومی ممکن بود

که در جزو اسرای نظامی هم برای انجام این قبیل کار ها بکار برده شوند و شاید تمام این بنا بطوریکه یوستی (۴۷۰) تصور میکند مربوط بقرن چهارم و زمان شاپور دوم و شاپور سوم است

کرمانشاهان پایتخت کردستان ایران است و روایت کنند که آنرا وره‌ران (بهرام) چهارم (۳۸۸–۳۹۹) پادشاه ساسانی ساخته است بهرام قبل از جلوس بسلطنت حکمران کرمان بود و بدینجهت لقب کرمانشاه داشت شهر در جلگهٔ ماهیدشت قرارگرفته و در اینزمان چون بر سر شاهراه زوار کربلا واقع شده تا یکدرجه دارای اهمیت تجارتی میباشد عدهٔ نفوس شهر به‌چهل هزار میرسد کرزنفن در « سیروپدی » کرد ها را باسم کردوخ نامیده درکتیبه‌های میخی بطوریکه تصور میکنند کرد ها را Kudraha نامیده اند (کرزن ج ۱ ص ۵۵۰) کرد ها غربیترین شاخهٔ ایرانیها را تشکیل میدهند شاید طایفهٔ کرد از اختلاط فاتحین ایرانی با سکنهٔ سابق مملکت کوهستانی تشکیل شده اند کرد ها از لحاظ ملی اهمیت مستقلی در تاریخ نداشتند ولی بعضی دستجات آنان مثل دستجات سایر اقوام جنگجو داخل درخدمت سلاطین شده و رؤسای آنها غالباً بمقامات عالیه رسیده اند صلاح‌الدین معروف که در دورهٔ جنگهای صلیبی برجسته ترین مبارز مسلمین بود کرد بود بیشتر کرد های ایران سنی شافعی هستند بعضی از کرد ها که زیاد تحت نفوذ ایرانی درآمده اند شیعه شده اند گذشته از آن فرقه علی‌اللهی که علی را مظهر خدا دانند در بین کرد ها شیوع دارد در نزدیکی کرمانشاه قسمتی از کرد ها در دهات زندگانی میکنند و تقریباً هیچ فرقی با ایرانیان ندارند ولایت کرمانشاه از حیث تهیهٔ غلات یکی از

پر ثروت ترین ولایات ایران است در چادرهای اکراد کوچ نشین مثل چادر های تراکمه قالیهائی میبافند که خواهان فراوان دارد

از جلگهٔ ماهیدشت چند راه برود حلوانچای میرود رود مزبور این نامرا ازشهرحلوان دارد که درزمان آشوریها برجا بود جغرافیانویسان عرب از قرار معلوم راهیرا که از سر پل و کرند میرفت تعریف میکنند در انتهای غربی گردنهٔ که وادی آب کرند را که خود شعبهٔ کرخه است از وادی ماهیدشت جدا میکنند در قریهٔ آخرین که سکنهٔ کرد داشت معبد آتش پرستان قرار گرفته بود و زوار ممالك مختلفه در اینمعبد جمع میآمدند از آنجا تا گردنهٔ حلوانرا از حملهٔ اکراد ایمن نمیدانستند از رود حلوان دومرتبه عبور میکردند و هردو دفعه از روی پل خود شهر حلوان در سمت یسار رود برجنوب سر پل واقع شده بود در وسط گردنه بنای مدوری از زمان ساسانیان با کف مرمر برقرار بود که تا بامروز پا برجاست بفاصلهٔ پنج فرسخ در سمت شمال غربی حلوان در ساحل یمین رود قریهٔ قصر شیرین واقعشده بود که در اینزمانهم خرابه های قصر خسرو دوم و قلعهٔ زمان وی نمایانست شرح قصر و قلعه مفصلاً درراپورت سفر مورگان (ج ٤ ص ۳٤۱ ـ ۳٤۲) نگاشته شده‌است از قصر تا خانقین که در اینزمان جزو حدود عراق است شش فرسخ میشمردند در آنزمانهم مثل امروز در نزدیکی خانقین پل بزرگی بر روی رود برقرار بود در قرون وسطی غالباً گردنهٔ حلوانرا که در شرق حلوانچای واقع‌است سرحد عراق عرب میدانستند جغرافیا نویسان قرن دهم شهر حلوانرا هم درفصل راجع بعراق و هم در فصل راجع بجبال شرح میدهند (اصطخری ۸۷ و ۲۰۰) در راهیکه از خانقین ببغداد

میرود خرابه های جالب توجهی از شهر بزرگ دستگرد بجا مانده که از شهر های دورهٔ ساسانیان و عربها دسکره میگفتند وحال اسگی بغداد گویند که در نزدیکی قریهٔ شهروبان در شانزده فرسخی بغداد وچهارده فرسخی خانقین واقع شده است بنا بگفتهٔ ابن رسته (۱۶۳) خود اهالی از ترس بدویها شهر را ترك گفته و بقلعهٔ واقعه در بالای تپه رفتند از قراریکه تعریف میکرده اند اینجا محبس یکی از ساسانیان بوده در اینزمانهم خرابه های مزبور را زندان گویند (یوستی ۳۸۶)

عراق عرب یا بابل قدیم آخرین ولایتی بوده که در آنجا عنصر ایرانی تا یکدرجه کسب اهمیت نموده بود چنانکه معروف است سیادت سیاسی ایرانیان یك مدتی در تمام آسیای غربی و مصر بسط یافته بود لیکن در این نقاط در هیچ زمانی عدهٔ معتنابهی از مهاجرین ایرانی وجود نداشت از طرف دیگر بابل نظر بحاصلخیزی و موقعیت مفید جغرافیائی مرکز یکسلسله دول واقعشده بود و در زمانیکه یکی از پایتختها و گاهی هم پایتخت عمدهٔ سلاطین ایران بود میبایستی که عدهٔ معتنابهی از عناصر ایرانی در جزو سکنهٔ آن داخل شده باشند مرکز قدیم این ولایت یعنی بابل در قرن ششم قبل از میلاد در زمان بخت‌النصر شهر تجارتی عظیمی شد بخت‌النصر دیواری بدور شهر کشید که هشتاد و چهار ورست محیط آن بود و بنا بقول (یوستی ۳۶۳) بیشتر بایالتی شباهت داشت که بقلعهٔ مبدل شده بود بابل در زمان هخامنشیان هم یکی از پایتختهای این سلسله بود اسکندر رومی میخواست بابل را پایتخت دولت عالمگیری که وی بایجاد آن امیدوار بود قرار بدهد جغرافیانویسان عرب بابل را قریهٔ کوچکی مینامند ولی میگویند

که اینجا در قدیم پایتخت بوده ایرانیان بنای بابل را بضحاك نسبت میدادند در نزدیکی قریهٔ بابل قریهٔ باسم جامعان واقع بود که سکنهٔ آن مسلمان بودند سیف الدوله صدقه که یکی از سلاطین آل مزید بود بسال ١١٠١ در جای جامعان شهر حله را بر هردو ساحل فرات بنا کرد ولی قسمت بیشتر شهر در ساحل غربی واقع بود در قرن چهاردهم در زمان حمدالله قزوینی (٤٠) اهالی شهر بزبان عربی مغیر سخن میراندند و ازشیعیان متعصب بوده واعتقادشان آنکه امام‌المنتظرالمهدی از شهر آنها خروج خواهد کرد

پایتخت جدید در زمان سلوك اول (٣١٢ـ٢٨٥) بنام سلوکیه بر ساحل یمین دجله قدری جنوبیتر از بغداد کنونی دایر شد بعدها درساحل دیگر دجله شهرطیسفون که یونانیها کتسیفون میگفتند بناشد شهر سلوکیه در قرن دوم قبل از میلاد بدست عساکر رم خراب و در قرن سوم بعد از میلاد بدست اردشیر مؤسس سلسلهٔ ساسانیان بنام وه اردشیر(نیولدکه Tabari, 16) تجدید عمارت‌یافت بدینطریق شهرمرکب طیسفون ـ سلوکیه در دوره اشکانیان وهکذا عهد ساسانیان که جانشین اشکانیان بودند یعنی تازمان فتح ایران بدست اعراب شهرعمده سلاطین ایران بود ایزیدورخاراکسی راهی راکه ازسلوکیه به اکباتان یا همدان میرفت شرح میدهد از ذکر اسم حالا یا حلوان کارنیا یا کرند کنگوبار یا کنگاورمعلوم میشود که این راه مطابق همان راهی استکه جغرافیا-نویسان عرب شرح داده اند وتا بامروز برقرار است

عربها طیسفون را باوه اردشیر و سایر حومهٔ آن مدائن (یعنی شهرها) میگفتند از خرابه های مدائن بعد ها شهر بغداد ساخته آمد

از مدائن دورهٔ ساسانیان فقط قسمتی از قصر معروف طاق کسری باقیمانده که بنای آنرا بخسرو انوشیروان نسبت میدادند عربها این بنا را یکی از عجایب دنیا و مرتفعترین بنـای آجری میدانستند که بروزگار گذشته ساخته شده بود در آن زمان روایتی نقل میکردند که این قصر بدون یك علت خارجی در شب تولد محمد و بیك روایت دیگر در سال اول بعثت بعهد خسرو دوم خراب شده بنا بقولی درزمان ساسانیان هر دوقسمت مدائن بوسیله پل آجری باهم متصل بود ولی در قرن دهم اثری از این پل نمایان نبود (اصطخری ۸۷) در جای شهر قدیم محاذی طاق کسری در قرن چهاردهم مسلمین مکان مقدسی داشتند که قبر سلمان فارسی دلاك پیغمبر بود و مقدسی (۱۲۲) ازآن اسم برده است در زمان حمدالله قزوینی (۴۵) غیر از این دو بنا بنای دیگری در ساحل شرقی نبوده و در ساحل غربی آبادی کوچکی برجا بود

تغییراتی که عربها پدید آوردند درهیچ ولایتی مثل بین‌النهرین مهم نبود حمدالله قزوینی (۴۴) این حقیقت را متذکر میشود که در زمان وی هر هفت شهر عراق یعنی مداین و قادسیه و حیره و بابل و حلوان و نهروان که قبل‌از اسلام آباد بودند همگی خراب شده بودند از این هفت شهر رومیه در نزدیکی مدائن قرار گرفته بود همانطوری که جندیشاپور در زمان شاپور اول از روی انطاکیه و برای اسرائی ساخته شده بود که از انطاکیه برده بودند رومیه هم در زمان خسرو انوشیروان بهمین طرز بنا گردیده بود ایرانیان شهر را رومکان میگفتند نویسندگان ارمنی و بیزانسی رومیه را هم انطاکیهٔ خسرو نامیده اند (نیولدکه 165-Tabari, 166-) نهروان که در قرن دهم (اصطخری ۸۶) ترقی داشت

درچهار فرسخی بغداد بر شاهراه خانقین درساحل نهری که حوالی بغداد را مشروب میساخت واقعشده بود قادسیه که جنگ معروف اعراب با ایرانیان در آنجا واقع گردید در تألیفات قرن دهم بعنوان نقطهٔ سرحدی عراق در سمت غرب نامیده شده که از بغداد تا آنجا پنج روز راه بوده (اصطخری ۷۹) شهر دیگری باسم قادسیه در کنار دجله بر راهی که از بغداد بسامره میرفت در سه فرسخی سامره واقع بود (ابن خرداد به ٦۷ ـ مقدسی ۲۹) علاوه بر اینها از شهر دیگری نام میبرندکه موسوم به انبار و در ساحل فرات بر راهیکه از بغداد بشام میرفت در دوازده فرسخی بغداد واقع بود (ابن‌خرداد به ۵۳) خلفای عباسی قبل از بنای بغداد میخواستند که انبار را پایتخت خود قرار بدهند در دورهٔ اسلام شهرکوفه در نزدیکی حیره پا بعرصه وجود گذاشت

تمام شهر های عمده عراق یعنی غیر از بغداد کوفه و بصره و واسط هم در دورهٔ اسلام بوجود آمدند کوفه بفاصله چهار روز راه از بغداد و پنج فرسخ (۱۵ میل ابن خرداد به ۹٦) از قادسیه بر کنار فرات واقعشده بود شهرحیره پایتخت سلسلهٔ معروف بنی لحمه که بعنوان باجگذارساسانیان بر قبایل سرحدی عرب حکمرانی داشتند دریك فرسخی کوفه واقع بود در نزدیکی کوفه یعنی در دوفرسخی سمت جنوب غربی شهر قبر امیرالمؤمنین علی را نشان میدادند در جنب مکان مقدس قریهٔ نجف واقعشده بود قبرحسین فرزند علی درکربلاکه در سمت شمال‌غرب بابل واقع است بیش از قبر علی در انظار شیعیان محترم است روایت کرده اند که متوکل خلیفهٔ عباسی (در قرن نهم) میخواست قبر حسین را غرق آب کند ولی آب بطرز معجزه آسا درمقابل مکان مقدس متوقف

گردید در قرن دهم عضدالدوله مقبرهٔ در کربلا ساخت ودر اطراف مقبره شهرکوچکی بوجود آمد (حمد الله قزوینی ۱٤٤)

ازبغداد تا واسط هشت روز راه وازکوفه تا واسط ازراه باطلاق شش روز راه حساب میکردند واسط مثل بغداد بر هر دو ساحل دجله واقع شده و دو قسمت شهر بواسطه جسری بهم متصل بود شاهراه عمده که از عراق بخوزستان میرفت از راه واسط بود از واسط تا بصره هشت روز (یا پنجاه فرسخ) بود بصره شهری است که در زمان قبل از اسلام هیچ آبادی در آنجا نبود « احیاء موات » در دورهٔ اسلام واقعشده و بدینجهت از اراضی بصره مالیات (خراج) نمیگرفتند و فقط « عشر » دریافت میکردند (اصطخری ۸۳) بصره که با نهرهای متعددی مشروب بود در فاصلهٔ دو روز راه از ساحل دریا واقعشده بود در چهار فرسخی بصره شهر ابلة بین مسیر عمدهٔ دجله و یکی از نهرهای آن قرار گرفته بود لنگرگاه ابلة را برای سفاین بسیار خطرناك میدانستند (اصطخری ۸۱) ولی با اینحال تجارت رونق زیادی یافته بود مسیر عمدهٔ دجله در نزدیکی قریهٔ عبادان بر راهیکه از بصره بعمان میرفت در دوازده فرسخی بصره (بقول ابن خرداد به ٤۰) بدریا میریخت در دو فرسخی عبادان لنگرگاه « خشبات » (یعنی ابنیهٔ چوبی) واقع بود که از آنجا بجهازات سوار میشدند درقرن دهم هم مثل زمان حاضر نام عبادان بجزیرهٔ اطلاق میشد که از دو رشتهٔ شط العرب در محل ریختن رود بدریا تشکیل میشود (ابن حوقل X)

راجع بفرات گویند (قدامه ۱۷۷) که در پائین انبار دو شعبه میشد که یکی بسمت کوفه روان بود و دیگری از کنار سورا گذشته

و در پائین واسط بدجله میپیوست از قرار معلوم این شعبه دومی مطابق مسیر عمدهٔ کنونی میباشد بنا بقول مقدسی (۲۰) شعبهٔ غربی در پائین کوفه بانهار زیادی منقسم میشد که چهار نهر آن بدجله میرسید از قراریکه روایت کرده اند خرابی سد ها در عراق و تشکیل باطلاقها کمی قبل از فتح اسلام واقع گردید درقرن چهاردهم حمدالله قزوینی (۳۸) کلمهٔ شط العرب را استعمال کرده است

از شهرهای واقعه برکنار رود دجله بالای بغداد سامره وتکریت جالب توجه میباشند از بغداد تا سامره سه روز راه و از آنجا تا تکریت یکروز راه حساب میکردند این شهر را معتصم خلیفهٔ عباسی در قرن نهم (۸۳۳ـ۸۴۲) بنا نهاد و در زمان متوکل خلیفه (۸۴۷ـ۸۶۱) باسم سر من رای یا بقول مقدسی (۱۲۲) سرور من رای که مختصر آن سرمری است باتمام رسید شهر را بر ساحل شرقی دجله درکنار صحرا ساخته بودند قراء و باغات و زراعات همه بر ساحل غربی واقع بودند خلیفه با قشون خود در اینجا میزیست بنا بگفتهٔ مقدسی (۱۲۲) در سامره کعبه و اماکن دیگری باسم وادی منی و کوه عرفات ساخته بودند تا رؤسای قشون نتوانند حتی ببهانهٔ حج خلیفه‌را ترك گویند با اینحال عمر شهر کمتر از صد سال بود معتمد خلیفه (۸۷۰ـ۸۹۲) پایتخت را مجدداً ببغداد انتقال داد وسامره رو بخرابی گذاشت حتی بقول مقدسی (۱۲۳) خود اسم شهر به ساء من رای مبدل شد که سامرا از آن پدید آمد ولی اصطخری (۷۹ و ۸۵) نام سامرا را استعمال کرده است •

شهر تکریت در قرن دهم و بعد یکی از مراکز عیسویان عراق بود درقرن سیزدهم دردورهٔ فتح عراق بدست مغول عیسویها قسمت معتنابهی

از سکنهٔ تکریت‌را تشکیل میدادند (C. d' Ohsson, III, 270-271)
در عهد مغول شهر تکریت که برساحل غربی دجله واقع بود باسم
قلعهٔ محکمی معروف بود تیمور بسال ۱۳۹۳ این قلعه را مسخر و
خراب ساخت بنای قلعهٔ تکریت را بساسانیان نسبت میدادند تیمور
ساخلو قلعه را بواسطهٔ مقاومت و پافشاری که کرده بودند معدوم ساخت
در حین تخریب قلعه دیواری از آنرا برای عبرت اخلاف باقی گذاردند
(شرف‌الدین ج ۱ ص ٦٤٧ـ٦٥٦)

بدیهی‌است که خداوندان شیعه مذهب ایران ولایتی را که اماکن
متبرکه شیعیان درآنجا و اکثریت سکنه آنجارا شیعه ها تشکیل میدادند
باکراه در تحت تسلط سلاطین ترك میگذاشتند در اواسط قرن سیزدهم
در زمان حمله مغولها ببغداد شیعه های حله و سائر نقاط واقعه برکنار
فرات از عباسیان روگردان شده و با مغول مساعدت کردند (دوسون
ج ۳ ص ۲۵۵) در قرن هفدهم شاه عباس کبیر بغداد را از ترکها گرفت
ولی بسال ۱٦۳۸ بغداد دوباره بتصرف سلاطین آل عثمان درآمد

کوههای شمال همدان

جغرافیا نویسان عرب جبال واقعه در شمال همدان را تا سرحد آذربایجان در جزو ولایت کوهستانی « جبال » داخل میکردند که ری و اصفهان و همدان و بلاد دیگر در آنجا واقع شده بودند قسمت عمدهٔ سکنهٔ این کوهها را مثل امروز کرد ها تشکیل میدادند ولایت بین کرمانشاه و آذر بایجان در اینزمان به اردلان موسوم است که شهر مهم آن سنه میباشد در قرن نوزدهم والی کرد شهر سنه در حقیقت امر بکلی مستقل و در قید بستگی دولت ایران نبود اینولایت را فقط در زمان ناصرالدین شاه مطیع دولت ساختند شاه عموی خودرا بفرمانروائی سنه اعزام نمود و پس از فوت والی مز بور پسرش جانشین آن گردید در قرون وسطی شهر عمدهٔ این ولایت دینور بود که در چهار فرسخی غرب قر یهٔ صحنه (بفتح صاد) و یا صحنه (بضم صاد) قرار گرفته بود راهیکه‌به‌دینورمیرفت از شاهراه‌همدان به‌بغداد در نزدیکی قر یهٔ مادران جدا میشد که در چهار فرسخی قر یه قصراللصوص یا کنگاور و چهار فرسخی صحنه واقع شده بود خرابه های دینور در ساحل رود خانهٔ واقع شده بود که در نزدیکی کوه بیستون به جاماسب آب میر یزد و تا بامروز باسم آب دینور معروف است از دینور تا شهر زور چهار روز راه حساب میکردند شهر در جنوب شرقی سلیمانیهٔ کنونی در نزدیکی سرحد امروزی بین ترکیه و ایران واقعشده بود از دینور رو بجنوب تا سیروان همان مقدار حساب میکردند خرابه‌های سیروان دراین زمانهم در کوهها نمایان است بفاصلهٔ یك منزل راه شهر صیمره واقع شده بود از شهر زور

تا حلوان هم چهار روز راه حساب میکردند بنا بقول ابن رسته(١٦٤) راهیکه بشهر زور میرفت درنزدیکی قصر شیرین از جادهٔ عام جدا میشد ایرانیان شهر زور را نیمراه هم میگفتند زیرا در نیمه راه بین مداین پایتخت قدیم ایران و شیز معبد عمده آتش پرستان در قسمت جنوبی آذربایجان که امروز بخرابه های تخت سلیمان معروفست واقعشده بود اردلان بانضمام نهاوند در عهد ساسانیان ولایت ماه را تشکیل میدادند عایدات اینولایت بعدها بین معسکر های عرب در کوفه و بصره تقسیم‌شد و بهمین جهت قسمت شمالی ولایت دینور به « ماه الکوفه » و قسمت جنوبی آن با نهاوند به « ماه البصره » موسوم شدند

درشمال شهر همدان بین شهر همدان و قزوین یك شهرهم وجود نداشت از شمال همدان راهی از شهر سهرورد بزنجان میرفت سهرورد وطن شیخ‌سهروردی صوفی معروف قرن دوازدهم است که بسال ١١٩١ در حلب اعدام شد ولی اینراه که بیش از سایر راهها مستقیم بود کاهی از خطر کرد ها که سهروردرا در دست داشتند ایمن نبود درمواقع خطر از همدان به زنجان از راه قوسی و از طریق قزوین میرفتند (اصطخری ١٩٦) در زنجان راه جبال با شاهراهیکه از ری بآذربایجان میرفت متصل میشد

اولین شهر عمدهٔ که بر اینراه قرار گرفته بود قزوین بود قزوین مدت مدیدی حتی در زمان عباسیان یکی از نقاط سرحدی امپراطوری اسلامی بود زیرا دیلم یعنی قسمت کوهستانی ایالت گیلان کنونی بدست اعراب مسخر نشده بود در اوایل قرن چهارم هجری یکنفر از عمال آل علی در دیلم بترویج اسلام پرداخت در همان قرن سلسلهٔ آل بویه

از دیلم برون آمد بنای قزوین را بشاپور پسر اردشیر مؤسس سلسلهٔ ساسانی نسبت میدهند راجع بتاریخ و نقشهٔ شهر نسبتاً اطلاعات مفصلتری در دست است زیرا حمدالله قزوینی مورخ وجغرافیانویس قرن چهاردهم از همین شهر بیرون آمده است (حمد الله قزوینی ۵۶ ـ ۵۹) اهالی قزوین در قرن چهاردهم بیشتر سنی شافعی بودند و بنا بگفتهٔ قزوینی در هیچ زمانی تحت اطاعت ملحد های اسمعیلی در نیامدند در صورتیکه مراکز عمدهٔ این فرقه که در قرن یازدهم بوجود آمد در رودبار بود و رودبار بلاواسطه در شمال شهر و در شش فرسخی قزوین واقعشده است در این سرزمین بیش ازپنجاه قلعهٔ مستحکم بود که مهمترین آنهاالموت و میمون دز بود رئیس فرقهٔ اسمعیلی و یا حشیشین در الموت زندگی میکرد که بعد بدست مغول خراب شد اسم قلعه بقول حمد الله قزوینی (۶۱) آله اموت یعنی آشیانهٔ عقاب بود شاید از اصطلاحات لهجه محلی باشد راجع باسمعیلیه هنوز تحقیقات مفصل در دست نداریم وکلیتاً قرن ۱۱ و۱۲ کمتر از سایر ادوار تاریخ ملل اسلامی مورد تحقیقات واقع شده تحقیق این نکته فوق العاده جالب توجه خواهد بود که آیا علت موفقیت این فرقه که یك سلسله قلاع محکمه را درخطهٔ وسیعی تاصفحهٔ کوهستان در شرق بدست آورده و آدمکشهای مخفی برای قتل قربانیانیکه نشان میکرد بتمام ولایات آسیای اسلامی میفرستاد چه بوده چنانکه معروفست کلمهٔ فرانسه assassin (یعنی قاتل) از کلمه حشیشین که نام این فرقه بود اخذ شده است در عین حال می بینیم که پیشوایان این فرقه از عالم مدنیت بی بهره نبودند در الموت کتابخانهٔ عظیمی جمع آوری کرده بودند که اشتهار بزرگی داشت جوینی مورخ معروف که درمعیت هلاکوخان بود

قبل از اقدام مغولها به تخریب الموت در سال ۱۲۵٦ توجه ایلخان را بقدر و قیمت کتابخانه معطوف ساخت هلاکو امر داد که تمام کتابها را بهجوینی تسلیم کنند جوینی کتابهائی را که بزعم وی گرانبها بود با آلات نجومی محفوظداشت وما بقی را کهمتضمنشرح عقاید کفرآمیزاسمعیلیه بودبآتشبسوخت (d'Ohsson, III, 198) شاردن (ج۲ص۲٦۷) گوید که الموتبعدها تجدید عمارت یافت ودرزمان صفویه محبسدولتی بود اشخاصیرا که میخواستند از دستشان آسوده شوند از صخرهٔ بلندیکه قلعه را بروی آن ساخته بودند پائین میانداختند از جملهٔ قلاع سرحدی واقعه در حوالی قزوین از قلعهٔ طالقان اسم میبرند که در شرق قزوین نزدیك کوهها واقع شده و در اواخرقرن دهم در زمان مقدسی (۳٦۰) شهر مهمی بود در قرن شانزدهم در زمان شاه طهماسب قزوین چند زمانی پایتخت ایران بود از قراریکه سیاحان قرن هفدهم اظهار میدارند قزوین از حیث شکوه و جلال از هیچ شهری در ایران بجز اصفهان کمترنبود در اینزمان هم که شهر بواسطهٔ موقعیت جغرافیائی خود که بر شاهراه بین ساحل بحر خزر و رشت وطهران پایتخت ایران واقع شده نقطهٔ تجارتی با رونقی میباشد قزوین اولین شهر بزرگی است کهمسافرین این خطبرسر راهخود مشاهده میکنند ازقراریکه حدس میزنند عدهٔ نفوس شهر بهچهل هزار نفر میرسد ولی کرزن (ج ۱ ص ۳۵)این عددرا اغراق میشمارد

راهی که از قزوین بزنجان میرفت از شهر ابهر عبور میکرد ابهر در این زمان هم برقرار ولی خارج از شاهراه واقع شده است در قرن دهم شهر ابهر مثل قزوین از دست کردها و دیلمها صدمه یافت (ابن حوقل ۲۵۸) در دورهٔ مغول مملکت ایران را پایتخت جدیدی باسم

سلطانیه بوجود آمد که بین ابهر و زنجان درنه فرسخی اولی و پنجفرسخی دومی واقع شده بود بنای شهر در قرن سیزدهم درعهد ارغون خان شروع ودراوایل قرن ١٤ درزمان اولجایتو بپایان آمد اولجایتو میخواست باروی بزرگی بدور شهر بکشد که سی هزار گام باشد ولی بگفته حمدالله قزوینی (٥٥) عمرش باتمام این بنا وفا نکرد کلاوخیو (١٧٦) در اوایل قرن پانزدهم گوید که شهر در جلگهٔ واقعشده و باروئی ندارد ولی دارای قلعه ایست که بدور آن دیوار های قطور کشیده و برجها ی زیبا ئی ساخته اند قلعه را از سنگ تراشیده ساخته بودند مطابق قول کلاوخیو (١٧٧ـ١٧٩) سلطانیه ازحیث وسعت کمتر از تبریز بود ولی اهمیت تجارتی بیشتری داشت ازگیلان که درقرون وسطی ابریشم کشی آنجا رونق داشت و فقط درقرون اخیره رو بانحطاط گذاشت وهمچنین ازشماخی ابریشم بسلطانیه میآوردند و هکذا از جنوب ایران پارچه‌های ابریشمی و غیره و قالی و بالاخره امتعه هند را از هرمز بسلطانیه حمل میکردند از سلطانیه تا هرمز شصت روز راه و تا بحر خزر از راه گیلان شش روز حساب میکردند حمدالله قزوینی (١٦٣ ـ ١٨٩) شاهراهها را از شهر سلطانیه که مرکز حیات سیاسی و تجارتی ایران بوده آغاز می کند بشرح ذیل : شاهراه جنوبی ـ راهیکه به همدان و از آنجا به بغداد و مکه میرفته ـ شاهراه شرقی ـ راهی که بقزوین و ورامین (نزدیکی طهران) و به خراسان میرفته شاهراه شمالی ـ راهی‌که از طریق زنجان به اردبیل و ولایت قفقاز میرفته شاهراه غربی ـ راهی که از زنجان به تبریز و آسیای صغیر میرفته و شاهراه بین الشرق والجنوب ـ راهی که ازطریق ساوه به قم واز آنجا به‌اصفهان وشیراز وبنادر خلیج‌فارس میرفته

بعد از تیمور شهر رو بانحطاط گذاشت و در اواخر قرن شانزدهم اهمیت سابق خود را از دست داده بود در قرن هفدهم جمعاً قریب شش هزار نفر جمعیت داشت در قرن نوزدهم در زمان کرپورتر که در آن ایام فتحعلی‌شاه قصر تابستانی وارکی در اینجاساخته و فکر تجدید عمارت‌شهر را باسم سلطان آباد در خاطر خود پرورش میداد جمعیت‌سلطانیه قریب به سیصد خانوار بود ولی بعدازجنك روس و ایران (۱۸۲٦-۱۸۲۸) نقشه فتحعلی شاه متروك‌ماند در این زمان فقط خرابه های قرن چهاردهم یعنی دو مسجد وسیع جالب توجه‌است درمسجد بزرك که از زلزله‌اوایل قرن نوزدهم صدمه‌های فراوان دیده قبر سلطان اولجایتو که بیشتر باسم مسلمانی خود یعنی خدا بنده معروف میباشد واقع شده است این بنا از از قراریکه حمدالله قزوینی میگوید درون ارك واقع بود از عمارت ارك بطوریکه از تصویر مندرجه در کتاب کرپورتر (ج ۱ ص۲۷۸) دیده میشود فقط قسمت کمی از بارو با برجی درطرف شمال غربی‌آن محفوظ مانده است وسعت ارك از روی خندق مربعی معین میشود که طول هر سمت آن سیصد یارد و یا نهصد فوت است بنا بر این محیط ارك قدری بیش از یك ورست است و این تقریباً مطابق دو هزار گامی است که حمدالله قزوینی(٥٥) نوشته‌است بهترازهمه مسجد بیرونی محفوظ مانده که دارای گنبدی است بارتفاع ۱۲۰ فوت و چهار مناره و دوطاق دارد گذشته‌ازاینها دراطلاعات تاریخی(d'Ohsson, IV, 542, 545-546) از مدرسهٔ سخن میرانند که سلطان خدابنده در ردیف مسجد ساخته بود وشانزده نفر مدرس ودویست نفر طلبه داشت وهمچنین ازعمارات کثیری که وزیر وی علیشاه بنا کرده بود

در شرق سلطانیه بلوکی و در آنجا قریهٔ واقــع بود که تا بامروز باسم نیمه مغولی خود یعنی صاین‌قلعه معروف است (صاین بلغت مغولی یعنی نیك و خوب) قبل از مغول این قریه قهود نام داشت راهی که از سلطانیه بزنجان میرود از وادی رود زنجان رود میگــذرد و این رود شعبه ایست از رودی که دارای طول زیاد ولی قابل کشتی رانی نمیباشد و هم باسم فارسی اسفیــد رود (در این زمان سفید رود) موسوم است چنانکه جغرافیانویسان عرب اسم برده اند وهم بنام ترکی مغولی قزل‌اوزن معروف میباشد در جنوب سلطا نیــه و وادی مزبور جبال سجاس کشیده شده که در سال ۱۲۹۱ ارغون خان مغول را که از سلاطین ایران بود در آنجا بخاك سپردند (حمدالله قزوینی ٦٤)

شهر زنجان در قرون وسطی اهمیت زیادی نداشت در این زمان عدهٔ نفوس شهر قریب به بیست هزار نفر است زنجان در قرن نوزدهم که یکی ازمراکز تکیه‌گاه بابیها واقع شد کسب اشتهار نمود درسال ۱۸۵۰ عساکر دولتی شهر را متصرف و شورش بابیهارا بعد ازمقاومت سخت آنان خاموش کردند در قرن دهم بعهد جغرافیانویسان عرب همچنین در زمان مغول از زنجان دو راه بآذربایجان میرفت : یکی رو بشمال شرق از راه سفیدرود باردبیل و دیگری به تبریز ومراغه

آذربایجان و ارمنستان

آذربایجان در قدیم قسمت شمال غربی مدی را تشکیل میداد و فقط بعد از اسکندر مقدونی اهمیت مستقلی کسب نمود و آن موقعی بود که آترو پات ایرانی که در سال ۳۲۸ از طرف اسکندر بعنوان ساتراپ به مدی اعزام شده بود در این خطه استحکام یافت آتروپات موفق شد که دولت کوچکی در این سرزمین تشکیل دهد که بعد باسم او معروف شد (Atropatene نزد یونانیان و Atrpatakan نزدارامنه وکلمهآذربایجان از همینجا است) این دولت کوچك از لحاظ اینکه اولین مظهر ارتجاع عنصر ایرانی برضد استیلای یونان و رسوخ تمدن یونانی واقع گردید بس جالب توجه وحائز اهمیتاست پایتخت این سرزمین که نزد نویسندگان کلاسیك گادزا یا گادزاکا و نزد ارامنه و شامیان گندزك و یا کن زك یعنی کلمه فارسی گنجك استواعراب کزنا (باتحریف) یاجنزة (مارکوارت ۱۰۸) خوانده اند در آن زمان مرکز مذهبی عمده بود اعراب شهر و حوالی آنرا الشیز هم می نامند معبد آتش پرستان در اینجا بود و نقل میکنند که سلاطین سلسله ساسانیان بعدازجلوس بتخت سلطنت میبایستی که برای زیارت این معبد بپیاده از مداین بیایند (ابن خردادبه ۹۱) محل شهر را از روی خرابه های تخت سلیمان واقعه در جنوب شرقی مراغه معین میکنند جغرافیانویسان عرب فقط شهر مراغهرا که درجنوب کوه مرتفع سهند ودرکنار رودی است که ازسهند سرازیر وبدریاچهارومیه میریزد پایتخت سابق و معسکر مملکت آذربایجان مینامند شهر دردوره اعراب اردوگاه قشونی شد و از آنزمان باسم مراغه معروف گشت یاقوت

(ج ٤ ص ٤٧٦) اسم قدیم شهر را افراز هرود ذکر میکنند مراغه کلمه‌ایست عربی اصل آن مرغ (باب تفعل میشود تمرغ بمعنی چریدن) یعنی چراگاه اسب ها (معنی تحت‌اللفظی یعنی محلی که اسب ها روی زمین دراز میکشند) اردوگاه فرمانفرمای عرب درآذربایجان وارمنستان در مراغه بود کوهها مراغه را از باد های شمالی حفظ میکنند بدینجهت زراعت و مخصوصاً باغداری رواج کاملی دارد ولی آب وهوای مراغه را غیرسالم گفته اند در دوره مغول در سال ۱۲۵۹ در بالای تپه واقعه در شمال شهر رصد خانه برای خواجه نصیرالدین طوسی منجم معروف بنا نهاده شد که جداول معروف به زیج ایلخانی را دراین رصد خانه تدوین نمود رصد خانه مزبور دارای کتابخانه بود و قسمت عمده کتبی را که در موقع تصرف بغداد بدست آمده بود بدانجا انتقال داده بودند قیمت آلات رصد خانه بیست هزار دینار بود علاوه برمنجمین ایرانی منجمین چینی هم در رصد خانه مشغول کار بودند و خواجه نصیرالدین اطلاعات راجعه بتقویم چینی را از آنها کسب نمود (دوسون ج۳ص ۲۶۴-۲۶۶) در زمان حمدالله مستوفی (۸۷) که در سال ۱۳۳۹ مشغول تألیف بود رصدخانه خراب شده بود هرچند که در سال ۱۳۰۰ ایلخان غازان بتماشا و معاینه آنجا رفته بود (دوسون ج ٤ ص ۲۷۱)

در دوره جغرافیا نویسان عرب مرکز کشوری و نظامی آذربایجان اردبیل بود شهر درجلگه پرآب بفاصله کمی از سمت شرقی کوه مرتفع و پر برف سولان که اعراب سبلان گویند ومرتفعترین کوه آذربایجان ویکی ازمرتفعترین جبال ایران است واقع شده بود بطوریکه می بینیم راههائی که به اردبیل ومراغه میرفت در نزدیکی شهر زنجان از هم جدا میشدند

ولی در آنزمان هم راه دیگری از میانه باردبیل میرفت میانه را مؤلفین قرون وسطی « میانج » مینویسند (لیکن در کتاب مقدسی ۳۷۸ میانه دیده میشود) شاید وجه تسمیه میانه آن است که شهر بیك فاصله مساوی (تقریباً ۳۰ فرسخ) از دو شهر مهم آذربایجان یعنی اردبیل و مراغه واقع شده بود درداستان استیلای عرب اردبیل‌را بعنوان مقر فرمانفرمای این خطه مینامند سیاحان قرن هفدهم اردبیل را بواسطه وفور آب به ونیز تشبیه میکنند ولی بهمان علت کثافت کوچه‌های اردبیل درقرن دهم ضرب المثل شده بود (ترکستان ۱٤٤) در قرن چهاردهم و در زمان حمدالله مستوفی (۸۱) اهالی اردبیل شافعی محسوب میشدند ولی درقرن پانزدهم نهضت تشیع از اردبیل بروز نمود و همین نهضت موجب تشکیل دولت جدید ایران واقع گردید و در عهد ایندولت مذهب شیعه مقام مذهب حاکمه‌را احراز نمود از قرارمعلوم شیخ صفی‌الدین جد سلاطین صفویه شیعه نبود زیرا حمدالله قزوینی اهالی اردبیل را « شافعی و مرید شیخ صفی الدین » میخواند شاید شاه اسمعیل که از اولاد شیخ مذکور و مؤسس سلسله صفویه است خود و جد خود را از اولاد علی اعلام نموده وعلم تشیع را برافراشت شاه اسمعیل هم که درسال ۱۵۲٤ وفات یافت دراردبیل مدفون‌گردید بدینملاحظه شهر دردوره اولاد شاه‌اسمعیل تا یکدرجه دارای اهمیت بود چنانکه شاه عباس کبیرکتابخانه معتبری وقف شهر کرد اردبیل در سال ۱۸۲۸ بتصرف پاسکویچ درآمد وقسمت بزرگ کتابخانه بعنوان غنیمت جنگ به پطرسبورغ ارسال گردید و تا بامروز در کتابخانه عمومی محفوظ است در بین نسخ خطی تألیفات کمیاب و گرانبهای زیادی وجود دارد

بنای شهر تبریز را که پایتخت کنونی آذربایجان است بدوره اسلام یعنی باواخر قرن هفتم و به زبیده خاتون زوجه هارون الرشید نسبت میدهند تبریز دراوایل بحال قریه باقی بود وفقط درزمان متوکل خلیفه (۸٤۷ـ۸٦۱) که مقر الرواد الازدی سرکرده یاغی و اولاد او گردید صورت شهر مستحکمی را بخود گرفت (یاقوت ج ۱ ص ۸۲۲) درقرن دهم تبریز شهر غیرمهمی بود در دوره غلبه مغول تبریز را باسم پایتخت سلسله محلی اتابکان ذکر میکنند یاقوت که در سال ۱۲۱۳ به تبریز درآمده ازشهر تبریز مثل یکمرکزصنعتی مهمی سخن میراند پارچه‌هائیرا که در آنجا میبافتند بتمام ممالك میبردند

درقرن سیزدهم ودوره سلطنت مغول که تبریز پایتخت ایران گردید بیش‌از پیش ترقی نمود علت پایتخت شدن تبریز تا یك‌اندازه لزوم تمرکز قوای جنگی برای دفع تاخت و تازهائی بود که همیشه ازشمال مملکت را تهدید میکرد وازطرف دیگروضعیت‌طبیعی مملکت که همیشه کوچ نشینانرا بسوی خود جلب‌میکرد تایکدرجه دراینقضیه مؤثرواقع گردید کوچ نشینان برای گله های خود مراتع کوهستانی و برای خود قشلاقهائیکه از باد ها محفوظ بود میبافتند دره رود جغتو که درنزدیکی مراغه بارومیه میریزد و مخصوصاً صحرای مغان در سمت سفلی کر قشلاق خوانین مغول را تشکیل‌میدادند وسیاه‌کوه یعنی قره‌داغ درآذربایجان وآلاداغ درارمنستان ییلاق مغولها بودند قصر تابستانی ارغون خان در نزدیکی آلاداغ بود (حمدالله قزوینی۱۰۱) مقبره هلاکو و ابقای خوانین اول مغول درکوه شاهی و یا تل بود که حالیه در شبه جزیره واقع شده اند ولی در آندوره وسعت دریاچه ارومیه بیشتر از حالا بود و کوه در جزیره وسط دریا

واقع شده بود آل هلاکو در آذربایجان مجبور بودند که همیشه سلطنت خودرا در مقابل قزل‌اردو حفظ وحراست کنند ولایات اطراف بحرخزر و آذربایجان که مغولها در همان دوره چنگیز خان خراب و ویران کرده بودند میبایستی که در جزو ملك جوجی داخل شوند در اواسط قرن سیزدهم که منکو برادرخود هلاکو را بایران اعزام نمود وهلاکو سلطنت مغول مستقلی در آنجا تشکیل داد ایلخانها که مالك این مملکت بودند آذربایجانرا هم تصرف کرده و ازشناختن حقوق اولاد جوجی دراین‌خطه امتناع‌ورزیدند آل‌جوجی بنوبه خود چندمرتبه با اسلحه دردست حقوق خود را اعلام نمود تمام این علل خانهای مغول را مجبور میکردند که غالباً درآذربایجان زندگی کنند وچون کمافی‌السابق بزندگانی کوچ نشینی مداومت‌میدادند طبعاً‌مایل بودند که‌ادارات دولتی را حتی‌الامکان نزدیك اقامتگاه خود تمرکز دهند برای این مقصود شهر تبریز را که در دوره چنگیز خان نسبتاً کمتر صدمه دیده بود انتخاب کردند مغولها سه‌مرتبه نزدیك شهر آمده و هردفعه اهالی موفق شده بودند که بوسیله پول آنهارا منصرف‌کنند همین قضیه ثابت میکند که وسائل مادی اهالی شهر بواسطه ترقی صنایع تا چه اندازه عظم بوده

میل مغولهای ایران بساختن ابنیه و عمارات از زمان ایلخان ارغون (۱۲۸٤—۱۲۹۱) شروع شد ارغون چند عمارت درقریه شنب و حوالی غربی تبریز بنا نهاد و قریه مزبور را باسم ارغونیه نامیدند (دوسون جلد ٤ ص۵۸) ارغون هنوز اسلام قبول نکرده بود ومهمترین ابنیهٔ که ساخته بود معبد بت پرستان بود در دیوارهای معبد صورت‌خود ارغون را نقش کرده بودند (ایضاً ٤ ص۲۸۲) معبد مذکور را در زمان

غازان (۱۲۹۵ـ۱۳۰٤) که پسر ارغون و مسلمان متعصب و یکی از سلاطین جالب توجه ایران در قرون وسطی است خراب کردند

غازان که بحال مغولیت پایدار و دوستدار گذشتهٔ مغول بود در عین‌حال بمراتب بیش ازاسلاف خود اصول تمدن ایران را فرا گرفته بود او میتوانست که در باب آلات منجمی با علمای رصد خانه مراغه صحبت کند و میخواست وضع مملکت و قوانین را بشکلی د ر آ ورد که منافع سکنه تخته قاپو و کوچ نشین مملکت را بیك اندازه تأمین کند

تبریز در دورهٔ غازان تاحدودیکه برای پایتخت یك‌مملکت وسیعی مقتضی بود وسعت یافت سابقاً محیط دائره باروی شهر فقط ۶۰۰۰ گام بود غازان امر داد که دور شهر و قراء اطراف دیوار جدیدی بنا کنندکه محیط آن به ۲۵۰۰۰ گام میرسید (حمدالله قزوینی ۷٦) و یا بقول دیگر ٤ ½ فرسخ بود (دوسون جلد ٤ ص ۲۷٦) یعنی قدری کمتر از سی ورست بواسطه فوت غازان این بنا ناتمام ماند غازان مثل پدر خود قریه شنب را پسندیده و قریه مزبور در دوره او باسم غازانیه موسوم گردید و بیشتر شنب غازان خان نامیده میشود دراین قریه غازان مقبره برای خود بنا نمود که از مقبره سلطان سنجر واقعه در مرو که سابقاً نزد مسلمین عالیترین عمارات محسوب میشد (رجوع شود بصفحه ۹٤) عالیتر شد ونیز مسجد و دومدرسه یکی برای حنفیها و یکی برای شافعیها و یك سلسله عمارات دیگر بنانهاد رشیدالدین مورخ که وزیرغازان بود در یکی از محلات شرقی شهر عماراتی ساخت که باسم او ربع رشیدی ویا رشیدیه نامیده شد (کاترمر ص ۵۷) وزیر دیگر غازان شاه تاج الدین علیشاه که باعث قتل رشیدالدین شد مسجدی ساخت که قسمتی از آثار آن

تا بامروز در ارك واقعه در طرف جنوب غربی شهر باقی مانده است شرح مفصل بنای مذکور که العینی مورخ عرب در قرن پانزدهم نوشته به همت مرحوم بارون تیزن گاوزن بطبع رسیده است بنابقول حمدالله قزوینی(۷۷) دراین بنا سنك مرمر بیقیاس بکار برده شد درقرن هفدهم از این بنا فقط گنبد آن باقی مانده بود در قرن نوزدهم باقیمانده عمارت را به قورخانه و برج قراولی مبدل کردند میرزا علیمحمد باب مؤسس فرقه بابیه درسال ۱۸۵۰ در همینجا اعدام شد

حمدالله قزوینی درسال ۱۳۳۹ مینویسد که در تمام ایران بقدر تبریز عمارات عالی و قشنگ نبود بعد از انقراض سلسله مغولهای ایران شهر پایتخت سلسله جلائری ـ ترکمن‌های قره قویونلو و آق قویونلو بود و با وجود اینکه در اواخر قرن چهاردهم دستخوش قتل و غارت گردید معهذا درقرن پانزدهم اهمیت خودرا دارا بود درسال ۱۳۸۵ توختامیش و در سال ۱۳۸۶ تیمور تبریز را غارت کردند از اظهارات کلاوخیو (۱۶۷ ـ ۱۷۰) که در سال ۱٤۰٤ از تبریز عبور کرده است معلوم میشود که شهر با چه سرعتی ازضربت این قتل‌وغارت قد علم نمود در نظر کلاوخیو تبریز شهر عظیم و پرثروتی جلوه کرده بود که دارای دویستهزار نفر جمعیت بوده و همه روزه مقدار معتنابهی متاع و جنس درآنجا تهیه میشده کلاوخیو ازخانهٔ عظیمی درتبریز تعریف میکند که سلطان اویس (۱۳۵٦ ـ ۱۳۷٤) از سلسله جلائری بنا کرده بود این خانه دارای بیست هزار اطاق و باسم دولت خانه نامیده میشد در آن تاریخ شهر بارو نداشت یکی از بهترین عمارات تبریز که آثار آن تا بامروز باقی مانده مسجد کبود است که بمناسبت رنك کاشیهای عالی که زینت افزای آن بودند باین

اسم نامیده شده این مسجد از یادگارهای قرن پانزدهم یعنی زمان جهانشاه از خوانین تراکمه قره‌قویونلو است (۱٤۳۷ ـ ۱٤٦۷) تصویر خرابه‌های مسجد در کتاب کرزن (ج ۱ ص ۵۲۰) درج شده است این بنا از زلزله‌هائیکه تبریز غالباً دچار آن میشد بسیار آسیب یافت حمدالله قزوینی مینویسد که بعداز زلزله سال ٤۳٤ (۱۰٤۲) بصلاحدید یکنفر منجم در موقع تجدید بنای شهر اقداماتی برای جلوگیری از وقوع زلزله اتخاذ شد منجم مذکور اظهار میکرده که خطر زلزله مرتفع گردیده است و حقیقتاً هم از آن تاریخ تا زمان مؤلف مذکور یعنی درعرض سیصد سال یکمرتبه هم زلزله واقع نشده بود ولی در قرن هیجدهم شهر دومرتبه یکی درسال ۱۷۲۱ و یکی درسال ۱۷۸۰ گرفتار زلزله های هولناکی گردید و گویا در زلزله اولی هشتاد هزار و دومی چهل هزار نفر تلف شدند (کرزن ج ۱ ص ۵۱۸) با همه اینحال شهر اهمیت خود را از دست نداد هر چند که در قرن شانزدهم دیگر پایتخت مملکت نبود شاردن (ج ۱ از ص ۲۵٦ ـ ۲۵۷) در قرن هفدهم مینویسد که عدهٔ نفوس شهر ۵۵۰٫۰۰۰ نفر بود و وسعت شهر از تمام شهرهائیکه وی دیده بیشتر وحتی بمراتب از اصفهان وسیعتر بوده در اواخر قرن نوزدهم عده نفوس شهر را پنجاه هزار و بعضی ها سی هزار می گفتند ولی از آن ببعد شهر مجدداً مرکز تجارتی با رونقی شده و مطابق بعضی اقوال پرجمعیت ترین بلاد ایران واقع گردید عده نفوس آن را تا دویست و چهل‌هزار نفر یعنی قدری بیش از طهران ذکر میکنند در قرن نوزدهم شهر معمولا مقر ولیعهد بود راه روسیه از طریق قفقاز واروپای غربی و ترکیه از طریق طرابزون همه در تبریز بهم متصل میشوند راه طرابزون را عباس میرزا درقرن ۱۹

از نو ساخت ولی جغرافیا نویسان قرن دهم از این راه اسم میبرند قسمت عمده اجناس یونانی که بممالك اسلامی حمل میشد از راه طرابزون بود (ابن حوقل ۲۴۶)

در دوره مغولها یك شهر دیگری در آذربایجان احداث و یابعبارت صحیحتر ترمیم وتجدید شد این شهر همان اوجان است که در ۸ فرسخی تبریز سر راه میانه بود اقدام بتجدید و ترمیم این شهر هم از کار های غازان خان بود که آنرا باسم « شهر اسلام » نامید عایدات این شهر وقراء اطراف در راه مؤسسات خیریه غازان صرف میشد در قرن نوزدهم یکی از قصور تابستانی شاه در اوجان بود شهر یکی از خنك ترین نقاط ایران محسوب میشد درقرن چهاردهم جامعه مسیحی در اوجان سکونت داشت (حمدالله قزوینی ۸۰) در راه میانه قریه ترکمن چای واقع شده که عهد نامه ۱۸۲۸ درآنجامنعقدگردید درقرن چهاردهم درمحل ترکمنچای قریه ده ترکمانان در شش فرسخی میانه واقع بود کلاوخیو (۱۷۲) قریه ترکمن آنجارا Tucelar (توزلار) نام میبرد بطوریکه معلوماست حالیه اقوام ترك نژاد نه تنها درقسمت عشایر کوچ نشین حتی در قسمت سکنه تخته قاپو هم اکثریت اهالی آذربایجان را تشکیل میدهند لهجه اهالی تخته قاپوی آذربایجان که ادبیاتی هم بآن زبان موجوداست با لهجه تراکمه و عثمانیها منسوب به دسته جنوب ترکی است ترکهای آذربایجان از حیث مذهب مثل ایرانیان شیعهٔ متعصب هستند

از بلاد واقعه درحوزه دریاچه ارومیه غیر از تبریز ومرغه بلاد دهخوارقان و خوی ومرند و سلماس و ارومیه وغیره تاکنون اسامی را که درقرون وسطی بدان نامیده میشدند محفوظ داشته‌اند درآب دریچه

ارومیه بواسطه مقدار فوق العاده زیاد نمك ماهی نمیتواند زندگی کند حتی استحمام در دریاچه ممکن نیست سابقاً راجع به‌تغییر حدود دریاچه ذکری رفت این دریاچه را ایرانیان سابق چچشت مینامیدند (مارکوارت ۱۰۸) که در قرن چهاردهم هم بدان اسم دیده میشود (حمدالله قزوینی ۸۰ چیچست) حالیه باسم دریای شاهی معروف است درساحل دریاچه مخصوصاً در دهخوارقان مرمر اعلی استخراج میشود و ظاهراً خوانین و وزرای دورهٔ مغول برای عمارات خود از همین مرمر بکار میبردند شهر ارومیه[1] ازلحاظ مرکزنساطره ایران که دراین‌اواخر بکلیسای ارتوذوکس پیوسته اند قابل توجه میباشد

جبال قسمت شمال شرقی آذربایجان باسم قره داغ معروفند درقرن نهم آخرین کشمکش بابك کافر با عساکردولت عباسی که درتحت‌فرماندهی افشین بودند درهمینجا بوقوع پیوست مرکز عملیات افشین شهر برزند واقعه در ۱٤ فرسخی (بقول اصطخری ۱۵ فرسخی) اردبیل سر راه کر بود از آنجا تا هر یك ازخندقهای سه‌گانه که افشین کنده بود ۲ فرسخ بود و از خندق آخری تا پایتخت بابك که اعراب البذ می نامیدند (ابن خرداد به ۹۲) یك فرسخ بود پیروان بابك که به خرمیه و یاخرمدینیه موسوم بودند درقرن دهم در جنوب اردبیل در جبال صعب‌العبور زندگی میکردند بنابقول مقدسی (۳۹۸-۳۹۹) در قراء آنها مساجدی نبود و اهالی باحکام اسلام عمل نمیکردند در جواب سؤالی که مقدسی از آنها کرده و پرسیده بود که چطور مسلمین آنهارا بحال خود گذاشته و اذیت نمیکنند گفته بودند که قائل بخدای واحد بوده و علاوه برآن همه ساله

(۱) در عهد سلطنت همایون پهلوی برضائیه موسوم شده — م

مبلغ معتنابهی بخزانه دولت عاید میدارند در ایندوره آذربایجان قطعه سرحدی ایرانرا تشکیل میدهد واین تقریباً مطابق حدودی است که سکونت قوم ایرانی در قدیم بسط یافته بود لیکن قطعات همجوار صفحه ارمنستان و آلبانی (مسلمین اران گویند) و ایوری (گرجستان) وداغستان کنونی یا معبرمعروف دربند تحت نفوذ تمدن ایرانیان وگاهی مطیع قدرت سیاسی ایران بودند درتمام این صفحات اقوامی غیر آریائی ساکن بودند که مدتها قبل ازآمدن آرین ها تایك درجه بر ترقیات معتنابهی در تمدن نائل آمده وبعدها بیش ازایران تحت نفوذ تمدن یونانی ومسیحی واقع گردیدند درزمان جغرافیانویسان عرب درقرن دهم بلاد ارمنستان وقفقاز ازحیث ترقیات صنعتی و تجارتی بر شهرهای آذربایجان تفوق داشت مسئله سرزمین اولیه ملت ارمنی هنوز بالصراحه حل نشده است بعضی مثل خیوبشمان عالم زبانشناسی دسته ارامنه‌را شاخه مخصوصی از شجره نژاد هند واروپا میدانند برخی دیگر تصور میکنند که سکنه ارمنستان با هتیت‌ها وسکنه آلبانی وگرجستان دسته مخصوصی باسم دسته آلارود تشکیل میدادند که چیز مابه‌الاشتراکی با آرینها نداشتند هرودوت از آلارود ها اسم میبرد درکتیبه های آسوری از دولت (Urartu) ذکری شده وبطوریکه ما ازکتیبه‌های سلاطین این مملکت که تاکنون باقی مانده میدانیم مرکز(Urartu) نزدیکی دریاچه وان بوده کلمه آرارات‌هم شبیه باسم مملکت مزبوراست وارامنه همیشه آرارات‌را بعنوان اسم‌محلی استعمال کرده‌اند و نه اسم کوه که سابق ماسیس نامیده میشد جغرافیا نویسان قرن دهم عرب کوه آرارات را الحارث و آرارات کوچك را الحویرث نامیده اند

شهر ارتاکساتا پایتخت سلاطین ارامنه در دوره استیلای اشکانیان

و همچنین شهر دوین که اعراب دبیل نام برده اند و پایتخت خداوندان مسلمان ارمنستان بوده هر دوشهر در نزدیکی آرارات در کنار رود ارس واقع بودند شهر بزرگتر ازاردبیل بود و پارچه‌های بافت آن شهرت بزرگی داشت قالیهای ارمنستان را درجزوهدایائی ذکر میکنند که سلطان محمود غزنوی به قدیرخان کاشغری فرستاده بود (ترکستان ص ۲۹۹) راه تجارتی ازطرابزون از راه دوین عبورمیکرده بعد تشبثاتی شد تا اینرادرا درخطی که نسبتاً بیشترمستقیم باشد قراردهند و راه ازشهر آنی بگذرد که شهری بود درکنار ارپاچای از شعبه‌های ارس ودرقرن دهم سلاطین سلسله باگراتونیان ودرقرن یازدهم از سال ۱۰٤٤ فرمانروایان بیزانسی واز ۱۰۷۲ امرای مسلمان ازسلسله آل شداد و در قرن دوازدهم مجدداً شاهزادگان ارمنی که ابتدا درقید بستگی سلاطین گرجستان وبعد خوانین مغول بودند سکونت داشتند ن. یا. مار تحقیقات مفصلی راجع بخرابه های انی نموده وآنها را « موزه تمامی از صنایع ارمنی » نامیده است

آن قسمت ارمنستان که حالیه ایالت ایروان وولایت قارس را تشکیل میدهند درعصرجدید ومخصوصاً درقرن شانزدهم وهفدهم موضوع کشمکش سلاطین عثمانی و پادشاهان ایران بود در سال ۱۵۹۰ ایرانیها مطابق قرار داد میبایستی که تمام صفحات قفقاز و حتی آذربایجان را به عثمانیها واگذار کنند درسال ۱۶۰۳ و ۱۶۰٤ شاه عباس اینولایت را مسترد و حتی قارس را متصرف شد ایالت ایروان که سابقاً به خانی ایروان و نخجوان منقسم بود در سال ۱۸۲۸ از ایرانیان منتزع و بروسیه ملحق گردید وصفحه قارس درسال ۱۸۷۸ از ترکها گرفته شد ایروان در دوره تیمور لنگ بعنوان قریه بوجود آمد و فقط در قرن شانزدهم در دوره

شاه اسمعیل صورت شهر را بخود گرفته و در همان زمان باسم کنونی نامیده شد قلعه محکم بایزید واقعه در جنوب غربی آرارات که در قرن نوزدهم هنوز پایتخت حکمران نیمه مستقل کرد بود در دست ترکها ماند

ارس که درقدیم مصب علیحده از کر داشت سرحد بین آذربایجان و اران (آلبانی قدیم) بود ایالات گنجه و قسمتی از بادکوبه جزو اران بودند سابقاً اران را در معنای محدود این کلمه سرزمین بین ارس و کر میدانستند اران هم درقدیم مثل ارمنستان سکنهٔ از قوم غیرآریائی داشت جغرافیانویسان عرب درقرن دهم از یك زبان مخصوص ارانی سخن میرانند بنا باخبار ارمنی برای زبان مزبور در قرن پنجم الفبای مخصوصی اختراع شده بود (مارکوارت ۱۱۷) شهر عمده آران شهر Partav بود که اعراب (بردع و یا بردعه) گفته اند واکنون خرابه های قریه بردع در نزدیکی جائیکه ترتر به کر میریزد دیده میشود عربها فاصله بین بردع و ساحل کر را دو یا سه فرسخ میشمردند در قرن دهم شهر از حیث عظمت بتمام بلاد قفقاز و آذربایجان برتری داشت وطول آن یك فرسخ و عرضش قدری کمتر از فرسخ بود از تمام شهرهای واقعه بین ایران و خراسان فقط ری واصفهان بدان تفوق داشتند نزدیکی دروازه شهر یکشنبه بازار بزرگی بود ابریشمی را که در آنجا تهیه میشد به فارس و خوزستان حمل میکردند (اصطخری ۱۸۳) بنا بقول مقدسی (۳۷۵) شهر برای این مملکت مثل «بغداد» بود ظاهراً همان ثروت و تمول شهر باعث شد که درسال ۹٤۳ بدست روسها تاراج گشت

بردع آخرین نقطه تمام راههای تجارتی است که عربها از راه قفقاز ذکر میکنند راههای مزبور عبارت است :

۱ ـ راه شرق از طریق شماخی بشیروان صفحه شیروان در قدیم قسمتی از ایالت کنونی بادکوبه را تشکیل میداد که درقرون وسطی سلسله مخصوصی باسم شیروانشاه در اینجا سلطنت میکردند و از آنجا درامتداد ساحل دریا به دربند میرفتند که اعراب باب‌الابواب میگفتند و بندرگاه عمده این صفحات بود (اصطخری ۱۸٤) شهر از حیث بزرگی به تفلیس برتری داشت وفقط از بردع کوچکتر بود ازبندرگاه بادکوبه (باکوه بعدها باکویه) هم ذکری شده ولی در آنزمان اهمیت بزرگی نداشت ترقی شهر بعد از حمله مغول شروع شد بطوریکه سیاحان اروپائی غالباً بحر خزر را دریای باکو نامیده اند

۲ ـ راه جنوب شرق به بیلقان که در نزدیکی محل اتصال ارس و کر واقع بود و از آنجا از صحرای موسوم بصحرای مغان و شهر ورثان که شهر سرحدی آذربایجان و در هفت فرسخی جنوب بیلقان واقع بود بطرف جنوب واردبیل میرفتند شهر بیلقان درسنه ۱۲۲۱ بدست مغولها خراب و اکنون وجود ندارد هرچند که در دوره تیمور درسال ۱٤۰۳ ترمیم وتجدید شده بود درزمان سیاحت کلاوخیو(۳۵۸)درسال ۱٤۰۵ شهر بیلقان دارای بیست هزار خانه بود

۳ ـ راه شمال غرب از طریق گنجه به تفلیس اعراب گنجه را جنزه میخوانند واکنون به یلی زا وتوپول معروف‌است درقرن سیزدهم ترقی شهر از حیث صنعت بجائی رسیده بود که بوسیله تقدیم پارچه از آسیب مغول خلاصی یافت (دوسون ج ۱ ص ۳۳٤)

٤ ـ راه جنوب غرب بطرف دوین پایتخت ارمنستان

در دوره ساسانیان تمام این قطعات متعلق بایرانیان بود که طرق

عمده واقعه از راه جبال قفقاز را یعنی دروازه های خزر ـ معبر دربند و دروازه های آلان یعنی دره واریال‌را از تاخت‌و تاز کوچ نشینان حفظ میکردند از نیمه دوم قرون وسطی تا باینزمان بجای اران کلمه قره باغ که مرکب از ترکی وفارسی‌است استعمال میشود حمدالله قزوینی (۱۸۱ ـ ۱۸۲) بجای راهـهای مذکوره فقط راه از اردبیل به قره باغ را ذکر میکند که از قرار معلوم تقریباً در حدود محل بیلقان بوده و از آنجا از راه گنجه به تفلیس میرفتند علاوه بر آن از راهی ذکر میکنند که از قره باغ از طریق اهر بسمت جنوب غرب و تبریز میرفتند

گیلان و مازندران

ولایاتی که در امتداد سواحل جنوبی بحرخزر واقع‌شده از لحاظ اوضاع طبیعی فرق‌اساسی باسایر ولایات ایران‌دارند خطه گیلان و صفحه مازندران که‌محوطه باریکی رابین کوههاودریا تشکیل میدهند نه‌ازنقصان رطوبت بلکه ازوفور بی‌اندازه‌آن درزحمت هستند چشمه‌های متعددی‌که از کوههاسرازیرمیشوند غالباً درمصب‌های خود مردابهائی تشکیل میدهند که ابخره عفنی ازآنها متصاعد و بواسطه ریك از بحرخزر جداشده‌اند در تمام سواحل‌مزبورچنانکه جغرافیانویسان قرن دهم‌هم (اصطخری ۲۱۲) متذکر شده‌اند یك رودخانه قابل‌کشتی‌رانی پیدانمیشود درجنوب منطقه باطلاق‌زار ساحلی منطقهٔ از بیشه‌های انبوه امتداد یافته ودر جنوب آنها کوههائی سر بآسمان کشیده که دامنه‌های پائین آنها باجنگل های انبوهی پوشیده شده وبالاتر از آنها مراتع مرتفعی واقع گشته‌اند در وسط بیشه‌ها وجنگلها محوطه‌هائی دیده میشود که برای زراعت‌واحداث قراء از اشجار خالی کرده اند

در عهد قدیم سکنه گیلان را کادوسیان تشکیل میدادند که در قید اطاعت دولت هخامنشی نبودند همین‌قوم ویا قسمتی ازآن را گیل (گه‌لای، گه‌لوی، گیلوی) هم‌مینامیدند و ولایت گیلان نام کنونی خودرا از اسم قوم مزبور دارد بعد درشرق این سامان ماردان یاامارادان سکونت داشتند وروdسفیدرود بنام‌آنها آمارد نامیده‌شده وگذشته‌ازاینها تاپوران (تابیوروی تاپوروی) بودند که‌ایرانیان‌مازندران کنونی رابنام‌آنهاتاپورستان‌خواندند تاپورستان که بعدها اعراب تحریف و طبرستان کردند در سکه های دوره

ساسانیان و اوائل فتح اسلام دیده‌میشود قسمت‌شرقی مازندران را چنانکه سابقاً گفتیم(ص ۱۷۱) درجزو هیرکانیا محسوب میکردند

تمام این اقوام باستثنای هیرکانیان ازنژاد غیر آرین بودند تاپوران که ابتدا در قسمت جنوب شرقی ولایت سکونت داشتند در قید اطاعت هخامنشیان درآمده بودند ماردان مغلوب اسکندر مقدونی وبعد اشکانیان شدند و اشکانیان درقرن‌دوم آنهارا درحوالی ری‌سکونت دادند اراضی‌سابق ماردان بتصرف تاپوران درآمد بطلیموس درشرح شرق دیلم (ده‌لومایس) یعنی‌قسمت شرقی گیلان در ساحل بحرخزر فقط تاپوران رانام برده است

مطابق بعضی اخباری که‌در دست است دولت مخصوص طبرستان‌در اواخر دوره اشکانیان تشکیل و در عهد ساسانیان پایدار بود بعداز سقوط سلسله ساسانیان خداوندان طبرستان لقب « سپهبد خراسان » را اختیار کردند مارکوارت ازعلمای دوره اخیر(ص۱۳۳) این‌حقیقت‌را متذکر می شود که در ردیف سلسلهٔ اسپهبدان در طبرستان سلسلهٔ بادوسپانان یعنی خداوندان کشوری هم دیده میشود وتصور می کند که در یکی از ادوار گذشته وشایددرزمانی که‌فیروز نوادهٔ‌یزدگردسوم برای استقرار دولت‌ایران اهتمام میورزید تمام ترتیبات مملکتداری در طبرستان از روی سرمشق دولت ساسانیان تشکیل شده‌بود عربها گیلان‌را مسخرنکردند طبرستان فقط درزمان منصور خلیفهٔ عباسی کاملا درتحت اطاعت‌اعراب درآمد هرچند که بعداز آنهم در سر زمین طبرستان کمافی‌السابق مسکوکاتی باخط پهلوی ضرب میکردند

ازقراری که‌اصطخری می نویسد درصفحهٔ طبرستان فاصله‌بین کوهها ودریا درهیچ نقطهٔ بیش‌ازیکروز راه نبود دربعضی ازاین‌نقاط دریا تادامنهٔ

کوه میرسید ولی در گیلان این فاصله دو روز و بیشتر بود (اصطخری ۲۰٦) اما اینکه در قرن دهم ارتفاع سطح دریا بیش از این زمان بود از اینجا میتوان استنباط نمود که مطابق قول ابن فقیه (۳۰۳) فاصله بین شهرساری و دریا کلیتاً سه فرسخ بود غذای عمدهٔ سکنه ماهی بود از جملهٔ حبوبات برنج بواسطهٔ هوای مرطوب و گرم غلبه داشت سرحد شرقی طبرستان بین استرآباد و تامس که بفاصلهٔ یک روز راه درغرب استراباد بود می گذشت شهرسرحدی طبرستان درغرب شالوس بود که در بیست فرسخی آمل درساحل دریا و یحتمل درمصب رودچالس قرار گرفته بود بنابراین فقط قسمتی ازمازندران کنونی درجزء طبرستان داخل بود صفحات غربی در جزو گیلان و شرقی با شهر استراباد درجزو جرجان داخل بودند

اما گیلان را باسم جیلان یا دیلم مینامند که بدو قسمت منقسم میشده : جلگه و کوهستان درقسمت جلگه برساحل دریا گیلها (الجیل) و در کوهستان دیلمهای واقعی (الدیلم المحض) زندگی میکردند درصفحهٔ که متصل بدریا ومجاور طبرستان بود قسمت عمدهٔ سکنه را گیل ها تشکیل میدادند وبزبان مخصوصی که با زبان فارسی و ارانی و ارمنی فرق داشت سخن میراندند (ابن حوقل ۲٦۸) سیادت سیاسی دردست دیلم ها بود وسلسلهٔ آل جستان که مقرآن شهرطارم (همانجا) بود ازمیان دیلمها بیرون آمده بود در این زمان ولایتی که در امتداد جریان وسطی سفید رود واقعشده بدین نام خوانده میشود بنابقول اصطخری (۲۰٤) مقر سلطنت جستانیان رودبار بود که بر کنار سفید رود واقع شده بود (۳٦۰) شهر عمدهٔ دیلمها پروان بود پروان شهر کوچکی بود ولی محل وقوع آنرا ذکر نکرده اند در پروان شهرستانی بود که در آنجا خزائن سلاطین را درقعر چاهی حفظ میکردند

شهرهای عمدهٔ گیل‌ها را فقط مقدسی (۳۵۵ و ۳۶۵) اسم‌برده و مهمترین شهر گیل‌ها دولاب بود که شهر تجارتی و در نزدیکی دریا ظاهراً درقسمت غربی گیلان واقع شده بود چه از دولاب تامغان پنج روز راه و تا شالوس یازده روز راه (مقدسی ۳۷۲) حساب می‌کردند مطابق گفتهٔ اصطخری (۲۰۵) در کوهها قوم دیگری سکونت داشت که بزبان مخصوصی غیر از زبان گیل‌ها ودیلم ها سخن میراند

ولایت کوهستانی رویان و یارویانج که درهر دودامنهٔ سلسلهٔ عمدهٔ کوه و بلاواسطه درشمال ری واقع بود در ابتداء در جزو دیلم داخل بود شهر شالوس را هم در جزو ولایت مزبور داخل میکردند شهر عمدهٔ این ولایت کجه بود ولایت رویان فقط درزمان فرمانروائی عمرابن‌العلاء که سکه های او ازسنهٔ هفتصد وهفتاد میلادی ببعد شروع میشود به طبرستان ملحق شد در چهار فرسخی شالوس « مدینهٔ محدثه » واقع شده بود وعمر دیلمانی را که اسلام‌اختیار کرده ومطیع وی شده بودند درآن‌شهرسکونت داده بود از آنجا که میگذشت مسکن دیلمانی بود که اظهار انقیاد نکرده بودند (ابن‌فقیه ۳۰۵) قسمتی ازاین ولایت که‌در دامنهٔ جنوبی واقع بود از مرکز ری وقسمت شمالی آن از مرکز طبرستان اداره میشد (اصطخری ۲۰۶) علاوه برآن از ولایات‌کوهستانی‌ذیل اسم می برند : ۱ ــ دماوند با حوالی آن که بدست خداوند مخصوصی که لقب ماس مغان یعنی رئیس مغها داشت‌اداره میشد (مارکوارت ۱۲۷) این ولایات‌را اعراب درزمان منصور خلیفه فتح کردند (ابن‌فقیه ۲۷۶ و ۳۱۴) ۲ ــ در سمت شرق کوههای شروین ویا جبال ابن‌قارن‌شهر سمهار (باشمهار) وقلعهٔ‌فریم که‌مقر خداوندان محلی بود در این قسمت‌واقع‌بودندعربهاسکنهٔ کوهستانی آنجارا

درقرن نهم مطیع کردند ولی بعد گذاشتند که سلسله محلی آل قارن از آنجا برخاسته و استوار گردد ۳ ـ بادوسپان که یك مسجد جامع هم نداشت قریهٔ عمدهٔ آنجاآوران بود سمهار واوران هردو بفاصلهٔ یك روز راه ازساری واقع بودند

درقسمتی ازسر زمین دیلم که استقلال خودرا محفوظ داشته بود شیوع دین اسلام بایك نهضت دموکراسی مربوط بود مطابق گفته اصطخری (۲۰۵) اولین مروج اسلام در دیلم امام حسن بن زید علوی بود که در سال ۸۶۴ در رأس اهالی شالوس وشهر سرحدی کلار که برعلیه طاهریان شورش کرده بودندقرار گرفت علت شورش آن بود که طاهریان میخواستند اراضی بایری را که تاآنزمان مورد استفادهٔ عموم بود وصاحبی نداشت بنفع خود ضبط کنند (طبری ج ۳ ص ۱۵۲۴) حسن بن زید و محمد که جانشین او بودبرای تصرف طبرستان وری مجبور بودند که باطاهریان وبعدهم باصفاریان وسامانیان همواره جنك کنندپشتیبان عمدهٔ که برای قدرت واقتدارخود داشتنددیلم بود که درآنجا سلسلهٔ جستانیان رابسوی خود جلب کرده بودند محمدبن زید در سال ۹۰۰ درجنك باعساکر سامانیان کشته شد در سال ۹۰۲ پادشاه جستانی دیلم راازطبرستان خارج کردندولی وی درمتصرفات اصلی خود برقرار ماند

نهضت شیعیان بسال ۹۱۴ تجدیدشدازقراریکه ابن اثیر (ج ۸ ص ۶۱) می نویسداین دفعه حسن ابن علی سکنهٔ طبرستان رابشورش برعلیه فرمانروای سامانی وسکنهٔ دیلم وگیلان را بشورش برضد جستانیان و قبول دین اسلام دعوت نمود ودرضمن معافیت آنان از مالیات عشر ، عده داد از گفته های بیرونی مورخ قرن یازدهم جنبهٔ دموکراسی این شورش واضحتر وروشنتر

میشود بیرونی حسن‌ابن‌علی‌را متهم بر آن میکند که وی آئین اجدادی را که‌فریدون پهلوان افسانهٔ مؤسس‌آن بود برهم‌زد (ترکستان ۲۲۱) ازهمین زمان است که دیلمان رسماً مسلمان شناخته شدند وبهمین عنوان بود که حسن بن علی امرداد استحکامات سرحدی شهر شالوس را خراب کردند حسن بسال ۹۱۷ درگذشت تأثیرات شدید و خواطرات عمیقی که‌از اصلاحات حسن باقی ماند از گفته های مورخین معلوم میشود که گویند مردم در هیچ زمانی اینطور حکومت عادل ندیده بودند (طبری ج ۳ ص ۲۲۹۲) چنانکه معروف‌است درقرن دهم سلسلهٔ شیعهٔ آل بویه ازمیان کوهستانیان دیلم بیرون آمد آل بویه ابتدا درخدمت سلسلهٔ آل زیار طبرستان بود وبعد تمام ایران را باستثنای خراسان متصرف شد

نام لاهیجان و رشت که در اینزمان از بلاد عمدهٔ گیلان بشمار می آیند برای اولین دفعه در دورهٔ مغول ذکر میشود از قرار معلوم رونق و توسعهٔ‌زندگانی شهری‌و‌صنایع گیلان بعدازقرن دهم روی‌داد‌جغرافیانویسان قرن دهم فقط از ابریشم‌کشی وپارچه های ابریشمی طبرستان و مخصوصاً آمل سخن میرانند در ضمن مینویسند که تخم‌درخت توت‌را از گرگان به طبرستان می‌آوردند (اصطخری ۲۱۳) ازقرن سیزدهم ببعد ابریشم گیلان اشتهار خاصی‌کسب کرد ولی یاقوت (ج ٤ ص ٣٤٤) دراوایل قرن سیزدهم راجع بابریشم محل لاهج در گیلان یعنی صفحهٔ لاهیجان می‌نویسد که ابریشم آنجا مرغوب نبود لیکن در اواخر همان‌قرن بطوریکه مارکوپولو (۳۱) مینویسد تجار ژن را بسوی خود جلب میکرد وسفاین تجار مزبور کمی قبل ازنگارش کتاب مارکوپولو در بحرخزر ظاهر گشته اند مغولها گیلان را فقط درسال ۱۳۰۷ یعنی مدتها بعد ازتصرف سایر ولایات ایران

مسخر کردند ولایت گیلان در آنزمان بدوازده حکومت کوچك منقسم و شهر عمدهٔ آن لاهیجان بود مغول‌ها از سمت‌های مختلف یعنی از اردبیل و خلخال و قزوین و سلطانیه و از راه طارم به گیلان هجوم آور شدند (دوسون ج ٤ ص ٤٨٨ـ٤٩٤) بعدها در اواخر قرن چهاردهم و قرن پانزهم و شانزدهم دو سلسلهٔ محلی در گیلان حکومت داشتند آل کیا در لاهیجان و آل اسحق در رشت روزگار این دو دراواخر قرن شانزدهم سپری شد (لن‌پول ترجمهٔ و. بارتولد ۲۹۳ـ۲۹٤) پطرکبیر درسال ۱۷۲۳ قسمتی از گیلان را با شهر رشت متصرف شد مطابق قراردادی که در همان سال منعقد گردید ایران مازندران واسترآباد راهم بروسیه وا گذار کرد ولی این دو ولایت عملا اشغال نشدند حتی اشغال لاهیجان در سال ۱۷۲۵ فقط بوسیلهٔ جنك مسلحانه انجام گرفت درسال ۱۷۲۹ روسیه رسماً ازمازندران و استراباد صرف نظر کرد و درسال ۱۷۳۲ گیلان و تمام اراضی جنوب کر و درسال ۱۷۳۵ بادکوبه و دربندرا بایران مسترد داشت ولی قطعات اخیرالذکر در اوایل قرن نوزدهم دوباره بتصرف روسیه درآمد

دراینزمان شهر عمدهٔ گیلان رشت است که یکی ازمهمترین شهرهای تجارتی ایران و در کنار رودخانهٔ شاهرود (شعبهٔ چپ سفید رود) قرار گرفته و این رودخانه در مصب خود خلیج و یا مرداب انزلی را تشکیل میدهد درخاکی که این خلیج را از دریا جدا میکند لنگرگاه انزلی[1] واقع شده است

رشت مهمترین بازار تجارت واردات و صادرات با روسیه است اهمیت رشت ازلحاظ بازار تجارتی ایالت گیلان باقتضای ترقی و تنزل ابریشم

(۱) در این زمان به بندر پهلوی موسوم میباشد ـ م

کشی که مهمترین سرچشمهٔ ثروت اینولایت است تغییر مییافت تنزل صنعت ابریشم در دورهٔ اغتشاشات سیاسی اوایل قرن هیجدهم واقع شد در اوایل قرن نوزدهم انتظامات برقرار گردید این صنعت مجدداً ترقی عمدهٔ یافت واز قراریکه فرزر (Travels, 151) اظهار میدارد عدهٔ نفوس شهر رشت بین ۶۰۰۰۰ الی ۸۰۰۰۰ بود وحال آنکه درزمان کرزن از ۳۰۰۰۰ تجاوز نمیکرد (کرزن ج ۱ ص ۳۸۵) ابریشم گیلان درسال ۱۸۶۶ از تلفات کرم ابریشم سخت صدمه یافت اقدامات حسنه برای تجدید این صنعت فقط از سال ۱۸۹۰ شروع شد علاوه برابریشم دراطراف رشت توتون بعمل میآید کوچه های شهر تنگ و کثیف نه دیوار دارد نه دروازه حوالی شهر مثل تمام سواحل جنوبی بحرخزر معروف به حاصلخیزی است از قراریکه تومانسکی(۶) دقیق شده شکل و شمایل گیلانانیان در اینزمان هم با سایر ایرانیان فرق دارد واینها بیشتر باهالی جنوب اروپا شباهت دارند ازحیث لباس وطرزعمارات هم مختصاتی دارند تومانسکی علت عدم بضاعت ورفاهیت مکفی سکنهٔ دهات را همچو بیان میکند که دهاقین تقریباً درتحت رقیت ملاکین واقع شده اند ازسایر بلاد عمدهٔ گیلان فقط لاهیجان جالب توجه است در سمت شرقی لاهیجان خطهٔ کوهستانی تنکابن واقع شده تنکابن منطقهٔ ساحلی باریکی دارد که با مازندران همسرحد است شهرعمدهٔ تنکابن خرم آباد است

اما مازندران مأخذ و زمان ظهور این نام مشکوك است یاقوت (ج ۴ ص ۳۹۲) درقرن هشتم فقط اشاره میکند که این نام ظاهراً ازچندی قبل پیدا شده زیرا در منابع کتبی وی همچو کلمهٔ ندیده است مؤلفین ایرانی این کلمه را چند قسم معنی میکنند ازقراریکه جمعی تفسیرمیکنند

مازندران یعنی ولایت واقعه درداخل کوههای ماز که از سرحدات گیلان تاشهرجاجرم بسط یافته‌اند جمعی دیگر مازندرانرا مشتق از ماز دانسته‌اند و ماز دیواری بوده که گویا در قرن نهم مازیاربن قارن (ظهیرالدین ۲۱) خداوند مازندران ساخته بوده لیکن جمعی را (یوستی ۳۳۵) عقیده براین است که مازندران ازاسامی قدیمی میباشد و کلمات اوستارا راجع به «دیوهای مازان» مربوط به مازندران میدانند

جغرافیا نویسان قرن دهم چنانکه فوقاً دیده شد مازندران را باسم طبرستان میشناختند پایتخت قدیمی این ولایت شهر ساری بود که بر رود تجن (ظهیر الدین تیجنه‌رود یاتجینه‌رود) درسه فرسخی دریا قرارگرفته بود در اینزمان مسافت بین ساحل و شهر بیشتر شده است اسپهبدان که خداوندان این سرزمین بودندقدری شمالی تر ودرشهر اسپهبدان که‌بفاصلهٔ دومیل یعنی قریب به‌چهار ورست ازدریا واقع بود زندگی میکردندعلاوه برآن از محلی باسم طاق که در جبال بوده اسم میبرند و افسانهٔ هست که خزائن سلاطین ایران اززمان منوچهر پادشاه افسانهٔ ایران زمین درطاق مدفون بوده (ابن‌فقیه ۳۱۰)

بعدازفتح عرب هم اسپهبدان درساری زندگی میکردند مقر فرمانروایان عرب‌شهر آمل بود که برساحل چپ رودهراز (ظهیرالدین هرهزمینویسد) و براینرود هنوز هم پلی از ساختمانهای قدیم واقع شده است دیر زمانی نگذشت آمل ازحیث سکنه وترقی‌صنایع اولین شهر طبرستان شد وبا اینکه طاهریان وآل‌علی موقتاً پایتخت ولایت‌را مجدداً به‌ساری انتقال دادند باز اهمیت خودرا محفوظ داشت درقرن دهم عدهٔ نفوس آمل بیش‌از قزوین بود (اصطخری ۲۱۲) پارچه های ابریشمی که مایه اشتهار طبرستان بود

درآمل بیش از هرجا تهیه میشد (ابن فقیه ٤ ۳۰) جمع کثیری از مورخین و علماء که مشهور به طبری شده‌اند از آمل بیرون آمده‌اند و یکی از آنها محمد بن جریر صاحب اولین تألیف بزرگ تاریخی و مؤلف اولین تفسیر مفصل قرآن است جغرافیا نویسان عرب فقط ازیك راه اسم میبرند که از جنوب و میان کوهها بطبرستان میرفته یعنی راهیکه از ری و کنار کوه دماوند به آمل امتداد یافته بود

گذشته از سلسلهٔ آل زیار و آل بویه که در تمام ایران زمین کسب اهمیت کرده بودند درقرون وسطی سلسله‌های محلی باوندیان درمازندران و بادوسپانان در صفحات کوهستانی رویان و رستمدار سلطنت میکردند (رستمدار ولایتیرا میگفتند که‌درامتداد رود شاهرود که‌شعبه سفیدروداست واقع شده) ولایت کبود جامه هم که در شرق اقصی مازندران واقع شده بود گاهی بعنوان ملك جداگانه مذکور گردیده است بنا بقول حمدالله قزوینی (Л. 238 a.) کبود جامه « جزیره ایست مردم بسیار در آنجا ساکن اند کشتی ها که از اروس و گیلان و مازندران میایند آنجا میایند و از آنجا سه فرسنك است تا استراباد و محصول بسیار از کشتیها دارد[1] » دراینزمان فاصله بین استراباد ودریا بمراتب بیشتر وقریب سی ورست است جزیرهٔ آشوراده که‌درقرن نوزدهم مرکز بحری روس شددر ده‌ورستی ساحل شرقی واقع شده است سلسلهٔ باوندیان با ایام فترتهای قلیلی تا اواسط قرن چهاردهم برقرار ماند و سلسلهٔ بادوسپانان بعنوان خداوندان باجگذار تا اواسط قرن شانزدهم پایدار بود اسامی قسمت عمدهٔ نمایندگان این دوسلسله (شهریار، رستم، یزگرد، اردشیر، وغیره) وهمچنین اسامی سلاطین آل زیار

(۱) در چاپ لیدن شرح فوق در وصف نیم مردان نوشته شده است ـ م

وآل بویه گواهی میدهد که در اینولایت مدت مدیدی برخلاف اسلام آئین وآداب عهد ساسانیان برقرار مانده بود (لن پول ترجمه و . بارتولد ۲۹۰ ـ ۲۹۳) ونیز مامیدانیم که ساکنین ولایات بحرخزر حتی در قرن چهاردهم هم برخلاف سایر مسلمین گیسوان بلند داشتند (ظهیرالدین ۳٤۱)

مغولها در مازندران با مقاومت مخصوصی مواجه نشدند در زمان حملهٔ مغول شهراستراباد وآمل که مهمترین شهر عمدهٔ مازندران بود بیش از همه صدمه یافتند در زمان مغول شهر استراباد وحوالی آن از لحاظ محل قشلاقی بعضی خوانین و شاهزاده های مغول وخاصه فرمانروایان خراسان تا یك درجه دارای اهمیت بود طغاتیمور آخرین نمایندهٔ سلسلهٔ مغولهای ایران که بسال ۱۳۵۳ بقتل رسید در استراباد سلطنت میکرد و بعد از قتل وی استراباد وقسمت شرقی مازندران بتصرف امیرولی درآمد که وی نیز بسال ۱۳۸٤ بدست تیمور مقهور گشت در قرن چهاردهم سلسلهٔ از سادات شیعه در مازندران ترقی کرده و اقتدار دنیوی و روحانی را بدست خود گرفت در سال ۱۳۹۲ مازندران دستخوش حمله تیمور واقع شد وجنگاوران تیمور بازحمات زیادی تبرها بدست گرفته و ازمیان جنگلهای انبوه راهی از استراباد بهساری باز کردند سادات بقلعهٔ ماهانه سر که در چهار فرسخی آمل برکنار دریا و بالای تپهٔ مرتفعی بود فرار کردند (ظهیرالدین ج ۱ ص ۵۷۰ـ۵۷۱) در اینزمان هم از آمل تا کنار دریا جمعاً دوازده میل انگلیسی راه است وعلیهذا در این نقطه برخلاف سرزمینی که درشرق واقع شده است ظاهراً خط ساحلی تغییر مختصری یافته است تیمور قلعه را با مساعدت بحریهٔ که کشتیبانان جیحون برای وی فراهم ساخته بودند متصرف شد وپس از تصرف قلعه بساری مراجعت کرد در ساری سادات را

بکشتیها نشاندند و بطوریکه ظهیرالدین (۴۳۶) مینویسد از راه‌دریا و بعد ازرود جیحون به‌یك نقطهٔ معینی بردند واز آنجا به‌خوارزم وسمرقند و تاشکند که برای اقامت بعضی نمایندگان سلسله‌های مخلوع معین‌شده بودند فرستادند

داستان قضایای سال ۱۳۹۲ از این‌لحاظ جالب‌توجه وتفحص است که یکی‌از دلایل وزین ومؤیداین حقیقت‌میباشدکه جریان جیحون بعداز حملهٔ مغول مجدداً بطرف بحرخزر متوجه شده و این خط تا نیمهٔ دوم قرن شانزدهم باقی بود

مورخین و منجمله ظهیرالدین (۴۳۰ و بعد) مذاکراتی‌را هم که بین تیمور و سادات گذشته و تیمور آنان‌را بواسطهٔ ابراز خصومت نسبت باصحاب پیغمبر مورد سرزنش قرار داده است نقل می‌کنند علت قتل عام اهالی آمل و ساری و سایر نقاط را که بعد واقع شد همچو بیان کردند که این اقدام برای تنبیه رافضی های شیعه بعمل آمده است ازطرف دیگر میدانیم که تیمور در دمشق برعکس همچو قلمداد می‌کرد که وی انتقام آل رسول را از بنی‌امیه میگیرد بهمین‌جهت نه تنها مورخین عرب درآن دوره مثل ابن عربشاه (ج ۱ ص ۶۳۲) وبلکه جمع کثیری ازعلمای اروپا ومنجمله میولرمؤلف تاریخ معروف‌اسلام (ج ۲ ص ۳۱۶) تیمور را حامی شیعیان دانسته اند ولی مقایسهٔ عملیات تیمور در شام و ولایات بحرخزر بهترین دلیل این مدعا است که برای تیمور هم مثل چنگیزخان واکثرجهانگیران دیگر مذهب فقط‌اسلحهٔ بوده که برای‌نیل بمقاصد سیاسی بکار میبردند

بعد از تیمور سادات اجازهٔ مراجعت به مازندران گرفته و در این

سرزمین بعنوان ملوك باجگذار تا اواخر قرن شانزدهم سلطنت میکردند از آن ببعد مازندران اهمیت مستقلی نداشت از سلاطین ایران شاه عباس کبیر(۱۵۸۷ـ۱۶۲۸) بیش ازهمه بمازندران عطف توجه نمود درزمان شاه عباس راه شوسهٔ از استراباد بساری و آمل کشیدند و بواسطهٔ اینراه دسترس بولایت مازندران در تمام فصول سال میسرگردید

خانیکف (۷۱) که بسال ۱۸۵۸ در مازندران بود مینویسد که از قرار معلوم بعد از شاه عباس اینراه را درهیچ زمانی تعمیر نکردند و در اغلب نقاط دهاقین سنگها را درهم شکستند شاه عباس دراشرف که بر سر راه استراباد و ساری و در هفت ورستی جنوب دریا واقع شده وهمچنین در فرح آباد که درچهار ورست ونیمی مصب رود تجن قرار گرفته قصوری برای خود عمارت کرد شاه عباس در فرح آباد درگذشت قصور شاه در این دوشهر بحال خراب افتاده است درزمان شاه عباس شهر بارفروش پدید آمد بارفروش برکنار رود بابل (ظهیرالدین باول مینویسد) برسر راه ساری به آمل قرار گرفته و قصری هم از شاه عباس در بارفروش است ظهیرالدین بارفروش را بعنوان قریه اسم برده درقدیم اسم این قریه مامتیر (ظهیرالدین ۸۰) بوده در اوایل قرن نوزدهم در زمان فتحعلیشاه قاجار بارفروش از حیث اهمیت تجارتی و عدهٔ نفوس اولین شهر مازندران شد (در اینزمان بعضی جمعیت شهر را تا ۵۰۰۰۰ تخمین زده اند)

در مصب رود فوق الذکر و بیست فرسخی بارفروش بندر مشهدسر واقع شده که سفاین روس بدانجا میآیند وجه تسمیهٔ مشهدسر از آنست که گویا دراینجا سر برادر امام رضارا بریده ومدفون کرده‌اند بندر مشهدسر مثل سایر بنادر جنوب بحر خزر کم آب و نواقص دیگری دارد در زمان

ناصرالدین شاه یکنفر مهندس اطریشی قاستیگرخان که در خدمت دولت ایران بود راهی ازطهران به‌آمل ساخت و یکی ازتجارمتمول ایران معروف به حاجی محمد حسن با مساعدت مهندسین بلژیکی راه آهنی از آمل تا کنار دریا ساخت ولی این راه چندی بعد خراب شد[1]

(۱) در اینزمان دولت ایران جداً بساختن راه آهن از دریای خزر تاخلیج فارس همت گماشته چندی است که عملیات راهسازی از بندر شاه (بندرگزسابق) درشمال و بندر شاهپور (خورموسی) در جنوب شروع و بنا براین بندر شاه که تا این اواخر لنگرگاه درجه دوم بود مهمترین بندر بحرخزر خواهد شد ـ م

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
II (فهرست کتب)	۹	اسفیذاری	اسفزاری
XIII »	۱	القاسیم	التقاسیم
۷	۹	۲۵۷٤-۲۵٦٦	۱۵۷٤ - ۱۵٦٦
۱۰	۱۹	Растовцев	Ростовцев
۱٦	۳	یغنوت	یغنوب
۲۵	۷	شده	شود
٤٦	۲	لی	ولی
٦۰	۵	ایسدور	ایزیدور
٦۰	۷	سنها	منتها
٦۱	۲۰	کوتشمیه	گوتشمید
٦۳	۸	پطولومی	بطلیموس
٦٤	۵	طالغان	طالخان
٦٤	۲۰	بلح	بلخ
۷٤	۱٦	قطر	محیط
۹٤	٦	۱۲۲۲	۱۲۲۱
۹۵	۱	بلااسطه	بلاواسطه
۹٦	۱۲	ابن خرداد	ابن خرداد به
۱۰٤	٦	۲۷۵	۲۷۲
۱۰٤	۱٦	مسخر	منجر
۱۱٦	۱۷	هاورد	هارود
۱۱۸	۲۲	یك قرن	قرن اول
۱۲۰	۱۹	غربب	غریب
۱۲٦	٦	Karachwat	Harachwat

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲۹	۱٤	۲٤۹	۳٤۹
۱۳۹	۲۰	برد	برد ــ م
۱٤۱	۱۸	رد	در
۱٤۲	۲۲	Ménat	Ménant
۱٤٤	۳	سمجوری	سیمجوری
۱٤٦	۲	ج ۲	ج ۱
۱٤٦	۲۰	۱۲۰۰	۱۲۰۰۰
۱٥۰	۱۲	۸٤۲	۸٤٤
۱٦۳	۱۸	آب	صحن
۱۸٥	۱	٦۸۱ ــ ٦٦۸	٦٦۸ ــ ٦۸۱
۱۸۸	٤	خرینه	خزینه
۱۹۸	۱٦	٦٥	٥٦
۲۳۲	۱۲	۱٦٦۸	۱٦٦۷
۲۳۲	۱٦	عظمی	عظیمی
۲٤۳	۳	کردن	کرزن
۲٥٤	۹	۲۸٥	۲۸۰
۲٥٥	۱٥	قادسیه و حیره	قادسیه و رومیه و حیره
۲٥۷	۱۰	۸۳	۸۲
۲٦٥	٥	یرورش	پرورش
۲٦۹	٤	۳۰	۲۰
۲۸۰	۱۳	۱٤۲۱	۱۲۲۱
۲۸۱	۲	واریال	داریال
۲۸٥	۱	۳٦٥	۳٦۰
۲۸٥	٤	۳۷۲	۳۷۳

В. БАРТОЛЬД

ИСТОРИКО-ГЕОГРАФИЧЕСКИЙ ОБЗОР ИРАНА

ПЕРЕВЕЛ

Х. СЕРДАДВЕР *(Талеб-Заде)*

ТЕГЕРАН

1930.

W. BARTHOLD

Historico-Geographical Survey OF IRAN

Translated from the original Russian

by H. SERDADVER

TEHERAN

1930.

Imp. ITTIHADIE—Téhéran.

محل فروش در طهران

کتابخانه طهران کتابخانه خاور	خیابان لاله زار
کتابخانه مسیو ر. کاشن	خیابان علاءالدوله
کتابخانه کاوه کتابخانه فردوسی	خیابان ناصری

В. БАРТОЛЬД

ИСТОРИКО-ГЕОГРАФИЧЕСКИЙ ОБЗОР ИРАНА

ПЕРЕВЕЛ

Х. СЕРДАДВЕР *(Талеб-Заде)*

ТЕГЕРАН

1930.

W. BARTHOLD

Historico-Geographical Survey OF IRAN

Translated from the original Russian

by H. SERDADVER

TEHERAN

1930.

Imp. ITTIHADIE—Téhéran.